

انتشارات کتابفروشی اسدی : شماره ۸

هو العلي

کتاب مستطاب در تحقیق مثنوی و تعریف مثنوی گوین فرس

مسمی به

هفت آسمان

لر تالیفات قدرة المحققین زبدة المدققین

جناب

مولوي آغا احمد علي احمد

بحکم ایشیاٹک سوسیتی اف بنگال

در مطبع بیٹسٹ مشن پریس

واقع شهر کلکته

۳۳۹۵۶

شماره ثبت

..... رده بندی

۱۳۲۶/۴/۱۲

تاریخ

در سنه ۱۸۷۳ ع چاپ شد

تهران - ۱۹۶۵

فهرست کتاب هفت آسمان



صفحه

۲	..	..	..	..	..	..	..	اوج (اي مقدمه کتاب)
۳	..	..	..	..	..	..	..	احوال طبع سکندرنامه بحري
۳	..	..	..	..	..	..	..	تحقيق مثنوي و تعريف آن
۵		..	..	..	..	..	..	ذکر اوزان مثنوي
۵	..	..	..	..	..	..	..	طرح مثنوي گوني
۶	..	..	..	..	..	..	..	ذکر آدم الشعرا رودکي
۱۱	..	..	..	..	..	..	..	ذکر ابي شکور بلخي
۱۲	..	..	..	..	..	..	..	ذکر دقيقي بخاري
۱۴	..	..	..	..	..	..	..	ذکر ملک الشعرا عنصري
۱۵	..	..	..	..	..	..	..	ذکر شیر بيشه سخندوري اسدي طوسي

صفحه

۱۶		ذکر ابوالقاسم منصور فردوسی طوسی
ایضا		ذکر حکیم ناصر خسرو علوی
۱۷		ذکر فخرالدین اسعد گرگانی
۱۹		ذکر حکیم قطران الاجلی
ایضا		ذکر مسعود سعد سلیمان
۲۰		ذکر حکیم سنائی غزنوی
۲۳		ذکر عمیق بخاری
۲۴		ذکر نظامی عروضی سمرقندی
ایضا		ذکر فصیحی جرجانی
۲۵		ذکر شیخ بزرگوار حضرت نظامی گنجوی
۵۲		آغاز اوزان مثنوی
ایضا		آسمان اول در بحر سریع مطربی موقوف
۵۳		۱ مخزن الاسرار نظامی گنجوی
۶۳		۲ مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی
۷۰		۳ قران السعدین خسرو دهلوی
۷۵		۴ مثنوی جلال فراهانی
۷۶		۵ روضة الانوار خواجهی کرمانی
۷۷		۶ مونس الابرار عماد فقیه کرمانی
۸۰		۷ گلشن ابرار محمد کاتبی

صفحه

۸	ساتی نامه مسیحی .	۸۲
۹	تحفة الاحرار ملا جامی	ایضا
۱۰	مثنوی کعبه جامی ..	۸۸
۱۱	مثنوی آصفی هروی ..	۸۹
۱۲	منظر الابصار قاضی سنجانی	ایضا
۱۳	فتوح الحرمین محیی لری ..	ایضا
۱۴	مظهر آثار امیر هاشمی کرمانی (ن) مظهر الاسرار	۹۰
۱۵	گوهر شهوار عبدی جنابدی	۹۹
۱۶	مشهد انوار غزالی مشهدی	۱۰۰
۱۷	مرآة الصفات غزالی مشهدی	۱۰۲
۱۸	نقش بدیع غزالی مشهدی	ایضا
۱۹	قدرت آثار غزالی مشهدی	۱۰۴
۲۰	منظور انظار رعایع مروی	۱۰۵
۲۱	۲۲ دوتا مثنوی نویدی شیرازی	ایضا
۲۳	مشاهد داعی شیرازی	۱۰۶
۲۴	مثنوی قاسم کاهی	۱۰۷
۲۵	مهر و رفای سالم محمد بیگ	۱۰۸
۲۶	مظهر الاسرار حکیم ابوالفتح دوازی	ایضا
۲۷	خلد برین مولانا رحشی کرمانی	۱۰۹

مفحه

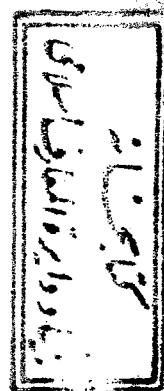
۲۸	مجمع الابكار عرفي شيرازي	..	..	..	..	۱۱۱
۲۹	زبدة الانكار نيكي اصفهاني	..	..	..	..	۱۱۴
۳۰	مرکز ادوار شيخ فيضي فياضي	..	..	..	..	۱۱۵
۳۱	مثنوي زاهد	..	..	..	..	۱۲۹
۳۲	مثنوي مير محمد معصوم خان نامي	..	..	..	..	ايضا
۳۳	مثنوي مولانا علي احمد نشاني	..	..	..	..	۱۲۷
۳۴	تحفة ميمونة محمد حسن دهلوي	..	..	..	..	۱۳۱
۳۵	مثنوي شاني تكلو	..	..	..	..	۱۳۲
۳۶	منبع الانهار ملك قمي	..	..	..	..	۱۳۳
۳۷	ديده بيدار حكيم شفاني اصفهاني	..	..	..	..	۱۳۶
۳۸	زبدة الشعاع قاسمي گونابادي	..	..	..	..	۱۳۹
۳۹	دولت بيدار ملا شيدا	..	..	..	..	۱۳۸
۴۰	مثنوي شيخ بهاء الدين عاتلي بهائي	..	..	..	..	۱۳۹
۴۱	حسن گلوسوز زلالي خوانساري	..	..	..	..	۱۴۰
۴۲	مثنوي باقر كاشي خرد	..	..	..	..	۱۴۳
۴۳	مثنوي قدسي حاجي محمد جان مشهدي	..	..	..	..	ايضا
۴۴	مثنوي سليم محمد قلي	..	..	..	..	۱۴۴
۴۵	مثنوي حكيم حانق گيلاني	..	..	..	..	۱۴۵
۴۶	نار و نياز نجاني گيلاني	..	..	..	..	ايضا

صفحه

۱۴۶		مثنوي الهی سعدآبادي	۴۷
۱۴۷		مثنوي ابراهيم ادهم صفري	۴۸
۱۴۸		مثنوي غافل محمد تقی	۴۹
۱۴۹		مثنوي فدایی محمود بیگ	۵۰
۱۵۰		مثنوي مولانا غیاث سبزواری	۵۱
۱۵۱		مثنوي الانوار هاشمي بخاري	۵۲
۱۵۲		مثنوي صفا محمد باقر نایینی	۵۳
۱۵۳		مثنوي ملا صبحی بیرم بیگ	۵۴
۱۵۴		مثنوي ملا محمد شریف	۵۵
۱۵۵		مثنوي فایز میزرا علاءالدین محمد	۵۶
۱۵۶		مثنوي طاهر وحید	۵۷
۱۵۷		مثنوي والهی قمي	۵۸
۱۵۸		مثنوي درویش حسین واله هروی	۵۹
۱۵۹		مثنوي سنجر کاشي میر محمد هاشم	۶۰
۱۶۰		مثنوي میزرا فصیحی هروی	۶۱
۱۶۱		مطلع الانوار میر باقر داماد اشراق تخلص	۶۲
۱۶۲		مثنوي میزرا جلال اسیر شهرستانی اصفهانی	۶۳
۱۶۳		مثنوي میر یحیی کاشي	۶۴
۱۶۴		مثنوي اشرف مازندرانی	۶۵

صفحه

۶۶	مثنوی خفاف	۱۵۹
۶۷	مثنوی ابو شعیب	ایضا
۶۸	مثنوی صادق تفرشی	ایضا
۶۹	مثنوی لایق میر محمد مراد	۱۶۰
۷۰	مطمح انظار شیخ محمد علی حزیب اصفهانی ..	۱۶۱
۷۱	مثنوی حکیم میرزا حبیب الله شیرازی متخلص بقآنی	۱۶۴
۷۲	مثنوی درد و داغ اسد الله خان غالب	۱۶۶
۷۳	مثنوی رنگ و بوی از غالب مذکور	۱۶۷
۷۴	مثنوی یک ورقه او	ایضا
۷۵	دیگر مثنوی یک ورقه او	ایضا
۷۶	مثنوی تاج سخن از مولوی محمد عبدالرؤف وحید تخلص	ایضا
۷۷	مثنوی مشرق الانوار از مولوی عبدالرحیم گورکھپوری	
	تمنا تخلص عرف عام دهری	۱۶۸
۷۸	مثنوی چاره بیمار - از ابوالعاصم عبدالحلیم عاصم تخلص	۱۶۹
	ذکر چند مصرع گویان بسمله	۱۷۱
	ذکر به گزینی و امتیاز در مثنویهای این بحر ..	۱۷۳



* هفت آسمان *



* بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *

الحمد لله رب العالمين * و الصلوة على رسوله محمد الامين *

وعلی آله و اصحابه اجمعین * اما بعد فقیر کثیر التقصیر، احمد وامی نماید که پیشتر ازین اهالی کمیته اشیا تک سوسیته کلکته نصف اول از جلد دوم سکندرنامه که درین دیار ببحری اشتهار دارد بتصحیح جناب داکتر اسپرنگر صاحب و آغا محمد شستری بطبع آورده بودند - و درین روزها که سنه یکهزار و هشتصد و شصت و نه عیسوی (۱۸۶۹) و سنه یکهزار و دویست و هشتاد و پنج (۱۲۸۵) هجری می باشد ارباب کمیته مزبور نصف اخیر آن بتصحیح فقیر طبع کردند - سپس خواستند که ترجمه مصنف آن شیخ بزرگوار نظامی گنجوی علیه الرحمه با نبدی از بیان مثنوی که آن چیست - و از کی - و از کیست - و وزنش چند - و مضمونش چه - سیما کیفیت پنج گنج او که بخمسه نظامی شهرت دارد و جوابهای آن نیز مرقوم و مطبوع شود - بذابروان از تذکرها همچو تفکات لانس و بهارستان جامی علیه الرحمه - و تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی

اوج (۲) طبع کتاب

و تذکره هفت اقلیم محمد امین رازی - و مرآة الخیالی شیرخان لودی -
و مرآة العالم بختارخان عالمگیری - و تذکره میرزا طاهر نصرآبادی
اصفہانی - و ریاض الشعرای علیقلی خان والہ داغستانی - و آتشکده آذر
اصفہانی - و کلمات الشعرای سرخوش - و خزانة عامرہ آزاد بلگرامی
(که در ذکر شعرای صاحب مله است) و کتب عروض و قوافی
و رسائل قواعد و صنایع و بدایع و جزآن آنچه تعلق بدین داشت
استنباط و التقاط نمودم - و درین اوراق بتحقیق که میسر شد
ثبت کردم - امیدواری از کرم باری آنکه این نسخه نیز همچو
رساله ترانه ام پیرایه قبول یابد - و بنظر انصاف ملحوظ گردد - و چون
نزد محققان فن اوزان مثنوی هفت می باشد و این رساله بالاصاله
در بیان آنست این را هفت آسمان نام کردم - و براوج و هفت آسمان
و افق مرتب - و من الله التوفیق و علیه التکلان *

اوج

پیش از آنکه از اصل مقصود سخن رود چیزے از کیفیت طبع آن
برگذاشته می آید - در طبع این نصف اخیر التزام چند امر
کرده شد - فرق در بای معروف و مجهول وضع که در آخر کلمه
بود بشکل مستوی و معکوسی - و ثبت تشدید - و کسر علامت
اضافت و اتصاف - و وصل در الفاظه که بترکیب بمنزله یک کلمه

(۱) چنانکه میرخسرو دهلوی رحمه الله در کتاب دو وزن دیگر

برین هفت افزوده نام آن کتاب نه سپهر نهاده - و ملا جامی علیه الرحمه

نام مثنویات مبعده خودش هفت اورنگ گذاشته - و هر یک می آید ۱۱

ادج (۳) تعریف مثنوی و قافیه و ردیف آن

گشته - و فصل بعکس آن - و نشان دادن اختلاف نسخها *
و هنگام تصحیح این هفت نسخه از جلد دوم سکندرنامه
پیش نظر بوده - یک نسخه که بخط ولایت است - و درین نسخه
هر دو جلد سکندرنامه با رعایت قاعده مقرّره در فرق دال و ذال (که
اگر بعد از حرف صحیح ساکن بود مهمله است و گرنه معجمه)
مرقوم ست - و بیشتر صحیح - دوم نسخه که خط این دیار است -
و این هر دو نسخه از آن کتابخانه اشیانک سوسیته می باشد - سیم
نسخه که فقیر از نسخه که هم بخط ولایت بوده در دهاکه نویسانیده
بودم - و این در صحت قریب باؤل - و دو نسخه دیگر قلمی که بخط ملکی
و از کتابخانه دهلی است - و دو نسخه مطبوع سنگی یک از مطبع
حسینی - و یک نول کشوری - این چار نسخه و نسخه دوم اکثر غلط
خاصه هر دو نسخه مطبوعه که در قافیه و وزن هم خالیه داشته *

تحقیق مثنوی و تعریف آن

مثنوی منسوب بمثنی که (بفتح میم و سکون ثانی مثله
و فتح نون و الف مقصوره) اسمی است معدول از اثنین اثنین
بمعنی دو دو - الف بقاعده مولوی در حالت الحاق یای
نسبت بواو بدل گشته - چون در هر بیت مثنوی دو قافیه
می باشد آنرا مثنوی نام کردند - مولانا قاسم کاهی در
رساله قافیه نوشته که شعرا گفته اند در غزل ردیف زیب است و در
مثنوی عکس آن - انتهی *

و مثنوی همچو رباعی و غزل از مخترعات حِجَم است - و
 پسینانِ عرب از ایشان فرا گرفته‌اند و مزدوج^۱ نام کرده - کما قال صاحبُ
 المیزان الوافی - ولم تكن للمتقدمین من العرب آلا القطعاتُ والقصاید -
 والمتأخرون اخذوا سایر انواع الابیات من العجم كالرباعی المشتهر
 بالذبیث - و المزدوجة المعروفة بالمثنوی - انتهى *

و تعریف مثنوی در میزان الوافی چنین ست - و المثنوی^۲
 عند العجم ابیات متفقة الوزن - کل مصراع منها یوافق المصراع
 الآخر المَحَاضِی فی القافیه - انتهى - و ملاحسین واعظ کاشفی نیز
 در بدایع الافکار رقم کرده - که مثنوی در لغت چیزه را گویند که
 منسرب باشد بمثنی یعنی دودو - و در اصطلاح شعره باشد که
 هر مصرعه ازو مستلزم قافیه بود - پس هر بیت را دو قافیه لازم بود
 و این را مزدوج نیز گفته اند - و معنی ازدواج جفت گردانیدنست^(۱)
 یعنی شاعر در یک بیت دو قافیه جمع کرده است - انتهى -
 و هكذا فی مجمع الصنائع وغیره *

و ملاحسین واعظ کاشفی افاده نموده که این نوع شعر
 (ای مثنوی) در قصص و اخبار و حکایات و تواریخ استعمال کنند
 از انجبت که نظم وقایع و مطولات احوال بر یک قافیه^(۲) از قبیل
 مستحیلاتست چون شاهنامه و امثال آن - تم کلامه *

(۱) در مصراع و غیره - ازدواج - جفت و قورین شدن باهم ||

(۲) ای بریک نوع قافیه که در غزل و قصیده می باشد ||

و نزد جمهور مثنوی را هفت وزنست چنانکه در میزان‌الرافعی گفته - للمثنوی سبعة اوزان معروفة - اثنان من الهزج المسدس ، و اثنان من الرمل المسدس ، و واحد من السریع ، و واحد من الخفیف المسدس ، و واحد من المتقارب المثنی - انتهى - و همچنین است در مجمع‌الصنایع و هفت‌قلم و دریای لطافت و مخزن‌الفوائد و غیره - و در کشف‌الاصطلاحات نوشته - و از استقرار معلوم شده که در بحرهای بزرگ مثنوی نگیند چنانکه بحر رجز تام و رمل تام و هزج تام و امثال آن - و اوزان مثنوی همانست که در خمسة نظامی ست کذا فی جامع‌الصنایع - انتهى *

من میگویم یک از رمل مسدس ای - فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن - (که بقول ملا جامی رحمه الله اول امیر خسرو دهلوی علیه‌الرحمة مثنوی بدین وزن گفته) در متأخرین هم کم مستعمل ست - و دیگر شش وزن که در پنج گنج شیخ نظامی قدس سره السامی داخل است کثیر الاستعمال - و توضیح این می‌آید انشاء الله تعالی *

طرح مثنوی‌گویی

دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعرا نوشته که علما و فضلا بزبان فارسی قبل از اسلام شعر نیافته اند و ذکر و اسامی شعرا را ندیده‌اند - اما در افواه افتاده که اول کسی که شعر گفت بزبان فارسی بهرام‌گور بوده است ، و نیز حکایت کنند که امیر عبد الله طاهر که بروزگار خلفای عباسی امیر خراسان بوده روزی در نساپور نشسته

اوج (۶) ذکر آدم الشعرا رودکي

بود شخصے کتابے آورد و بتحفه پیش او نهاد - پرسید که این چه کتاب است گفت این قصه و املق و عذراست و خوب حکایتیست که حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده اند - امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم و بغیر از قرآن و حدیث پیمبر چیزی نمیخوانیم - مارا ازین نوع کتاب درکار نیست و این کتاب تالیف مغانست و پیش ما مردود است - فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند - و حکم کرد در قلمرو او هر جا از تصانیف عجم و مغان کتاب باشد جمله را بسوزند - ازین جهت تا روزگار آل سامان اشعار عجم ندیده اند - و اگر احیاناً نیز شعر گفته باشند مدون نکرده اند - تا قول او - اما شعر فارسی بروزگار شاعران سامانی رونق یافت - استاد ابوالحسن رودکي درین علم سرآمد روزگار بود - و قبل ازو شاعرے که در فارسی صاحب دیوان باشد نشنوده ایم - انتہی ملخصاً* در عهد اسلام نخستین طرح مثنوی هم از آدم الشعرا رودکي بود رحمة الله علیه - ملا حسین واعظ کاشفی در انوار سہیلی گفته کہ - دیگر باره ابوالحسن نصر ابن احمد سامانی یکے از فضلاء زمانرا امر کرد - تا آن نسخه (ای کلیله و دمنه) را از زبان عربی بلغت فارسی نقل نموده - و رودکي شاعر بفرموده سلطان آنرا در رشته نظم انتظام داده - انتہی و در دولتشاهی نیز نوشته کہ استاد رودکي کتاب کلیله و دمنه را بموجب اشارت امیرالامرا نصر ابن احمد در رشته نظم در آورده - و او از اقسام شعر قصاید و مثنوی را نیکو میگفته - انتہی -

اوج (۷) آدم الشعرا رودکی

و هكذا في مرآة الخيال - وواله داغستاني در ریاض الشعرا نوشته که حکیم
محمد الرودکی السمرقندی - اسم اصلش عبدالله و کنیتش ابوجعفر
و ابوالحسن بوده - از قدمای طبقه علیّه بلغا و از فصحا طایفه
شریفة شعراست - جمیع شعرای زمان ریزه خور خوان بلاغت
و خوشه چین خرمین فصاحت اویند - الحق وی نادار دوران و
اعجوبه زمان بوده - در شیوه سخنوری و آئین بلاغت گستره مخترع
طرز و اطوارست - و اوست که زبان طعن عرب را از عجم کوتاه کرده - و
عرب را بفصاحت عجم معترف ساخته - استاد رشید در حق وی
گفته است * شعر *

گرسری باید بعالم کس به نیکو شعاری * رودکی را بر سر آن شاعران زبید سری
شعر او را من شمردم سیزده ده صد هزار * هم فرو نتر آید از چنانکه باید بشمری
شعرا بی عالی مقدار اکثر مداحی او کرده اند - انتهى - و آذر اصفهانی
در آتشکده آورده که استاد ابوالحسن رودکی در روزگار دولت
سلاطین آل سامان بوده - و نخست در گنجینه شعر فارسی را او بکلید
زبان گشوده - گویند بغیر شعره از بهرام گور و مصرعه از خلف
یعقوب ابن لیث صفار شعره بزبان فارسی گفته نشده - و اگر هم
شده یحتمل که بعثت دولت عرب ضبط نشده - بهر حال تا زمان
رودکی شاعر صاحب دیوان نبوده - نقل است که قصه کلید دهنه را
بنظم در آورده و از امیر نصر نوازشات و صلات گرا نمایه یافته - انتهى -
در بهارستان جامی مرقومست که - رودکی رحمه الله - وی

از شعراي ماورالنهر است - و از مادر نابينا زاده اما چنان ذكي و
تيزفهم بوده كه در هشت سالگي قرآنرا بتمام حفظ كرده و قراءت
بياموخته و دران ماهر شده - و نصر ابن احمد ساماني او را
تربيت كرده - گویند او را دويست غلام بوده و چهار صد شتر در زير بار
رخت او ميرفته و بعد از وی هيچ شاعري را اين مكنت نبوده
و اشعار وی (العهدة على الراوى) صد دفتر برآمده است - و در
شرح يميني مذکور است كه اشعار او هزار هزار و سيصد بيت بوده
است - انتهى - و محمد امين رازی در هفت اقليم گفته كه فریدالدین
ابوعبدالله محمد رودکی از نوادر فلکی بود - و در زمرة انام از عجایب
ایام - اگرچه اكمه بود - اما خاطرش غيرت خورشيد و مه بود - اگرچه
بصر نداشته - اما بصيرت داشته - تولد وی از رودك سمرقند است كه
از مادر نابينا شده - گویند در هشت سالگي قرآنرا تمام حفظ نمود -
و بعد از ان بشعر رغبت فرمود - و لوى آن بخوبترين وجه برافراشت -
او را حق سبحانه آواز خوش و صوت دلکش عنایت كرده بود كه
هرگاه قفل زبانرا در قراءت گشودے قدسيانرا قلوب ربودے - و اگر بكليد
تلاوت دهانرا بانفتاح پيوسته اعلی و ادني و پيرو برنا شيفته وی
گردیدندے - در آخر بمطربى افتاد و بربط بياموخت - و كارش در
نوازندگي بجايه رسيد كه آب دستش در مقام نواخت هم خاك
ملال بباد دادے و هم آتش در جگر كدورت زدے - و چون آواز او

اوج (۹) آدم الشعرا رودکی

باطراف رسید امیر نصر ابن احمد سامانی که امیر خراسان
و مادر التهر بود بقرینت خویش مخصوص گردانید و کارش بالا گرفت -
و ثروت و نعمت او بعد کمال رسید تا بحدی که او را دوئیست غلام
ز خریده بوده و چهار صد شتر در زیر بنه او میدرفته چنانچه
مولوی الجامی اظهار بدان کرده میگوید * بیت *

رودکی آنکه در همی سفته * مدح سامانیان همی گفته

ملک شعرهای همچو دُرش * بود در بار چار صد شترش

و عنصری بتقریبی در یک از قصاید خود میگوید * شعر *

* چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش * عطا گرفت بنظم کليلة در کشور *

انتهی - صاحب مفتاح التواریخ از هفت اقلیم این شعرا نقل

کرده و بجای - بنظم کليلة در کشور - بنظم کليلة و دمنه - نوشته -

و صاحب مرآة الخيال مصرع ثانی آنرا بدین اسلوب خوانده * ع *

عطا گرفت بنظم آری بکشور خویش * و هم صاحب هفت اقلیم

گفته - اگرچه در زمان آل طاهر و آل لیث شاعر چند مثل حفظه

بادغیسی و حکیم فیروز مشرقی و ابوسلیک گرگانی برخاستند - اما

چون فوت بآل سامان رسید رایت سخن بالا گرفت و عالم نظم را

نظامی پیدا آمد - قدوة شعرای آن دودمان رودکی بوده - و او اول

کس است از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده - و از شعرای آل سامان

دیگر شیخ ابوالحسن شهید است - و ایضا ابو عبدالله محمد بن

موسی الفراءوی ؟ - و شیخ ابوالعباس - و شیخ ابوذر معمر الجرجانی -

اوج (۱۰) آدم الشعرا رودکي

و ابوالمظفر نصير بن محمد النيسابوري - و محمد بن عبدالله الجنيدي
و ابو منصور عماره بن محمد المروزي - و دقيقی^(۱) - که هر يك در فن
خود تمام بوده اند - و اكثر از شعرا رودکي را مدح گفته اند و در
شاعري مسلم داشته اند همچو ابوالحسن شهيد - و دقيقی - و
عنصری - و رودکي را سلطان الشعرا گفتند - انتهي - و آزاد بلگرامی
در خزانه عامره رقم کرده که رودکي سمرقندي کاروان سالار شعرا ست
و مقدمه الجیش فصحا - و اول کسی که بتدوین سخن پرداخت -
و الوان گلها را گلداسته ساخت - امیر نصر سامانی او را تربیت
کرد - و بفرموده او کتاب کليلة و دمنه بنظم آورد - و چهل هزار درم صلأ
برگرفت - انتهي - دروجه تخلص او برودکي دولت شاه نوشته که بعضی
گویند بدان جهت است که در علم موسیقي ماهر بوده و بربط را

(۱) داکتر اسپرنگر صاحب از لب اللباب محمد عوفی آورده که شعرای

آل طاهر و آل لیث و آل سامان این دوازده کس بوده اند - یکم
حکیم حنظله بادغیسی - دوم حکیم فیروز مستوفی - مداح عمر ولایت -
سیم شیخ ابوالحسن شهید بلخی - چهارم ابوشعیب صالح بن محمد
هروی - پنجم استاد ابو عبدالله محمد رودکي - ششم شیخ ابوالعباس
الفضل ابن عباس - هفتم شیخ ابو ذراعه معزی جرجانی - هشتم
ابوالمظفر ناصر بن محمد نیشابوری - نهم ابو عبدالله محمد بن
عبدالله جنیدی - دهم ابو منصور عماره بن محمد مروزی - یازدهم
ابومرید بلخی - دوازدهم ابومرید بخاری - انتهي *

نیکو نواخته - و بعضی گویند که رودک موضوعی است از اعمال بخارا و رودکی از انجاست - انتهى و در شرح الشعرا نوشته که قبل از رودکی هیچ شاعری که اشعارش متداول و مشهور گردیده باشد نبود - طرح قصیده و غزل را بانی است - و طریق مثنوی نیز ازو بامثله فرهنگ جهانگیری معلوم میشود اگرچه مثنوی ازو دیده نشد چنانچه این بیت * شعر * داشته آن تاجری دولت شعار * صد قطار سار اندر زیر باره انتهى - غالبا این بیت از کلیله و دمنه بود - و در جهانگیری از استاد رودکی بعضی بیت مثنوی بوزن تقارب هم مسطور است چنانچه بیاید - و در هفت اقلیم نوشته - با آنکه اشعار رودکی از حد و عد متجاوز بود اما درین وقت بذات حکم قلت از یاقوت امرو کبریت احمر عزیزتر است - انتهى - و قاسم ایرانی در سلم السموات گفته - حکیم رودکی اسمش ابوالحسن و اصلش از بخارا موسیقی دان و فاضل بوده - از جمله حکما مدتی ندیم مجلس ابونصر بن احمد بود کتاب کلیله و دمنه را در حدود عشرين و ثلثمایه (۳۲۰) نظم نمود - انتهى - در مفتاح التواریخ آورده که وفات مقدم الشعرا رودکی در سال سیصد و چهل و سه (۳۴۳) از هجری رو داده انتهى - این است در بیشتر کتب تذکره *

اما والده داغستانی گوید که استاد ابوشکور در قدمای حکما و استادان معتبر بلخ بود و در تقدیم زمان از رودکی و شهید گوی سبقت برده - کلام او را جسته جسته استادان بسند آورده اند شعرا و

اگرچه بسیار بوده اکنون کمیاب است و کتابی در سنه (۳۳۰)
ثلثین و ثلثمایه تمام کرد - این چند بیت از انجاست * * شعر *
تو سیمین قزی من چو زرین ایاغ * تو تابان مہی من چو سوزان چراغ
بدشمن برت زندگانی مباد * که دشمن درختی است تلخ از نهاد
انتہی - و شمس الدین فقیر نیز در حدایق البلاغت همین آورده -
من میگویم اگر این (ای تصنیف کتاب او در سنه ثلثین و ثلثمایه)
ثابت شود پس رودکی بخاری و ابو شکور بلخی هر دو معاصر باشند
بلکه رودکی در اتمام مثنوی کلیلہ و دمنہ که در سنه عشرين و
ثلثمایه زیور اختتام یافته (کما مر آنفا) اقدام بود بر ابوشکور *

دیگر از مثنوی گویان قدیم دقیقی است - در هفت اقلیم
مسطور است که دقیقی بخاری از فحول شعرا بوده - دقت سخنش
از خفت صبا گرو برده - و لطافت ابیاتش آب حیوان را بے نام و
نشان داشته - در اکثر کتب مسطور است که چون اکیل سلطنت
خراسان و توران بفرق آل سامان مگل گردید خواستند که احوال
سلاطین عجم را در سلبک نظم انتظام دهند - چون دران وقت مرتبه
نظم عالی نگشته بود و این شیوه چندانی شیوع نپذیرفته هرایند
از حیث قوه بفعل نمی آمد - چون نویت بامیر نوح بن منصور رسید -

(۱) امیر نوح بن منصور از احفاد امیر نصر سامانی و معاصر

سلطان ناصرالدین سبکتگین بوده - و در سنه سیصد و هفتاد و هفت

(۳۷۷) * چری درگذشت - مفتاح التواریخ ۱۱

همگی همتش بدان مصروف گردید که سنی این اراده از مصباح عطای او بحصول پیوندد - لاجرم دقایقی را که قدری شعری عصر و زمان بوده مشمول انعام و اکرام گردانیده قلاده این خدمت برقبه او انداخت - و دقایقی بقول اقل بیست هزار و بقول اکثر هزار بیت از داستان گشتاسب در سلك نظم انتظام داده بردست غلامی کشته گردید چنانچه فردوسی اشاره بدان کرده میگوید * بیت * جوانی بیامد گشاده زبان * سخنگوی خوشطبع و روشنروان بشعر آرم این نامه را گفت من * ازو شادمان شد دل انجمن ز گشتاسب و ارجاسب بیته هزار * بگفت و سرآمد بدو روزگار یکایک ازو بخت برگشته شد * بدست یکی بنده برگشته شد و امروز شعر دقایقی بغایت عزیز و نایاب است - انتهای - و در مفتاح التواریخ همین منقولست - در آتشکده آمده که - دقایقی اسمش استاد منصور بن احمد - در وطن او اختلاف کرده اند بعضی او را از طوس - و بعضی از بخارا - و جمعی از سمرقند میدانند - بهر حال از اشعارش چیزه در میان نیست - اما میتوان یافت که دقت طبع و حلاوت کلام داشته - و ظهورش در زمان آل سامان - و در زمان غزنویه بدست غلام ترکی که مملوک و معشوق او بوده کشته شد - انتهای - در بهارستان جامی مرقومست که دقایقی رحمه الله علیه از شعری ماتقدم است - در زمان دولت سامانیان بوده - و ابتدای شاهنامه کرده است و بیست هزار بیت او گفته کمابیش -

فردوسي آنرا با تمام رسانیده - انتهي - فردوسي در جلد سيم شاهنامه
 اين اشعار دقيقى آورده و ذكر او دران كرده - كما سيچي *

ديگر از مثنوى گويان قديم استاد سخنوران ملك الشعرا عنصرى
 بوده است - جامي رحمه الله در بهارستان فرمايد كه عنصرى -
 وى مقدم شعراي عصر خود بوده است و ويرا يمين الدوله
 محمود سبكتگين بنظر قبول ملاحظات فرموده - گويند ويرا
 مثنوياتست بسيار - موشح بمدح سلطان مذكور - يك ازان موسوم
 بواثق و عذرا - اما ازانها اثرى پيدا نيست - انتهي - دولتشاه
 سمرقندي گفته - ابو القاسم حسن عنصرى - مناقب و بزرگواري
 او اظهار من الشمس است - و سرآمد شعراي روزگار سلطان محمود
 بوده - و او را وراي شاعري فضائل است - و بعضي او را حكيم
 نوشته اند - چنين گويند كه در ركاب سلطان محمود چهار صد شاعر
 متعين و ملازم بودند و پيش او مقدم همه استاد عنصرى بوده و
 همه بشاگردى او معترف بوده اند - و او را در مجلس سلطان منصب
 شاعري با نديمي ضم بوده - و پيوسته مقامات و غزوات سلطانرا
 بقيد نظم در آورده - و در آخر سلطان محمود استاد عنصرى را
 مثال ملك الشعراي قلمرو خود ارزاني داشت - و حكم فرمود كه در
 اطراف ممالك هر كجا شاعري و خوشگويي باشد سخن خود بر
 استاد عنصرى عرضه دارد تا استاد غث و ثمين آنرا منقح كرده
 بعرض رساند - ديوان عنصرى قريب بسي هزار بيت است مجموع

آن اشعارِ مصنوع و معارف و توحید و مثنوی و مقطعات - و مولد استادِ عنصری ولایتِ بلخ است - و مسکن دارالملکِ غزنین - و وفات او در شهرِ سنهٔ احدى و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۱) در زمانِ دولتِ سلطانِ مسعود بن محمود غزنوی بوده - انتہی - در آتشکده نوشته - گویند عنصری شبِ هزار بیت گفته - مثنوی و امق و عدرا اوراست - انتہی - در هفت اقلیم هم نوشته که عنصری را چند مثنویست چون نہر و عین و وامق و عدرا - و خنک بیت و سرخ بیت - که ہر یک گنجِ بدایع و خزائن لطایف است - اما درینوقت شعرا از مثنویات بنظر نیامده - انتہی - بعضی ابیاتِ مثنویِ عنصری بجای خود آید - صاحبِ مفتاح التواریخ گفته

* شعر *

بحین وفاتش ز حور و پری * ندایِ بر آمد کہ - یا عنصری
- سنه ۴۳۱ -

دیگر از قدماشیرِ بیشۂ سخنوریِ اسدیِ طوسی است - در آتشکده گفته کہ طبعش مستقیم و سلیقہ اش مانوس و یکے از شعرایِ سبعہ است کہ در خدمتِ سلطانِ محمود میبودہ اند - فردوسی اکتسابِ کمالِ سخنوریِ از وی کردہ - انتہی - در دولتشاهی نیز نوشته کہ - افتخار الفضلِ اسدیِ طوسی - فردوسی شاگردِ اوست - از جملۂ متقدمانِ شعرا ست - طبعِ سلیم و ذہنِ مستقیم داشته - در روزگارِ سلطانِ محمود استادِ فرقۂ شعرایِ خراسان بودہ است - و اورا بکراتِ تکلیفِ نظمِ شاهنامہ کردہ اند - استعفا خواستہ و پیری

و ضعف را بهانه ساخته - و کتاب گرشاسب نامه که بر وزن شاهنامه است از مشهور است - و مناظرها را بغایت نیکو گفته - و از طرز کلام او معلوم میشود که مردی فاضل بوده - و فردوسی را بنظم شاهنامه دایما اشارت میکرد که این کار بدست تو درست میشود - انتهای - و هکذا فی مرآة الخیال و غیره - در مرآة العالم نوشته که اسدی در سنه چهار صد و نه (۴۰۹) بعالم سرمدی شتافت - و بعضی رحلت او در عهد سلطان مسعود بن سلطان محمود نوشته اند - و سنه جلوس سلطان مسعود چهار صد و بیست و یک - و سنه شهادت چهار صد و سی و سه بوده - و الله اعلم *

دیگر پهلوان میدان سخن گذاری ابوالقاسم منصور فردوسی طوسی - شاهنامه ویوسف زلیخا از - و هردو اگر خدا خواهد در آسمان ششم می آید - وفات وی در شهر سنه احدى عشر و اربعمائه (۴۱۱) بوده و قبر او در شهر طوس است بجنب مزار عباسیه - کذا فی دولتشاهی - و صاحب مفتاح التواریخ از طبقات اکبری نقل کرده که فردوسی بسال چهار صد و شانزده هجری فوت کرده *

دیگر حکیم ناصر خسرو علویست - و او خود را در رساله احوال خویش چنین نوشته که - چنین گوید کمترین خلق الله ناصر بن خسرو بن حارث بن عیسی بن حسن بن محمد بن علی ابن موسی الرضا علیهما السلام - در بهارستان جامی مذکور است که - ناصر بن خسرو در صغایت شعر ماهر بود و در فنون حکمت کامل -

اما بسوء اعتقاد و زندقه و الحاد متهم است - او را سفرنامه ایست که در اکثر معموره سفر کرده و آنرا بنظم در آورده - انتهی - و در دولتشاهی و مرآة الخیال آورده که اصلش از اصفهانست حکیم پیشه بود بعضی او را عارف و موحد نوشته اند - و طائفة طبیعیه و دهریه خوانده - و فرقه تناسخیه - و ائله اعلم - و تخلص حجت میکند چه او در آداب بحث با علما و حکما حجت و برهان محکم بوده - و کتاب روشنائی نامه در نظم از مؤلفات اوست - وفات حکیم ناصر در سنه احدی و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۱) بود - و صاحب سلم السموات گوید که او را کتابهای نظم است و همانا یکی بسعادت نامه موسوم است - و دیگری بروشدنی نامه - انتهی - ابیات مثنوی او در آسمان سیوم بیاید انشاء الله تعالی *

دیگر فخرالدین اسعد گرگانیست - صاحب مثنوی و بس ورامینی که نظم کرده است بنام شاه رکن الدین ابوطالب طغرل بیگ محمود سلجوقی ایزانی که سنه جلوس او (۴۲۹) و سنه وفات (۴۵۵) می باشد - و معاصر ارسلانخان شاهشام و انقادیم بامر الله خلیفه بغداد بوده - و فخری پیش طغرل بیگ محمود شاه منصب داشته - کما فی کشف الظنون - و الله داغستانی در ریاض الشعرا نوشته که - فخرالدین اسعد الجرجانی از اعظم فصیحای زمان - و از اکابر بلغای دوزن بوده - صیت بهای فضیلتش سامعه افروز پرده نشینان صوامع ملکوت - و طنطط صفای طبعش زنگ دای

قلوب خلوتیان عالم ناسوت - از قدمای شعراست - محمد عوفی
در تذکره خود نوشته که بغیر از مثنوی و بس ورامین شعره
از وی در روزگار نمانده - و الحق چنین است مگر این قطعه که چند
بیت از آن نوشته میشود

بسیار شعر گفتم و خواندم بر روزگار * یکیک بجهد بر نطق الملک شهریار
شاخه تر از امید بکشم بخدمتش * آن شاخ خشک گشت و نیار و هیچ بار
دعوی شعر کرد و ندانست شاعری * و نگاه نیز کرد بنادانی افتخار
ز گاو تر ندیدم و نشنیدم آدمی * در دولتش عجب غلطي کرد روزگار
مثنوی و بس ورامین من اوله الی آخره بنظر راقم حروف رسیده -
اگر چه اشعارش ساده واقع شده لیکن حق این است که با وجود
سادگی و بے تکلفی نهایت بختگی و قوت دارد - و در بعضی جا اگر
تساهل بکار رفته باشد - نظر باینکه ابتدای این فن بوده معذور است -
چه در آن وقت جمال عرایس سخن بحالی تکلفات هنوز پیراسته
نشده بود - مانند جاد و نگاهان محرا نشین بے منت سرمه و غازه
صید افکنی دلهای خزین می نموده اند - مع هذا آنقدر سلاست و
فصاحت در آن کتاب درج است که وصف ندارد - حقیقت این سخن
بسختدان روشن خواهد بود - انتهای کلامه - و کنیت او صاحب
هفت اقلیم ابو ذراعه نوشته و قطعه دیگر نیز از نقل کرده و گفته که
ابو ذراعه معمار دیار فطنت - و معیار دینار صنعت بود - فخر زمان
و اسعد دوران بوده - لطف طبعش بر سپاه لفظ قهرمان - و کمال

اوج (۱۹) قطران - مسعود

هنرش بر ولایت معنی نافذ فرمان - قوت فضل و ذوق شعر از کتاب
ویس و رامین ظاهر میگردد - انتهى *

دیگر حکیم قطران - دردولت شاهي نوشته که حکیم قطران بن منصور
الاجلی از جمله استنادان شعر است و انوری شاگرد او بوده - و ترمذیست
اما در بلخ می بوده - و قوسنامه بنام امیر محمد ابن امیر قماچ که در روزگار
سلطان سنجر والی بلخ بوده نظم کرده است - رشیدی سمرقندی و روحی
و اکثر شعرای بلخ و ماورالنهر شاگرد قطران بوده اند در علم شعر ماهر و
صاحب تصنیف است - و رشید و طواط میگوید که من در روزگار خود
قطرانرا در شاعری مسلم میدارم و باقی را شاعر نمیدانم از راه
طبع نه از راه علم - انتهى - صاحب هفت اقلیم بعد از نقل این
میگوید که او را چند مثنویست که هر یک عنوان نامه فصاحت و
برهان دفتر بلاغت تواند بود - انتهى - و می آید - آذر اصفهانی
گوید - حکیم قطران ابن منصور دولت شاه او را ترمذی محمد
عوفی و سایر ارباب تذکره او را تبریزی نوشته اند نظر باینکه مداح
سلاطین تبریز بوده قول ثانی راجع است - انتهى - و سنده وفات
قطران (۴۸۵) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از مثنوی گوین قدیم مسعود سعد سلمانست - در مولد
و منشأ او اختلاف است بعضی همدانی دانند - و بعضی جرجانی -
و بتحقیق آزاد بلگرامی هندی المولد - و الله اعلم - در خزانه عامره
نوشته که مسعود سعد سلمان از کبرای شعرا ست ادیب صابر

حکیم سنایی و جمال الدین عبدالرزاق در اشعار خود او را ستوده اند - نام او باضافه نام پدر و جد شهرت یافته و در اشعار خود اکثر هرسه نام را معاً می آرد - و مسعود مثنوی دارد در کمال سلاست و عذوبت - و نظامی عروضی گفته که مسعود تا سنه پانصد و پانزده در حیات بوده - انتهای - و سنه وفات او (۵۲۵) - داکنر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از حکمای قدما و عرفای شعرا حکیم سنایی غزنویست - علیه الرحمة والرضوان - در نفحات الانس مسطور است که حکیم سنایی قدس الله تعالی روحه - کنیت و نام وی ابوالمجد مجدود بن آدم است - وی از کبرای شعرای طایفه صوفیه است و سخنان ویرا بااستشهاد در مصنفات خود آورده اند - و کتاب حذیقه الحقیقه بر کمال وی در شعر و بیان افواق و مواجید ارباب معرفت و توحید دلیل قاطع و برهان ساطع است - از مریدان خواجه یوسف همدانیست انتهای - درو و درد و لشاهی مرقوم است که - سبب توبه وی آن بوده که سلطان ابوالاسحاق ابراهیم غزنوی^(۲) در فصل زمستان بعزیمت گرفتار بعضی دیار کفار از غزنین بیرون آمده بود - و سنایی در مدح وی قصیده گفته بود و میفرست تا بعرض رساند - بدر گلخن

(۲) در نفحات و بعض دیگر کتاب - سلطان محمود میکنگین -

مرقومست و غالباً سهو بود چه وفات سلطان محمود غزنوی علی الامح

در سنه (۴۲۱) بوده پیش از ولادت حکیم سنایی - فاحفظ ۱۱

ادج (۲۱) حکیم سنایی غزنوی

رسیده که یکم از مجذوبان از تکلیف بیرون رفته (که مشهور بود به لای خوار - زیرا که پیوسته لای شراب خورده) در آنجا بود آواز شنید که با ساقی خود میگفت پر کن قده تا بکوری ابراهیمک غزنوی بخورم - ساقی گفت ابراهیم پادشاه عادل خیر است گفت بس مردکم ناخوشنود است آنچه در تحت حکم وی در آمده است در حیز ضبط نیاورده - و میروند تا مملکت دیگر گیرند - و آن قده گرفت و بخورد - باز گفت پر کن قده دیگر بکوری سناییک شاعر - ساقی گفت سنایی مردی فاضل و لطیف طبع است - گفت غلط مکن که بس مردکم احمق است - اگر وی لطیف طبع بود بکار مشغول بود که ویرا بکار آمده - گزافه چند در کاغذ نوشته و نام شعر نهاده و از روی طمع هر روز بپا در پیش ابله دیگر ایستاده که هیچ کاری نمی آید و او نمیداند که ویرا برای چه کار آورده اند - اگر روز عرض اکبر از وی سوال کنند که سنایی بحضرت ما چه آوردی چه عذر خواهد آورد - اینچنین مرد را جز ابله و بوالفضل نتوان گفت - سنایی چون آنرا شنید حال بروی متغیر شد و پای در راه نهاده بسلوک مشغول شد - و دیوان مدح ملوک را در آب انداخت - انتهی - جامی رح فرموده که ویرا برای حدیقه سه کتاب مثنوی دیگر است همه بر وزن حدیقه اما مختصر - تاریخ تمامی حدیقه چنانچه خود بنظم آورده سنه (۵۲۵) خمس و عشرين و خمسمایه بوده است - و بعضی تاریخ وفات ویرا همین نوشته اند والله

ارج (۲۲) حکیم سنایی غزنوی

اعلم - انتہی - در مرآة الخیال نوشته که حضرت مولوی جلال الدین رومی که قطب وقت بوده هم در مثنوی و هم در دیوان خود به پیروی او اقرار کرده و با آن همه فضل و کمال خود را از متابعان او دانسته - در مثنوی میفرماید *

* بیت *

دیگ جوشی کرده ام من نیم خام * از حکیم غزنوی بشنو تمام و در غزلیات میگوید *

* بیت *

عطار روح بود و سنایی دو چشم او * ما از پی سنایی و عطار آمدیم و حکیم شصت و دو سال عمر کرده - انتہی ملخصا - و آنچه در مرآة الخیال زمان و تاریخ ولادت حکیم سنایی رح نوشته درست و ثابت نه - در هفت اقلیم نوشته که آنچه امروز از شیخ متداول است دیوانیست و دیگر حدیقه و ایضا کنز الرمز و کارنامه که شعر هر دو یکیست - وفات شیخ بقول اصح در پانصد و بیست و پنج بوده - انتہی - و اله داغستانی گوید که حکیم سنایی غزنوی * شعر * کتاب فضل را آب بحر کافیه نیست * که ترکیبی سرانگشت و صفحہ بشماري مصنفات و منظوماتش چهره شاهد حالش را آینه ایست روشن - سخنان معجز آیاتش در اثبات علو قدرش حجتیست مبرهن ، وفاتش در سنه (۵۲۵) در غزنین بود - مثنویاتش حدیقه و زاد السالکین و طریق التحقيق - انتہی - و فی کشف الظنون الہی نامه فارسی منظوم للشیخ محمد ابن آدم المعروف بالحکیم سنایی - انتہی - و در دیباجہ مرید الفضلا و مدار الافاضل - سنہ سنایی مرقوم است -

نزد صاحب مخبر الواعلین تاریخ وفات پانصد و بیست و پنج یا سی و پنج است چنانکه گوید * شعر *

آن حکیم زمان سنایی بود * عالم از وی بروشنایی بود
قدوۀ اولیای حق بوده * زبده اصفیای حق بوده
در جهان بود افسح الشعرا * در زمان بود احسن الفصحا
از تصانیف او حدیقه بدان * بگل و میوه دقیقه بدان
سال نقلش بر تبه و مکنث * گفت هاتف - ز به گل جنت

ه ۵۲۵

عقل تاریخ نقل او گفتا * طوطی ارج جنت والا

سنه ۵۳۵ هـ

و نزد تقی کاشی سنه وفات پانصد و چهل و پنج (۵۴۵) و نزد
دولتشاه پانصد و هفتاد و شش (۵۷۶) و صاحب خزینة الامعیا
گوید که تاریخ وفات پانصد و بیست و پنج (۵۲۵) بر تخته
مزار پیرانوار حکیم سنایی کنده است - و الله اعلم *

دیگر عمیق بخاریست - در بهارستان جامی مسطور است که او

استاد شعرای وقت بوده انتہی - دولتشاه گفته که عمیق از شعرای
بزرگ است و در زمان سلطان سنجر بوده - وقصه یوسف علیه السلام را
نظم کرده است که در دو بحر میتوان خواند - و استاد رشید الدین
و طواط سخنان او را در حدایق السکر با استشهاد می آورند و معتقد
اوست - انتہی - و هکذا فی هفت اقلیم و هفت قلزم و سلم نسموات

ارچ (۲۴) نظامی عروضی - فصیحی جرجانی

و مجمع الصنائع - آذر اصفهانی نوشته - گویند صد سال متجاوز عمر کرده و مثنوی یوسف زلیخا که در بحرین گفته بنظر نرسیده - و سنه وفات او (۵۴۳) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از مثنوی گویان نظامی عروضی سمرقندیست بقول بعض - و او صاحب مجمع النوادر و چهارمقاله است بالاتفاق - در تذکرة الشعرا نوشته که او مردی اهل فضل بوده و طبع لطیف داشته - از جمله شاگردان امیر معزیست و در علم شعر ماهر بوده و داستان ربه و رامین را بنظم آورده - انتهی - و هکذا فی آنشکده - و در هفت اقلیم گفته که او در مثنوی از متقدمان صنعت است چند تالیف دران پرداخته - انتهی - درو و در خزانه عامره در نظامی دیگر نیز مذکور اند که معاصر نظامی عروضی در مرز بوده اند *

دیگر فصیحی جرجانیست - دولتشاه گفته که از جمله ملازمان امیر عنصر المعالی کیکازس بن اسکندر بن قابوس است و قصه وامق و عذرا بنظم آورده و بسیار خوب گفته است - انتهی - و هکذا فی هفت اقلیم *

پس عهد فرخی مهد نوح الشعرا نظام العرفا استاد سخنوزان امام مثنوی گویان شیخ نظامی گنجوی - علیه الرحمة المتوالية من الله القوی - رسیده - و از زبان شستگئے - وزن و قافیه را نظامی - و حقایق و معارف را حسن بیانی - و شعر و شاعری را جمالی - و فن

(۱) و فیه نظر - و بجایی تحقیقه ان شاء الله تعالی ||

ارج (۲۵) نوح الشعرا نظامی گنجوی

مثنوی را کمالی روداده - و الحق وی مثنیٰ عظیم بر سخنوران
نهاده - و فصاحت و بلاغت را پایه با آسمان رسانده * شعر *

رحمت حق هزار بر جاننش * دم بدم باد تا بروز شمار
و از معاصرین او رشیدی سمرقندی و حکیم خاقانی شروانی
و ظهیر فاریابی و حکیم ازرقی هروی و شیخ عطار نیشابوری
علیهم الرحمة مثنوی گفته اند - و مولوی رزم قدس سره بسایه چند
بعد از حکیم نظامی گنجوی بوده - و سیجی *

واضح باد که فقیر در ذکر شیخ نظامی گنجوی رحمة الله علیه
بنظر اینکه درین جا او اصل است چیز طوالت را میدارم -
و عبارت و اعتقاد هر یک نسبت بدو نقل میکنم - و اگر در بعض
مقام تکرار رو دهد ناظران خورده نگیرند و درگذرند * ع *
فان المسک ما کرته یتضوع *

ذکر شیخ بزرگوار حضرت نظامی قدس سره السامی

لقب شیخ بزرگوار نظام الدین - و کنیت او ابو محمد بن یوسف بن
مؤید است - من دولتشاهی - شیخ نظامی و هو ابو محمد الیاس یوسف
ابن مؤید - آتشکده - نام او ابو محمد نظام الدین احمد بن یوسف -
داکتر اسپرنگر - وفی کشف الظنون نظامی و هو شیخ جمال الدین
یوسف بن مؤید الکفجوی - انتهى *

مولد شریف او گنجه است - دولتشاهی و غیره - و در هفت اقلیم

اوج (۲۶) نوح الشعرا نظامی گنجوی

نوشته که شیخ نظامی اگرچه بکنجه منسوب است اما ظاهراً مولد وی از قم بوده چنانچه در اقبالنامه اظهار شده می‌آرد

* شعر *

نظامی ز گنجینه بگشای بند * گرفتاری گنجه تا چند چند
چو در گرچه در بحر گنجه گم * ولی از قهستان شهر قم
انتهی - واله داغستانی گفته که اصلش از قم بوده لیکن موطنش
گنجه است - و آذر اصفهانی نوشته که گنجه از اقلیم پنجم شهره
نزه و خطه دلگشاست - و همین که شیخ نظامی قدس سره از
عراق رفته در آنجا ساکن شد بخوبی آن دیار دلیلیست واضح -
و اصل آنجذاب از خاک پاک تفرش است که از اعمال قم شمرده
میشود - او یا والد ماجدش بکنجه که از بلاد معتبر آذربایجان و
بخوشی آب و هوا مشهور است رفته و آنجذاب در آنجا متولد شده
و خود در اقبالنامه میفرماید

* شعر *

نظامی ز گنجینه الخ چو در گرچه الخ - انتهی *

شیخ برادر قوامی مطرز است که از شاعران استاد بوده و قصیده
گفته که تمامی صنایع شعری در آن مندرج است - دولتشاهی -
و هكذا فی ریاض الشعرا - و سلم السموات * و دولت شاه گفته که شیخ
نظامی بمطری اشتها یافته *

(۱) هر چند نسخه اقبالنامه یعنی مکتوبات بحری که بنظر فیدر

رسیده در این شعر نیافته ام همان شعر اول است و بس //

ارج (۲۷) نظام العرفا نظامي گنجوي

و شيخ از مریدان اخي فرج زنجاني قدس الله سره العزيز
برده - دولتشاهي و آشكده *

گویند شيخ در آخر عمر منزوي و صاحب خلوت شده بود .
و با مردم کمتر اختلاط كرده - درین باب میگوید * شعر *
گل رعنا درون غنچه حزين * همچو من گشته اعتكاف نشين
دولتشاهی و مرآة الخيال - اتابك قزل اسلاندرا آرزوي صحبت
شيخ نظام بود بطالب شيخ كس فرستاد - نمودند كه شيخ منزويست
و بسلاطين و حكّام صحبت نمیدارد - اتابك از روي امتحان
بدین شيخ رفت - و شيخ بذور ولایت و از روي كرامت دانست
كه از روي امتحان مي آید و بچشم حقارت بشيخ مي نگرد -
شيخ از عالم غيب شمه بچشم اتابك جلوه گر ساخت - اتابك
دید تخت پادشاهانه از جواهر نهاده اند و كریاسه دید كه مدھزار
چاكروسپاهي و تجملهاي پادشاهانه و چهره ها با كمر مرصع و حاجبان
و ندیمان بر پاي ایستاده - و شيخ پادشاه وار بران تخت نشسته -
چون چشم اتابك بران عظمت و شوكت افتاد مبھوت شد و
خواست كه از روي تواضع قدم شيخ را بوسه دهد - درین حال
شيخ از عالم غيب بشهادت آمد - اتابك دید كه پیر مردی حقیر
برپاړه نمده بر در غار نشسته و مصحف و قام و دوات و مصلا
و عصای پیش نهاده - بتواضع دست شيخ را بوسه داد - و من بعد

(۱) كریاس - بتختاني بروزن الیاس دربار (۲) چهره - بالضم امرد //

اوج (۲۸) استاد شاعران نظامی گنجوی

اعتقاد او نسبت بشیخ درجه عالی یافت - و شیخ نیز گوشه
خاطر و همت بدو حواله کرد و گاه گاه بدیدن اتابک آمد و
صحبت داشته - دولتشاهی و مرآة الخیال و آتشکده - ملاجایی
رحمة الله علیه در نفحات بذکر شیخ قدس سره نوشته که وی
عمره گرانمایه را از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت و انزوا
گذرانیده است - هرگز چون سایر شعرا از غلبه حرص و هوا ملازمت
ارباب دنیا نکرده - بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جسته اند
چنانکه میگوید *

چون بعهده جوانی از بر تو * بدر کس نرفتم از در تو
همه را بر درم فرستادی * من نمیخواستم تو میدادی
چونکه بر درگاه تو گشتم پیر * ز آنچه ترسید نیست دستم گیر

انتہی - و هكذا فی هفت اقلیم و آتشکده *

بعمر هشتاد و چار ساله فوت کرده - و مرقدهش بیرون شهر گنجه
واقع است - مفتاح التواریخ و نزد داکتر اسپرنگر صاحب سن وی
شصت و سه سال و شش ماه - و غالباً همین صحیح بود - در نفحات
نوشته که تاریخ اتمام سکندرنامه که آخرین کتابهای ویست
سنه اثنتین و تسعین و خمسمایه (۵۹۲) بوده است - و عمر وی
در انوقت از شصت گذشته بوده است - رحمه الله تعالی سبحانه
انتہی - و در خاتمه سکندرنامه بحری فرموده *

بشصت آمد اندازه سال من * نگشت از خود اندازه حال من

لوح (۲۹) حکیم نظامی گنجوی

وفات شیخ بزرگوار نظامی در عهد سلطان طغرل بن ارسلان در
شهر سنه ست و تسعین و خمسین (۵۹۴) بوده - مرقد شیخ
در نجه است - دولتشاهی - و نزد تقی کاشی سنه وفات ششصد
و شش (۶۰۶) و دکتر اسپرنگر گفته و نزد بعضی ششصد و دو
(۶۰۲) - صاحب مخبرالواصلین گوید * شعر *

شیخ دنیا و دین نظامی بود * قدوه اولیای نامی بود
گنج را گنج دین شده حاصل * بطفیل وجود آن کامل
خمس مثنوی ز تصنیفش * برتر از حصر عقل تالیفش
سال نقلش برفعت و مکنت * شد رقم - گنجوی گل جنت
صاحب مفتاح التواریخ گوید که از مصرعه آخر پانصد و نود و دو
حاصل میشود - اما ابیاتی که نظامی در تاریخ سکندرنامه گفته
پانصد و نود و هفت است * تاریخ *

بمقام من این نامه را در جهان * که تا دور آخر بود در جهان
بتاریخ پانصد و نود و هفت سال * چهارم مجرم بوقت احوال
سر سال چارم مجرم بد است * ز ساعت گذشته چهارم بد است
انتهی و دکتر اسپرنگر صاحب نیز گفته که جلد اول سکندرنامه
در سنه پانصد و نود و هفت (۵۹۷) تمام شد و بقول جامی
در نفحات در پانصد و نود و دو انتهی - من میگویم این اشعار تاریخ
در آخر هیچیک از نسخ جلد اول سکندرنامه بنظر فقیر نیامده غالباً
از نظامی گنجوی نبود - و رکابت ابیات و تکرار قافیه مؤید این معنی

اوج (۳۰) خواجه نظامی گنجوی

و ملاحامی در ثبت تاریخ تصریح جلد اول فرموده کما مر آنفا -
و غرض او اتمام جلد دوم است - شیخ در تاریخ جلد دوم ای
سکندر نامه بحری فرماید * بیت *

جهان بر دهم روز بود از ایار * نودنه گذشته ز پانصد شمار
و در بعضی نسخه - نود دو الح پس احتمال است که شیخ در همین
نود و دو بعد از اتمام کتاب رحلت فرموده باشد - و بر تقدیر صحت
نسخه نود نه - تاریخ - گنجوی گل جنت - صحیح نبود مگر آنکه -
گل جنت - برسم خط قدما بتحتانی نوشته شود و ششصد و دو
از آن برآید - و از کشف الظنون معلوم میشود که نزد بعضی (۵۹۹) هم
تاریخ وفاتست در آنشکده نوشته که مزار کثیر الانوارش حال نیز محل
زیارت اکبر و اعظم آن دیار می باشد - انتهى *

در تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی مرقوم است که در
بزرگواری و فضیلت و کمال شیخ زبان تحریر و تقریر عاجز است -
سخن او را درای طور شاعری ملاحظه و آنیست که صاحب کمالان
طالب آند انتهى - شیخ آذری اسفراینی رح درین معنی چه
خوش فرموده * قطعه *

اگرچه شاعران نغز گفتار * ز یک جام اند در بزم سخن مست
ولی با باد بعضی حریفان * فریب چشم ساقی نیز پیوست
مبین یکسان که در اشعار این قوم * درای شاعری چیز دگر هست
و کلام اهل دل سراسر حال می باشد - و دیگر آنرا همین مقل - سخنی

ارچ (۳۱) امام مثنوی گویان نظامی

که از دل خیرد بدلها جا گیرد - و اگر همین از زبانست غایت عروجش
اینکه بزبانها رسد - نه تشریف قبولی یابد و نه موجب رحمت
گردد * مصرع *

ببین تفاوت ره از کجا ست تابکجا

و شریف ایرانی راست گفته * شعر *

* فرق سخن عشق و خرد خواستم از دل *

* گفت آمده دیگر بود و ساخته دیگر *

و کلام عشاق را نیز مرتبها ست - هرکرا معشوق زیباتر سخن او
رسانتر - و هرچند عاشق خسته و شکسته تر کلام او درست و برجسته تر -
ملا جامی رح در نفحات الانس فرموده که شیخ نظامی رحمه الله تعالی -
ویرا از علوم ظاهری و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده است - اما از
همه دست برداشته بوده است - و روی در حضرت حق سبحانه
و تعالی آورده چنانکه میگرد * شعر *

هرچه هست از دقایقهای نجوم * یا یکایک نهفتهای علوم
خواندم و سر هر ورق جستم * چون ترا یافتم ورق شستم
همه را روی در خدا دیدم * و آن خدا بر همه ترا دیدم
مثنویهای پنجگانه وی که به پنج گنجِ اشتهار یافته است اکثر آنها
باستدعای سلاطین روزگار واقع شده - امیدواری آنرا که نام ایشان
بواسطه نظم وی بر صفحه روزگار بماند استدعا نموده اند - و اکثر آنها
بحسب صورت افسانه است - اما از روی حقیقت کشف حقایق

ارج (۳۲) امام مثنوی گویان نظامی

و بیانِ معارف را بهانه است^(۱) - یکجا در بیانِ آن معنی که صوفیه گفته اند که طالبانِ وصال و مشتاقانِ جمالِ حق را ذلیلِ وجود او هم وجودِ اوست - و برهانِ شهودِ او هم شهودِ او میگوید * شعر *
پژوهنده را یاده زان شد کلید * کز اندازِ خویشتن در تودید
کس کز تو در تو نظاره کند * ورقهای بیهوده پاره کند
نشاید ترا جز بتویافتن * عنان باید از هر درے تافتن

و جای دیگر در همین معنی گوید * شعر *

عقل آبله پای و کوی تاریک * وانگاه ره چو موی باریک
توفیق تو گر نه ره نماید * این عقده بعقل کی گشاید
عقل از در تو بصر فروزد * گر پای درون نهد بسوزد
و یکجا در ترغیب و تحریم، بر اعراض از ماسوای حضرت حق
سبحانه و اقبال بر توجه بجناب کبریای وی میگوید * شعر *
بر پر ازین دام که خونخواره ایست * زیرکی از بهر چنین چاره ایست
گرگ ز روباه بدنندان نرست * روبه ازان رست که پُردان ترست
جهد دران کن که وفا را شوی * خود نپرستی و خدا را شوی
انتهی و همین در هفت اقلیم منقولست - و نیز در بهارستان جامی
مسطور است که از شعرای گنجه شیخ نظامیست - فضایل
و کمالات وی روشن - احتیاج بشرح ندارد - و آنقدر لطایف و دقایق
و حقایق که بکتاب پنج گنج درج کرده است کس را میسر نیست
(۱) * شعر * خوشتر آن باشد که سردلبران * گفته آید در حدیث دیگران

اوج (۳۳) امام مثنوی گویان نظامی

بلکه مقدر نوع بشر نه - انتهی^(۱) کلامه - صاحب مرآة الخیال
گفته - که بیان فضایل و کمالات او که تا دور قیامت بر زبانها
جاریست درین اوراق گنجایی ندارد - انتهی - آذر اصغری در آنشده
نوشته شیخ نظامی در مراتب شاعری از آنچه نویسم افزونست -
و برای فقیری که از ارکان ابعده دیار سخن است - انتهی - و در ذکر
انوری گفته که بزعم فقیر از عهد دولت آل سامان که استاد رودکی
قانون شاعری ساز کرده الی الآن که یک هزار و یکصد و هشتاد (۱۱۸۰)
هجریست چهار کس گوی فصاحت از همگنان ربوده - و هر یک
بمفتاح زبان قفل از گنجینه سخنوری گشوده - و درین مدت که
نیامده که لاف برابری با ایشان بزند - اول حکیم ابوالقاسم فردوسی
طوسی - دوم شیخ نظامی قمی الاصل گنجوی المسکن - سیم شیخ
مصلح الدین سعدی شیرازی - چهارم حکیم اوحید الدین انوری
ایرودیست - در بعضی نسخها ملاحظه شد که جمعی از موزنان از
جمعی دیگر سوال از تمیز میان سعدی شیرازی و امامی هروی و میان
شیخ نظامی و خسرو دهلوی و میان انوری و ظهیر فاریبی کرده
قطعات گفته - بزعم فقیر این مقوله سوالات از تاثیر ورق الخیال است
والابانداک ربط این تشکیک خارج از دایره انصاف است - انتهی - در
سام السموات نوشته - شیخ نظامی گنجه دستور شعری عجم - و
مشهور اقالیم عالم است - تفصیل او بر امیر خسرو دهلوی داده اند -

(۱) این شهادت نسبت بدو از همه بزرگوار یاد داشتنیست ۱۱

ارج (۳۴) امام مثنوی گویان نظامی

و خمسة اورا بر کلیات خسروی ترجیح نهاده اند * شعر *
نظامی^(۱) که استاد این فن دبست * درین بزمکه شمع روشن دبست
ز دیوانه گنجه شد گنج سنج * رسانید گنج سخن را به پنج
چو خسرو بدان پنج هم پنجه شد * وزان باروی فکرتش رنجه شد
کفش بود زانگونه گوهر تهی * زرش ساخت لیکن زرده دهی
و الحق نظامی در نظم سنجی مزید زمان بلکه و حید جهان بوده -
و شیخ نظامی از مبادی حال خلوت نشین و عزلت گزین بوده -
و بصحبت حکام و سلاطین اقدام ننموده - بلکه قزل ارسلان و دیگرے
از حکام را که رغبت ملاقات شیخ بوده بصومعه او شتافته فیض صحبت
یافته اند - و شیخ نظامی خود در اشارت این میگوید * شعر *
چون بعد جوانی الخ اما در منتهای زمان اجابت التماس بعض
ملوک فرموده - و بملاقات ایشان قدم رنجه نموده - او را تعظیم تمام
نموده اند - و بجهت او قیام کرده اند - انتهى - علیقلیخان والیه
داغستانی در ریاض الشعرا گوید شیخ مغفور (یعنی شیخ نظامی رح)
از فحول شعرای زمان - و امجد بلغای دورانیست - الحق از آغاز
آفرینش لغایت حال سخنورے مثل او بعمره وجود نیامده -
آدم عالم فصاحت - و نوح جهان بلاغت است - اگرچه در عرب و
عجم شعرای زبردست عالیمقدار بسیار گذشته اند که هر یک در
ملک سخنوری صاحب ناچ ولوا بوده - لیکن در فن مثنوی گویی

(۱) این اشعار از جامی رح است و بنمایها در آسمان ششم آید ۱

اوج (۳۵) امام مثنوی گویان نظامی

ارشاد واعظم همه شیخ مغفور است^(۱) گو در فنون غزل و قصیده
دیگرانرا بروی مزیت باشد - حقیقت این بیان بر سخندان روشن
خواهد بود * امّولفه *

زبانانان زبانم می شناسند * سخن فهمان بیانم میشناسند
حکایت میکنم از حسن یوسف * عزیزان داستانم میشناسند
اگر اندیشه اطناب نمی بود از مثنویات^۱ خمسہ قلیله درین کتاب
بعنوان نمایش درج میکردم - لیکن بیم رفت که مبادا از فرط
علو مرتبه سخن و کمال پایه بیان در گشودن آن کتاب خاطر را
بترک هیچ یک از ابیات راضی نتوان کرد - و تا خبر شدن تمام
خمسہ درین تذکرہ نوشته شده باشد - پس حواله بهمان کتاب نمود
انتہی - میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانه عامرہ نوشتہ - شیخ
نظامی گنجوی استاد آفاق است - و سرآمد مثنوی گویان بالانفاق -
چمن فصاحت را بیمن تربیت او بهار است - و متاع بلاغت را
بطفیل ترویج او روز بازار - فتم *

در آتشکده آمده که رجایی هروی - اسمش مولانا حسن علی
خراسی است گویند در خواب از جناب افصح الشعرا شیخ نظامی
رجایی تخلص یافته - انتہی *

• دولتشاه گفته که در روزگار شیخ خمسہ را جمع نکرده بودند
هریک را داستان جدا جدا بوده - بعد از وفات شیخ این پنج کتاب را

اربع (۳۶) امام مثنوی گویان نظامی

در یک جلد جمع کردند - و فضلا خمس نام نهادند - انتهی - لیکن
در شعرا خمس نظامی گنجوی از آنکه مملو از گوهر آبدار است
بلقب پنج گنج اشتهار دارد کما مرّ نقلاً عن النّفحات - آری * مصرعه *

* خمس او هست بهین پنج گنج *

در کشف الظنون نوشته - پنج گنج فارسی منظوم من منظومات
النظامی الکنجی المتوفی سنه (۵۹۹) - و نظمه فی غایة اللطافة
والجزالة علی ما شهد به المولوی الجامی - انتهی - در آتشکده
آمده - بعد از آنکه همای روح مطهرش بآشیان قدس پرواز کرد
فضلا و عرفای شعرا این کتاب را که امروز از خیالات شیخ در میانست
جمع نموده مسمی بخمس نمودند که هر یک از آن با استدعای صاحب
تاج و سریر منظوم شده چنانچه در دیباجه هر یک از آنها خود
نقل کرده - اگرچه بتصاریف زمان و عدم ربط کتاب خمس از آن
صحیح نماند اما باز رکنی از پنج گنج است که مفلسان تہی کیسه
بازار نظم جیب و دامن دل و دیده را ازین خزائن جواهر رنگین
کرده و میکنند - انتهی *

در بهارستان جامی مرقومست که بیرون از آن کتاب (ای
پنج گنج) از وی شعر کم روایت کرده اند و این غزل از سخنان
ویست * غزل *

جوبجو محنت من زان رخ گندم گونست
که همه شب رخ چون کاهم از آن برخونست

اوج (۳۷) امام مثنوي گویان نظامي

تأخر - انتهى - أما در دولتشاهي نوشته - ديوان شيخ نظامي دراي
خمسه قريب به بيست هزار بيت باشد غزليات مطبوع و موشحات
و اشعار مصنوع بسيار دارد - انتهى - وهكذا في جواهر العلوم -
در كشف الظنون هم مسطور است - ديوان نظامي فارسي من
النظامي الكنجي صاحب الخمسه هو ابو محمد بن يوسف -
انتهى - آذر اصفهاني گويد كه آن ديوان حال درميان نيست -
و نزد بنده احمد يك موجز ديوان شيخ نظامي گنجوي محتوي
برقصايد و غزليات و رباعيات عارفانه كه تخميناهمكي پانصد بيت
خواهد بود موجود است - و كتابخانه ام را ازو شرف نامحدود •

صاحب مخزن الفوائد گفته كه - مثنوي گفتن نزديك اسانده
از جميع اقسام شعر مشكل است - و درين فن فردوسي طوسي و
خواجه نظامي يديضا ميداشتند - ديگر مثنوي گویان مثل
امير خسرو دهلوي و مولوي جامي و هاتفي متبّع ايشانند -
انتهى - فقير ميگويم در مثنوي شيوه قديم همين ساده گويي
و سخن گذاري بوده است - و با اين غرايت الفاظ و نامطبوعي اوزان و عدم
استحسان قوافي هم بعضي جا وجود ميداشت - چنانچه شاهنامه
و يوسف زليخاي فردوسي طوسي و مثنوي ويس و رامين فخري گرگاني -
كاملتر في ترجمه الفخري - و خواجه نظامي گنجوي تغير
شيوه قديم داده - و در مثنوي گويي طرز نو اختراع کرده - و شاهد

اوج (۳۸) امام مثنوی گویان نظامی

سخن گذاری را خال و خط داده - نخست وی این ره باریک دشوار گذار
نموده - و خس و خاشاک الفاظ قبیحه و سنگ و خشت اوزان
نامطبوعه و قوافی ناپسندیده ازین راه پاک فرموده - و ملک
نظم را نظامی داده - و چمن سخن را پیرایشه - راست است آنچه
خودش گفته * شعر *

منم سرور پیرای باغ سخن * بخدمت کمر بسته چون سرویس
سخن چون گرفت استقامت بمن * اقامت کند تا قیامت بمن
همه خوشه چین اند و من دانه کار * همه خانه پرداز و من خانه دار
خلاصه وی در فن مثنوی مبدع است - و درین شیوه مخترع -
چنانکه خاقانی شروانی در قصیده - و سعدی شیرازی در غزل -
و ابن یسین در قطعات - و عمر خیام در رباعیات - هاشمی کرمانی
گفته و در انصاف سفته * شعر *

چهره گشای صور معنوی * مخترع خال و خط مثنوی
شیخ نظامی در دریای جود * گوهر شهوار محیط وجود
نکته سرایه که بحسن کلام * ملک سخن یافت نظمش نظام
و امیر خسرو دهلوی و ملا جامی که هر یک در سخنوری بعد از خود
نظیر ندارند و دیگر شعرای متأخر همه متبّع و پیرو طرز شیخ نظامی اند
و گام برگام او می نهند و خوشه چین شیوه اوینده - چنانچه
اعتراف شاگردی و اتباع و پیروی شیخ نظامی گنجوی از هر یک بجای
خود آید - صاحب مخزن الفوائد گفته که - از سنه چارصد هجری

اوج (۳۹) امام مثنوی گویان نظامی

شعر فارسی رواج یافت و دران عصر عنصری و عسجدی و فرخی
باستانی شهرت یافتند - بعد ایشان در سنه پانصد هجری فلکی
شروانی و خاقانی و رودکی^(۱) و دیگر چند کس درین فن نام برآوردند
و ازیشان هر یک حکیم وقت بود - چون عهد خواجه نظامی گنجوی
رسید آنچه ثقات سخن بود بر طرف نمود - و بسیار فصاحت
و بلاغت را داد - و جمیع شعری متوسطین و متأخرین پیروی
او کردند - انتهی - و در مجمع الفنون همین منقولست بآوردن این
فقره - و او را خدای سخن گفتند *

و آنچه دولتشاه در ذکر فردوسی نوشته که عزیز است * قطعه *

در شعر سه تن پیمبرانند * هر چند که لا نبی بعدی

اوصاف و قصیده و غزل را * فردوسی و انوری و سعدی

انصاف آنست که مثل قصاید انوری قصاید خاقانی را توان

گرفت باندک کم و زیاد - و مثل غزلیات شیخ بزرگوار سعدی

غزلیات خواجه خسرو خواهد بود بلکه زیباتر - اما مثل اوصاف

و سخن گزاری فردوسی کدام فاضل شعر گوید و کرا باشد - میتواند که

شخصه این سخن را مسلم ندارد و گوید که شیخ نظامی را درین باب

بد بیضا است - درین سخن مضایقه نیست - و شیخ نظامی

بزرگ بوده و سخن او بلند و متین و پرمعانیست - اما از راه

انصاف تأمل در هر دو شیوه گوین - و ممیز بوده حکم برآستی

(۱) او پیش از عنصریست و وفاتش در سنه میصد و سی هجری کما مر

اوج (۴۰) امام مثنوی گویان نظامی

درمیان گو بیار - انتہی - بحکمے بیش نیست و دعویٰ بلا دلیل -
خودش اعتراف این معنی میکند کہ سخن شیخ نظامی بلند و متین
و پرمعانیست - و در ذکر شیخ نظامی میگوید کہ سخنِ او را
و رایِ طورِ شاعری ملاحظہ و آنیست کہ صاحبکمالان طالب
آنند - و از آن فردوسی همین سخن گذاری دیگر هیچ - ہر دو شیوہ
جداگانہ اما شیوہ نظامی احسن و برگزیدہ تر از شیوہ فردوسی -
و ہمہ شعرائِ متوسطین و متأخرین پیرویِ طرزِ نظامی دارند
نہ اقتدایِ طوسی - انصاف آنست کہ فردوسی صرف در رزم
اشعارِ خوب دارد و درین میدان جز نظامی گنجوی کسی دیگر ہمسر
او نہ - اما در عشقیہ و غیرہ هیچ - ازینجاست کہ یوسف زلیخای
فردوسی کہ ہم بوزنِ شاہنامہ است پر بیمزہ افتادہ - و درین راہ
بشاگردانِ نظامی یعنی خسرو جامی ہم نمیرسد - و جمہورِ بترجیح
نظامی اند بر فردوسی - چنانکہ از بعضی اُستادان بسماعِ فقیر رسیدہ
و در حاشیہ معیارِ بلاغت بنظر ہم آمدہ کہ یکے بقایلِ قطعہ مذکور
گفتہ کہ تو فردوسی را نوری و سعدی را پیمبرِ فن شعر گفتی -
و نامِ نظامی کہ استادِ بے بدل است نبردی - او در جواب گفت کہ
من ذکرِ پیمبرانِ سخن کردہ ام و او یعنی نظامی خدایِ سخن
است - انتہی - و علیقلیخانِ والہ داغستانی کہ قولِ فیصلِ او درین
باب گذشت در ذکرِ فردوسی می نگارد - اینکہ اشعارش خوبست مسلم
لیکن کیفیتِ چیزِست و رایِ آن - و شیخِ نظامِ امامِ این فن است -

لوح (۴۱) امام مثنوی گویان نظامی

از انجبت که هر قصه را در بحر که شایان آن بود بکمال
شایستگی و پختگی و عذوبت و سلاست و صنایع و بدایع که
مافوق آن متصور نیست ادا فرموده - انتهای - رای دیگران درین باب
گذشته - و می آید - در شرح الشعرا مذکور است که شیخ نظامی
رحمه الله در پخته گویی بے بدل و در مثنوی بردازی بے نظیر است
همه شعری متقدمین و متأخرین متفق اند که همچو او پخته گوی
در عرصه ظهور نیامده خسرو راست * شعر *

نظم نظامی بلطانت چو در * وز در او سرسر آفاق پر

پخته از شد چو معانی تمام * خام بود پختن سودای خام

پنج نسخه در رشته نظم کشیده - شاعران دیگر و امیر خسرو دهلوی
که در فنون و علوم عربی و فارسی و هندی همچو او بے در جهان
نخاسته بجواب آن خمسه داد سخنوری داده - اما انصاف آنکه
به پختگی اشعار نظامی نرسیده - پس بدیگران که جوابش را عازم
گشته اند چه رسد - اگرچه همعصران نظامی چنانچه بدیل خاقانی
و انوری و ظهیر فاریابی هر یک علم فصاحت و لوائی بلاغت
برافراشته اما او بنوع گلستان سخن را آب داده که خزان ازو
محروم - انتهای *

در مخزن الفوائد نوشته - بدانکه هر یک داستان مثنوی را خواه
قلیل باشد خواه کثیر تمهید شرط است و سلسله ربط کلام واجب -
و دیباجه مثنوی را چند چیز لازمست - توحید - مناجات - نعت -

ارج (۴۲) امام مثنوی گویان نظامی

مدح سلطان زمان - تعریف سخن و سخنوران - و سبب تالیف و
تصنیف کتاب - و این جمیع مدارج دیباجه مثنوی را موجه
نظامی گنجویست - و قبل از نبوده فقط مثنوی از قصه آغاز
میکردند - مثل تحفة العراقین خاقانی و مثنوی مولوی روم و دیگر
مثنویات قدیم انتہی - بعضی ازین مدارج در بعضی مثنوی قدما یافت
شده چنانچه در دیباجه شاهنامه فردوسی توحید و نعت و منقبت
و سبب تالیف هست - و در دیباجه ویس و رامین فخری گرگانی
توحید و مدح و سبب تصنیف - آری التزام این همه امور از
شیخ نظامی گنجویست - و بیان معراج و نصیحت فرزند - و ابیات
ساقی نامه و مغنی نامه نیز از مخترعات اوست - و امیر خسرو
و جامی و غیرهم ذکر پیر طریقت و پیر سخن که نظامی گنجوی
می باشد هم در دیباجه یا خاتمه مثنوی لازم کرده اند *

الغرض شیخ نظامی رحمه الله علیه در طرز خود مجتهد و
امام فن است - و در روش خود مقتدار پیدشوای زمن - نامی
رهنمایست مثنوی نگارانرا - گرامی استادیست داستان گذارانرا -
متأخرین را باوی خیل همسری محل - و متبیین را اندیشه
تفرق چه محل - و فات ویرا ششصد سال پیش است - ازان باز
هیچ کدام از استادان فن برنخاسته که جز از شاگردی دم زده باشد -
یا کلام احدی نسبت برابری درست کرده باشد - اگر در بعضی
مواقع یک دو شعر مدحی یا پاره کلام متبّع در موازنه برابریا

لوح (۴۳) امام مثنوی گویان نظامی

بہتر برآید قطع نظر از بنگہ سخن در عیار شیوہ کلامش از قضیہ کلیتہ
میرود نہ جزئیہ عجیبہ را نشاید کہ گفتہ اند - صدق متابعت
مورث کمال خصوصیت و منتج تصحیح نسبت باشد * ع *
* شاگرد رفتہ رفتہ با استاد میرسد *

بلکہ اگر نیکو تاملے بکار برند میتوانند یافت کہ ہرکہ پیشرو چراغ
در دست دارد پسروانرا در مقام نیک بدست آوردن و قدم
چست نهادن آسانی باشد - دیگر این مقدمہ خود مسلم است
کہ ہر علم و صناعت بتعاقب انظار و تناوب افکار مرتبہ کمال می
یابد - با این ہمہ نازم حذاقت و جلالت مولانای ممدوح را کہ
قضیہ اینجا بالعکس است - گزین مخترعہ خود را خودش بدان
پایہ کمال رسانیدہ کہ پسینانرا دست فکرت و بال بلند پروازی ازان
کوتاہ آمدہ - لقد صدق القایل * شعر *

گرد دیگران امیر بسیم وزرند لیلک * این سگہرا بنام نظامی زدند و بس
فیضی فیاضی کہ بعد ازو همچو اوے در ہند نبودہ است در قصیدہ
کہ ذکر سخنوری شعرائ نامور میکند میگوید * شعر *

- * ز سحرکاری گنجور گنجہ خیز مپرس *
- * کہ داشت کلکش برگنج غیب ثعبانی *
- * بنظم او برسد نظم غیر اگر برسد *
- * مخیل متنبی بنص قرآنی *

صاحب شرفنامہ گفتہ * رباعی *

اوج (۴۴) امام مثنوی گویان نظامی

سلطان سخن بجز نظامی نبود * مثل سخنش در گرامی نبود
پیش سخن بے سخنش عرض سخن * از پخته سخن برون ز خامی نبود
عالمیچذاب استاذی حافظ اکرام احمد رامپوری متخلص بضیغم
علیه المغفرة والرحمة که بعضی خود در شاعری خصوص منابع
و بدایع و عروض و قوافی نظیر نداشته و رزکے چند است که
غریب رحمت ایزدی شده در ستایش نظامی و پنج گنج او
فرموده * شعر *

جلوه ده تاج و نگین سخن * تازگی افزای زمین سخن
در یتیم است پی گنج سنج * همچو حواس بشری پنج گنج
خاتم خوش رنگ نگین سخن * غنچه بستان زمین سخن
آشوب تورانی صاحب صولت فاروقی در ترجیح نظامی گنجوی
بر فردوسی طوسی گوید بخطاب او * شعر *

نظامی بشعر از تو بس برتر است * که شعر تو شعر است و او ساحر است
چه سحر بهر دین و مذهب حلال * نه سحر که بر ساحر آرد وبال
مضامین رنگین عبارات بین * همان شوخی استعارات بین
بیک رنگ مد نقش انگیزختن * بیک لفظ مد معنی آمیزختن
کلام حقایق نشان شنو * ز توحید و عرفان بیان شنو
بیک پرده مد نغمه را کرد ساز * بمستان نیاز و بزاهد نماز
جوانرا زده چشمک نای و نوش * به پیران اشارت که دیگر خموش
بعشاقش از حسن معشوق ناز * بمعشوقش از عشق عاشق نیاز

اوج (۴۵) امام مثنوی گویان نظامی

بجولانگروهای میدان جنگ * کشیدن براسبان جفتیش تنگ
ز کندِ سُمِ بورِ هر رزِ مخواه * زدن بر فلک گردِ آوردگاه
ز غوغای نقاره و طبلِ جنگ * کفاندن ز هیبتِ دلِ خاره سنگ
همین یک سخن پرده مد کمال * بیک پرده اش جلو مد جمل
بتعریفِ آن ناظمِ نکته سنج * ز گفتارِ او شاهدِ پنج گنج
در اسکندری قیل و قالش نگر * بشیرین و خسرو مقالش نگر
دگر هفت پیکر که بے گفتگو * عروسِ سخنِ راست هر هفت زو
غرض هر چه او گفت کارِ تونیست * چنین شاعرِ شاعرِ تونیست
چگونه - چقدر کلامِ امامِ نظامِ بطبایعِ انام از خاص و عام مقبول
افتاده - و اشعارِ او بزبان و دلِ موزونان جا گرفته - و کتابِ او بچشم
و دستِ رنگین طبعان بوده و می باشد - در ریاض الشعرا مذکور است
که قاضی محمد رازی بسیار خوش طبع و بامزه بوده و با شاه طهماسب
مصاحبتها کرده - تمامِ خمسهِ نظامی را و اشعارِ دیگر از آن مقوله
از هر کس بسیار در خاطر داشته انتهای میرزا طاهر نصرآبادی
نوشته که ملا واقف خلخال از ولایت خلخالست تتبع اشعار
شیخِ نظامی و مثنوی مولانا بسیار نموده چنانچه بحقیقت سخن
ایشان فی الجمله پی برده - اکثر اشعارِ خمسهِ و مثنوی بخاطر
داشتِ انتهای *

و از آثارِ مقبولیتِ کلامِ نظامی است بکثرتِ بقراءت و مطالعه
آمدن - و تا حال سلسلهٔ تتبع و پیرویِ خمسهِ او منقطع نگشتن -

اوج (۴۹) امام مثنوی گویان نظامی
و بیشتر اشعار او را تضمین کردن - و کاملان فن را توارد افتادن -
و شعر او را باندک تغییر در اسلوب یا در لفظ یا در وزن و قافیه
آوردن - اگر خواست خداست کیفیت هر یک بخوبترین وجه
در ذکر جوابها حالی ناظران خواهد شد *

و بعضی متبیین چنان قدم بر قدم پیشوا نهاده اند که مَثَم
بدزدی گشته اند - صاحب مخزن الفوائد گفته توارد آنست که
شعر یا مصرعه یا مضمون شاعر دیگر در کلام شاعر وارد گردد و او را
بدان علم نباشد که این از غیر است چنانکه درین شعر خسرو
توارد مصرع نظامی گنجوی شده - امیر خسرو * شعر *
ای صفت بنده نوازندگی * از تو خدایی و ز ما بندگی

نظامی * شعر *

دو کار است با فرو فرخندگی * خداوندی از تو ز ما بندگی
مولوی عبد الرحمن جامی را در نسخه یوسف زیخا اکثر توارد
ابیات و مضامین کذاب شیرین و خسرو نظامی واقع شده - شعر
مولوی جامی * شعر *

مرا ای کاشکی مادر نمیزاد * و گر میزاد کس شیرم نمیداد
نظامی گوید * شعر *

مرا ای کاشکی مادر نژاد * و گر زاده بخورد سگ بداد
ایضا مولوی جامی گوید * شعر *

زن از بهلوی چپ شد آورده * کس از چپ راستی هرگز ندیده

نظامی گوید

* شعر *

زن از بهلوی چپ گویند برخاست

نیاید هرگز از چپ راستی راست

بعضی نوشته اند که خانه شعر و شاعری نظامی گنجوی تاراج کرده مولوی جامی و خسرو دهلویست - الحق در تصانیف و کتب نظم ایشان داستانی نیست که درو یک دو مصرعه یا شعر نظامی نیست - ظاهراً معلوم میشود که کلام خواجه نظامی در مزاولت این هردو شاعر بسیار بوده بدلیل آنکه کلامی که در نظر نگذشته باشد و بسامعت نرسیده باشد تواریخ آن نمیشود - احیاناً شود - این مذموم نیست - دلالت بر علو طبیعت شاعر کند یعنی فکر آن استاد و فکر این کس باهم توأمیت دارند - و کسانی که مولوی جامی و امیر خسرو دهلوی را درین باب منسوب بسرقه کنند محض غلط است انتهى - شیخ سعدی شیرازی رح مصرع شیخ نظامی گنجوی را در مرثیه اتابک ابوبکر ممدوح خودش بطریق تضمین آورده و گفته

* شعر *

چه شاید گفت دوران زمانرا * نخواهد پرورید این سقوله راده

خردمندان پیشین راست گفتند * مرا ای کاشکی مادر نژاده

من میگویم این قسم اخذ در شعرای متقدمین بلکه در متأخرین هم تا عهد علی حزیں عیب نبوده تا آنکه بعضی قسم آنرا از قبیل صنعت دانسته اند - و مستحسن داشته در حدایق البلاغت آورده - اما قسم

ارج (۴۸) امام مثنوی گویان نظامی

اول از نوع ظاهر سرقه آنست که شعر دیگر را بے هیچ تغییری در لفظ و معنی اخذ کنند و این را نسخ و انتحال نامند - و چنین سرقه بسیار مذمومست - و این قسم را شعری صاحب قدرت ارتکاب نمی نمایند مگر بر سبیل توارد خاطر - و نزدیک باین قسم است سرقه که معنی را بتمام اخذ نمایند بے تغییر ترتیب نظم و جمیع الفاظ یا بعضی الفاظ را مترادف بیارند - چنانکه این دو بیت -

مولوی جامی * بیت *

میل خم ابروی توام پشت دوتا کرد * در شهر چو ماه نوم انگشت نما کرد

* حزین *

بارغم عشق تو مرا پشت دوتا کرد * در شهر چو ماه نوم انگشت نما کرد
اما قسم دوم از ظاهر سرقه آنست که معنی را با جمیع الفاظ یا بعضی الفاظ اخذ نمایند و ترتیب نظم را تغییر دهند - و این قسم را اغارة و مسخ نامند - و درین قسم اگر شعر ماخوذ از ماخوذ منه ابلغ باشد مقبول و ممدوحست - و اگر هردو در رتبه مساوی باشند فضل و رجحان اولین راست - و اگر ماخوذ از ماخوذ منه پست باشد مذموم و مردود است چنانچه این دو بیت * ملا محمد صوفی *

چنانم با رفیقان در ره عشق * که مور لنگ با چابک سواران

* حزین *

سلوک در طریق عشق با یاران بدان ماند

که مور لنگ همراهی کند چابک سوارانرا

اوج (۴۹) امام مثنوی گویان نظامی

ظاهر است که شعر اول باعتبار اختصار لفظ ابلغ است - اما قسم
سیوم از ظاهر سرقه آنست که معنی را تمام اخذ نمایند و در کسوت
الفاظ دیگر ادا سازند - درین قسم نیز شعر ثانی همان حکم دومین قسم
دارد بهره سه حالت - تا قول او - قسم پنجم از نوع غیر ظاهر
سرقه آنست که بعضی از معانی شعر دیگر را اخذ نمایند و
چیزهایی که مورث مزید حسن کلام باشد بران بیفزایند - ازین
باب است این دو بیت - حکیم سنایی * بیت *

کودک از سرخ و زرد نشکبید * مرد را سرخ و زرد نفرید

* خاقانی *

مرد از پی لعل و زر نپوید * طفل است که سرخ و زرد جوید
شعر خاقانی بسبب لفظ لعل و زر رنگ دگر پیدا کرده - و اقسام
غیر ظاهر سرقه نزد بلغا مقبول و ممدوحست بلکه اطلاق سرقه بران
را نیست چنانکه صاحب تلخیص گفته - و اکثر هذه الانواع و نحوها
مقبولة - ومنها ما اخرج حسن التصرف من قبيل الاتباع
الى حيز الابتداع - و کُلُّ ما کان اشدَّ خفاءً کان اقربَ الى القبول -
و باید دانست که حکم بسرقه رفته می توان کرد که عام باخذ
شاعر حاصل باشد - و این اشعار اساتده که بطریق امثله مذکور شد
ممکن است که بر سبیل توارک خاطرها باشد انتهای ملخصا -
عبارت تلخیص المفتاح و مختصر المعانی اینکه - فان کان الذّاتی

(۱) این قسم را سلخ گویند کذا فی التلخیص وغیره //

اوج (۵۰) امام مثنوی گویان نظامی

ابلاغ من الاول لاختصاصه بفضيلة كحسن النظم او الاختصار او الايضاح
او زیاده معنی ممدوح - و انكان دونه فهو مذموم - و انكان مثله فابعد
من الذم والفضل لاول - و در آخر بحث سرقه گفته هذا كله
انما يكون اذا علم ان الثاني اخذ من الاول بان يعلم انه كان يحفظ
قول الاول حين نظم - او بان يخبر هو اي الآخذ عن نفسه انه اخذ
منه و الا فلا - لجواز ان يكون الاتفاق في اللفظ والمعنى جميعا او
في المعنى وحده من قبيل توارد الخواطر - انتهى - و هكذا في
مجمع الصنائع و هفت قلزم و خلاصة البدائع - در مجمع الصنائع و
مجمع الفنون و هفت قلزم نیز نوشته که در جميع اقسام سرقه اگر شعر
دوم در فصاحت الفاظ و بلاغت معاني و حسن تركيب و غیر آن بهتر
از اول باشد مقبول و احسن می شمارند - انتهى - در بدایع الافکار
نوشته - ار باب معني گفته اند چون شاعری را معنی دست دهد و
آنها کسوت عبارتے ناخوش پوشاند و دیگرے همان معنی را
فرا گیرد و بلفظ پسندیده ادا کند آن معنی ملک او گردد و
شاعر را فضل السبق بیش نباشد - انتهى - در رساله عبدالواسع
هانسوی بعد از ذکر اقسام سرقه آورده - اما در معنی کلام
دیگرے چندان تصرفات حسنه بکار برد که بمرتبه کلام جدید برسد
این از سرقات شعری نیست بلکه معتنس است و این را در
اصطلاح اهل بدیع ابداع گویند چنانچه عرفی در مضمون این
بیت فرخی

* بیت *

طبع من داد لطافت بسخن داد چنان

که گهر غرق عرق گشت و بدریا افتاد

تصرفات بلیغه را کار فرموده و لوازم زادن طبع و دل و اصل خویش
و یتیم را رعایت کرده میگوید *

ز زاده دل و طبعم اگر شود آگاه * باصل خویش بتازد ز شرم در یتیم
و شمس الدین فقیر در خلاصه البدایع گفته اکثر اقسام غیر
ظاهر بسبب خفای اخذ مقبول و مدد وحشت بلکه از سرقه
و اخذ دور و بتصرف و ابداع نزدیک است - انتهای -
و ملا جامی قدس سره السامی خودش این معنی را در بهارستان
بدکر سلمان ساوجی بیان کرده و گفته - که در جواب استادان قصاید
دارد بعضی از اصل خوبتر - و بعضی فروتر - و بعضی برابر - اورا معانی
خاصه بسیار است - و بسیاری از معانی استادانرا بتخصیص کمال
اسمعیل را در اشعار خود آورده - چون آن در صورت خوبتر و اسلوب
مرغوبتر واقع شده محل طعن و ملامت نیست *

معنی نیک بود شاهد پاکیزه بدن

که بهر چند درو جامه دگرگون پوشند

کسوت عار بود باز پسین خلعت او

گر نه در خویش از پیشتر افزون پوشند

هنر است آنکه کهن خورده پشمین ز برش

بدر آرند و درو اطلس و اکسون پوشند

انتهی- در تتبعِ خمسۀ نظامی پسرانرا همین مطمح نظر می باشد -
و بعضی جا که صورتِ سرقة مذمومه مشاهده می افتد جزم بدان
نمیتوان کرد- چه در بعضی قسم آن احتمال الحاق کاتب نیز هست چنانکه
احتمالِ توارده در همه اقسام آن - کمالِ اصفهانی گوید * شعر *
نگر توارده خاطر که در مجاری آن
نه ممکن است که کس معترض شود بر روی
دو راهرو که برآه روند بر یک سمت
عجب نباشد اگر او فتند پی بر پی

آغاز اوزانِ مثنوی

آسمان اول در بحرِ سریعِ مطوی موقوف

تقطیعش- مفتعلن مفتعلن فاعلات- دوبار * و جایز است درین وزن اینک
مکسوف یعنی فاعلن بجای رکنِ موقوف آید - جامی * شعر *
پنج نماز است به از پنج گنج * به که بدین پنج شوی گنج سنج
بهر تو پنجاه به پنج آمده * طبع توزین پنج برنج آمده
و گاهِ مقطوع بجایِ مطوی آید بآیینِ تسکین یعنی مفعولن
بجایِ مفتعلن خواه همین در صدر چنانکه نظامی فرماید * شعر *
کاخِ لافِ سکیت میزنم * دبدبه بندگیت میزنم
خواه همین در حشو چنانکه خاقانی فرموده * شعر *
حاقۀ ار گم شود از زلفِ تو * خاتمِ جم خواهی تاوان آن

یا در صدر و حشو هر دو چنانکه هم او گفته * شعر *
 قمری از دستان خاموش گشت * فاخته از لحن فرو ایستاد
 در وافیة گفته که این تغیر زحاف را عوام سکنه شعر خوانند انتہی -
 و بعضی که درین چنین مقام بتحریک خوانند محض بیجاست
 چه در مدّ الف حرکت ممکن نخواهد بود *

میزرا قتیل بدریای لطافت گفته که این وزن مثنوی سواي ذکر
 حالات عاشق و معشوق طرف هر چیز است انتہی * و هکذا فی معیار البلاغہ
 (۱) برین وزن است مخزن الاسرار امام مثنوی گوین نظامی
 رح - تاحال کدامی مثنوی از متقدّمان عهد امام برین وزن
 ندیده ام - ابراهیم تنوی شارح مخزن نیز گفته که - پیش از
 مخزن الاسرار کتابی درین بحر تصنیف نشده * انتہی -

شیخ نظامی این نسخه متبرکه را باستدعای سلطان بهرامشاه
 ابن داودشاه والی روم پیرایه تصنیف داده چنانکه هاشمی کرمانی
 در مظهر الاسرار این حکایت را نظم کرده - و می آید - مفتّح مخزن
 این ابیات بلند است * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست کلید در گنج حکیم
 فاتحه فکرت و ختم سخن * نام خداست برو ختم کن
 شیخ نظامیست که اول این اقتباس بسمله کرده - و سخن را ببینلوی
 آیه نشانده - گنج حکیم کنایه از مضامین عالیّه معارف و توحید و
 معانی لطیفه حق و یقین است بموجب - ولله تحت العرش کنز

مفاتیحها السنّة الشعراء . و در بیت دوم فاتحه فکرت دلالت برین دارد . در مخزن الفوائد نوشته منقولست که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمعراج رفت زیر عرش مکانی دید مقفل - فرمود که یا اخي جبریل این چه مکانیست - عرض کرد یا رسول الله این مخزن معانیست - و السنّة شعراي امّت تو مفاتیحش - فرمود چیزی ازین گنجدان بمن هدیه کن - جبریل علیه السلام دو شعر ازان آورده گذراند - آنحضرت در خاطر داشت - آخر الامر روزی بحسّان این ثابت قرطاسی ساده عطا فرمود که يوم الجمعة قصیده حمد و نعت گفته آوری - حسّان کاغذ از دست مبارک گرفته زمین خدمت ببوسید و در خریطه پیرهن گذاشت - اتفاقاً فراموش نمود - چون روز جمعه رسید طلب فرمود که قصیده بخواند - چون نگفته بود - از پاس ادب چیزی نگفت و فوراً بر منبر برآمده و کاغذ ساده از خریطه بیرون بر آورده فی البدیهه قصیده بکمال فصاحت و بلاغت خواندن آغاز کرد - حسب الاتفاق همان دو شعر که جبریل در معراج بآن صاحب المعراج داده بود منجمله دیگر ابیات از زبانش برآمد - آنحضرت فرمود که این دو شعر غیر از من کس ندیدانست حالا جبریل در طبیعت حسّان القا کرد - معلوم شد که بدیهه قصیده گفته انشاد نمود - آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار تحسین فرموده در حق او دعای خیر کرد^(۱) - و نیز از زبان

(۱) که . اللهم ایده بروح القدس ॥

وحي ترجمان ارشاد شد که معني در طبيعت شاعر الهام غیبي است بے تاييد الهي حاصل نمیشود - خواجه نظامی گنجوي در مخزن الاسرار این حکایت را تلمیح نموده * نظم *

قافیه سنجان که علم برکشند * گنج دو عالم بسخن در کشند

خاصه کلید که در گنج راست * زیر زبان مرد سخن سنج راست

زاتش فکرت چو پریشان شوند * باملک از جمله خویشان شوند

بلبل عرشند سخن پرواز * باز چه مانند باین دیگران

بلبل عرش مراد از طایفه محمود شعرا - و دیگران اشاره بطایفه

مذموم - انتهی در بعضی حاشیه این کتاب مستطاب بنظر آمده

که گنج حکیم مراد از سورة فاتحه^(۱) بموجب خبر حضرت خیر البشر

صلی الله علیه وسلم - سورة الفاتحه کنز من کنوز العرش - و اگر

گنج حکیم مراد از - والله تحت العرش کنز - گرفته شود از این

وانسب است زیرا که مطالب مندرجه این کتاب اسرار مکشفه و

مراقبه ملاست لهذا تنبیها بذات خود میفرماید که ای نظامی

اگر میخواهی که اسرار مستودع باطن خود را در قید نظم آری -

باید که به - بسم الله - که کلید گنج عرش حکیم همین است ابتدای

کتاب کن تا ادای مطالبی که از عرش آورده باحسن وجه نمایی -

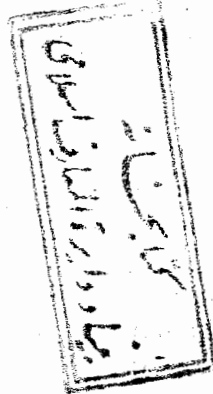
انتهی - کمال خجندی رح مصرع دوم بسمله را چه خوش تضمین

کرده - میگوید * قطعه *

(۱) و هكذا في المؤيد والمدار والكشف والبرهان ۱۱

کرد حکیم ز نظامی سوال * کای بسر گنج معانی مقیم
 هست در انگشت کمال آن قلم * یاکه عصایست بدست کلیم
 گفت قلم نیست عصائیز نیست * هست کلید در گنج حکیم
 درین کتاب بعد از توحید دو مناجاتست و چار نعت و در بعضی
 نسخه پنج و بیان معراج و مدح فخرالدین بهرامشاه سلطان روم
 و وجه نظم کتاب و فضیلت سخن و سخنوران - میفرماید * شعر *
 شاه فلک تاج سلیمان نگیں * مفخر آفاق ملک فخر دین
 یکدله شش جهت و هفت گاه * نقطه نه دایره بهرامشاه
 آنکه ز بهرامی او وقت زور * گور بود بهره بهرام گور
 خاص کن ملک جهان بر عموم * هم ملک ارمن و هم شاه روم
 من که سراینده این نوگلم * باغ ترا نغزنوا بلبلم
 عاریت کس نپذیرفته ام * آنچه دلم گفت بگو گفته ام
 شعبده تازه برانگیختم * هیکله از قالب نو بچختم
 اشاره است بتجویز وزن نواز برای مثنوی - و مثنویهای پیش
 از نظامی گنجوی ببحر سکندرنامه و مثنوی معنوی - بیشتر بوده -
 و بوزن شیرین خسرو و هفت پیکر کمتر * بیت *

مایه درویشی و شاهی درو * مخزن اسرار الهی درو
 ملا حسین واعظ کاشفی در بدایع الافکار رقم فرموده - که اسرار جمع
 سراسر است و سرچیز پوشیده را گویند و در اصطلاح شعر باشد
 مبتنی بر معارف ربّانی و مواجید سبحانی و منبئی از قواعد



آسمان اول (۵۷) مخزن اسرار نظامی

حقایق تصوف و قوانین دقایق تعریف - چون اشعار شیخ فریدالدین
عطار و مولانا جلال الدین رومی و شیخ فخرالدین عراقی قدس
الله اسرارهم و امثال ایشان - و این نوع شعرا بجهت آن اسرار
خوانند که معانی آن بر بیشتر خلائق پوشیده باشد جز بدست یاری
توفیق الهی و تایید جذبات نامتناهی بسرحد این سخن نتوان
رسید انتهى * شعر *

برشکر او نفشسته مگس * نی مگس او شکرآلی کس
نوح درین بحر سپر افکند * خضر درین چشمه سبو بشکند
نامه دو آمد ز دو ناموسگاه * هر دو مسجل بدو بهرامشاه
دو نامه اشاره است بحدیقه حکیم سنائی که بنام بهرامشاه بن
مسعودشاه غزنوی پرداخته شد - و همین مخزن الاسرار که بنام
بهرامشاه رومی ساخته شد * بیت *

آن زر از کان کهن ریخته * وین دره از بحر نوانگیزته
یعنی حدیقه سنائی که شعر او همچو زر می باشد بزبان و شیوه
قدیم است و مخزن اسرار که شعر تر او همچو گهر است بموجب ابداع
سخن تازه و طرز نو دارد - و ببحر است که بیشتر مثنوی بدان گفته اند.

(۱) ملا حسین واعظ کاشفی در بدایع الافکار نوشته که متقدمان
گفته اند که ابداع آنست که شاعر معنی بدیع را کسوت لفظ جزل
پوشاند و معنی انگیزد که دیگرے مثل آن نیسته باشد انتهى و
هكذا فی مجمع المناہج و هفت قلزم ۱۱

آسمان اول (۵۸) مخزن اسرار نظامی

آن بدر آورده ز غزنین علم * دین زده بر سکه رومی (۱)
 گرچه دران سکه سخن چون ز راست * سکه نظم من ازان بهتر است
 گر کم ازان شد بنه و بار من * بهتر ازانست خریدار من
 شیوه غریب است مشونامجیب * گر بنوازش نباشد غریب
 این سخن رسته تراز نقش باغ * عاریت افروز نشد چون چراغ
 و اشاره بهمعصران خود میکند و شاعران ستایشگر قصیده‌گو را یاد
 می آرد - و در آن وقت همین قصیده‌گویی شیوع داشت چنانکه
 در متأخرین غزل سرایی * بیت *

گرچه بدین درگه از ایندگان * روی نهادند ستاینندگان
 راهروانی که درین راه روند * گر سخن از سر سخن بشنوند
 پیش نظامی بحساب ایستند * او دگر است این دگران کیستند
 منکه درین منزلشان مانده‌ام * مرحله پیشترک رانده‌ام
 تیغ ز الماس زبان ساختم * هرکه پس آمد سرش انداختم
 ای من شاعران همعصر را پس گذاشته مرحله چند درین راه پیشتر
 رفته‌ام - و تیغ از الماس زبان تیز بیان ساختم هرکه در شیوه سخنوری
 و مثنوی‌گویی تتبع من کرد سراوانداختم - آری چون امیر خسرو دهلوی
 و ملّاجامی برابر او نتوانستند رفت دیگران کجا باشند * شعر *
 گرچه خود این پایه همسریست * پای مرا هم سر بالاتریست
 سفره ز انجیر شده صفروار * گر همه مرغ آمده انجیر خوار

سیمکشانے کہ بزر مرده اند * سگه این کار بزر برده اند
 هرکه بزر نکتہ چون روز داد * سنگ ستد لعل شب افروز داد
 منکه درین شیوه مصیب آمدم * دیدنم ازد که غریب آمدم
 شعر بمن صومعه بنیاد شد * شاعری از مصطفی آزاد شد
 زاهد و راهب سوي من تاختند * خرقة و زنار در انداختند
 سرخ گل و غنچه مثالم هنوز * منتظر باد شمال هنوز
 گر بنمایم سخن تازه را * صور قیامت کنم آواز را
 هرکه وجود است ز نو تا کهن * فتنه شود بر من جاد و سخن
 صنعت من برده ز جاد و شکیب * سحر من افسون ملایک فریب
 بابل من گنجۀ هاروت سوز * زهرۀ امن خاطر انجم فرور
 زهرۀ این منطقه میزانی است * لاجرمش منطق روحانی است
 سحر حلال سحری قوت شد * نسخ کن نسخه هاروت شد
 شکل نظامی که خیال من است * جانور از سحر جلال من است
 بعد از آن چهار خلوت و بیست مقاله در انواع پند سودمند و
 حکایات عبرت آیات - و در آخر کتاب اشعار بقلّت زمان تصنیف
 می نماید *

انچه درین حجله خرگاہی است * جلوه گر چند سحرگاہی است
 و آنکه شیخ رحمة الله علیه در شاعری رعایت شرع و ادب میدارد
 اشاره بدان میکند
 * شعر *

هرسخنی که ز ادبش دوری است * دست برو مال که دستوری است

و آنچه نه از شرع برآرد علم * گر منم آن حرف دروکش قلم
 گرنه درو داد سخن دادم * شهر بشهرش نفرستادم
 مرغِ قلم رای پیروز کرد * بر سرِ قرطاس دو پر باز کرد
 پای ز سر کرد و ز لب درفشاند * مخزن اسرار بپایان رساند
 بود حقیقت بشمار درست * بیست و چهارم ز ربیع نخست
 از گه هجرت شده تا این زمان * پانصد و پنجاه و نه افزون از آن^(۱)
 شکر که این نامه بعنوان رسید * پیشتر از عمر بپایان رسید
 شکر که این نظم حقایق نظام * گشت بتوفیق الهی تمام^(۲)
 گوهر دریای گرامیست این * مخزن اسرار نظامیست این
 بار خدایا ز کرم عفو کن * از خلل و سهو ز صاحب سخن
 و آنکه بود طالب این نظم خوش * در خط جرمش قلم عفو کش
 در نظر هر که رسد این کلام * خاتمش خیر بود والسلام
 این شعر * شکر که این نامه الخ در آخر بعضی نسخه گلستان سعدی
 شیرازی رح دیده شد پس یا الحاقیست یا توارد - و مستعار خود
 نتواند بود چه سعدی رح در آخر آن نسخه متبرکه بعدم استعارت
 تصریح کرده و فرموده * شعر *
 کهن جامه خویش پیراستن * به از جامه عاریت خواستن
 در کشف الظنون آورده - مخزن الاسرار نظامی نظم
 لبهرامشاه و اتمه فی اربع و عشرين من ربیع الاول سنه (۵۵۹) ویرا پنج

هزار دینار سرخ و پنج اشتر اهواز بجایزه فرستاد - هکذا ذکر
 فی تاریخ جهان آرا - وفی جوابه و بحره مثنوی ^۱ لخسرو الدهلوی
 و خواجو الکرمانی و للشّعی - و مرصد الاحرار فی سیر مرشد
 الابرار الابی اسحق الکازرونی فارسی منظوم - انتهى - آزاد بلگرامی
 در خزانه عامره گوید که شیخ مخزن اسرار بنام بهرامشاه رومی
 گفته و پنج هزار دینار سرخ و یک قطار شتر پیار اقمشه یافته -
 درین کتاب ستایش سخن میکند و حقّ قدر افزایی موزنان بجا
 می آرد * شعر * قافیه سنجان الخ بلبل عرشد الخ * شعر *
 پرده راز که سخن گستر است * شاهدی از پرده پیغمبر است
 پیش و پس قلب صف کبریا * پس شعرا آمده پیش انبیا
 شعر بر آرد بامیریت نام * الشعراء ^(۲) امراء الکلام
 ما که نظر بر سخن افکنده ایم * مرده اویم و بدو زنده ایم
 و در نعت گوید * بیت *
 بود درین گنبد فیروزه خشت * تازه ترنج ز سرای بهشت
 رسم ترنج است که در روزگار * پیش دهد میوه پس آرد بهار ^(۳)
 انتهى - بخطاب حضرت محبوب رب العالمین این بیت چه خوش
 فرموده * شعر *
 بوی کزان عنبر کزان دهی * گر بدو عالم دهی ازان دهی
 خسرو رح همدین معنی گفته * فرد *

(۱) ن - سایه از پرتو الخ || (۲) ن - الشعرا هم الخ (۳) ای گل و شکوفه ||

قیمت خود هر دو عالم گفته * نرخ بالا کن که از انبی هنوز
میر مرتضی رضی راست * شعر *

بیا رقیب که قسمت برادرانه کنیم * جهان و هر چه در و هست از تو یار از من
ملا طغرای مشهدی در آشوبنامه نوشته - شیخ نظامی چون
در مدینه سخنوری گردیده از خمسة مثنویات به پنجتن پاک
رسیده - چون در خانه فکر کمر نطق بطلب مخزن بست - گرد
ناصری از نزدیک دامن کلامش دور نشست * قطعه *

مخزن او نه چنان رتبه اسرار گرفت * که نگیند کلامش بنظر آیه نماست
مصرع اول آن بسمله را گشت دوم * مفتی این سخن از علم حقیقت طغراست
شرح مخزن الاسرار یکی از محمد بن رستم بن احمد بن محمود
البلخی - و در نوشته که شیخ نظامی اعجوبه جهان و نادر گیهانست
چنانکه خسرو که یکی از عجایب خلقت خدای تعالی بوده در
خمس مدح او فرموده * شعر *

نظامی کالچیان ریخت در حرف

همه عمرش دران سرمایه شد صرف

چنان در خمس داد اندیشه را داد

که با سبع شدادش بست بنیاد

نظامی خود سخن ناگفته نگذاشت

ز خوبی گوهر ناسفته نگذاشت

و همه سباب شاعری شیخ نظامی را جمع بود انوری گوید

* نظم *

شاعری را سه چیز می باید * تا که اشعار بر مراد آید

طبع و تحصیل و فیض یزدانی * هرکرا نیست اثر میخاید

این شرح در کتابخانه دهلی است و هم در کتابخانه سوسیته

نمبر (۸۲۹) اما ناتمام - و یکی از ابراهیم تقوی - و یکی از امان الله -

این هردو در کتابخانه دهلی *

(۲) و برین وزنست مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی که

در برابر مخزن الاسرار گفته - نام او ابوالحسن و لقب عین الدین و

ترک الله - چه پدر او از امرای قبیله لاجین بوده که از اترک نواحی

بلخ اند - و مدعو در قیامت به محمد کاسه ایس کذا فی النفحات -

و در شعرا ملقب بطوطی هند - زاد بلگرامی نوشته اول کسی که

خمسۀ شیخ نظامی را جواب گفت امیر خسرو دهلویست سپس

خواجوی کرمانی انتهای در بهارستان مسطور ست که خسرو

دهلوی در شعر متقن است غزل و مثنوی و زریده و همه را بکمال

رسانیده - هرچند در قصیده بخانانی نرسیده اما غزل را از وی

گذرانیده - جواب خمسۀ نظامی کسی به ازو نگفته انتهای در خزینة

الاصفیا آورده که بر اشعار فی البدیهه گفتن طبعش آنچنان قادر

بود که کتاب مطلع الانوار که در جواب مخزن الاسرار شیخ نظام الدین

گنجوی فرموده است در دو هفته تمام کرد - و این رتبه و شیرین کلامی

محض ادا از برکت آب دهن پیر روشن ضمیر خود حاصل

شده که سلطان المشايخ نظام الدین قدس سره از راه عنایت
 بدهانش انداخته بود انتهای دولت شاه نوشته خمسۀ امیر خسرو
 گویند هزده هزار بیت است و خمسۀ شیخ نظامی بیست و
 هشت هزار بیت - هر آینه ایجاز در فصاحت و بلاغت مطلوب است
 و مرغوب - خواجه خسرو پادشاه عاشقانهست - از انش خسرو نامست - و
 در ملک سخنوری این نامش تمامست - در حق او مرتبۀ سخن گذاری
 ختم است و امیرزاده بایسنغر خمسۀ امیر خسرو را بر خمسۀ شیخ
 نظامی تفضیل داد - و خاقان مغفور الخ بیگ انار الله برهانه
 قبول نکرد و معتقد نظامی بود - و در میان این دو پادشاه
 بکرات جهت این دعوی تعصب دست داد - و بسبب خمستین
 باهم مقابله کرده اند - اگر آن تعصب درین روز بوده خاطر
 نقاد جوهریان بازار فضل این روزگار که عمرشان بخلود ابد پیوسته
 باد راه ترجیح نمودند - القصه معانی خاص و نازکیهای امیر
 خسرو دهلوی و سخنهای پر شور عاشقانه او آتش در نهاد آدمی میزند
 انتهای - سرآمد روزگار او ملا جامی که استادی و حکمی او نزد همه
 مسلم است راه ترجیح نموده و پنج گنج نظامی را پر از در و گوهر
 فرموده و خسرو را از زردۀ دهی چنانکه گفته * شعر *

کفش بود زانگونه گوهر تهی * زرش ساخت لیکن زردۀ دهی
 زر از سیم اگر چند برتر بود * بسے کمتر از در و گوهر بود

(۱) دیدنیست و با سخنگذاری فردوسی که هم از گذشت سنجیدنی ۱۱

آسان اول (۶۵) مطلع الانوار خسرو

بر همین قول فیصل اند والہ داغستانی و آذربایفانی و صاحب
سَلَمُ السَّمَوَاتِ و شرع الشعرا و غیرهم کما مر - خسرو ملک سخنوری
رحمة الله علیه شب جمعه فوت شده است در سنه (۷۲۵)
خمس و عشرين و سبعمائه - و مدت عمر وی هفتاد و چهار سال
بوده است - و در پائین شیخ خودش دفن کرده اند - طوطی شکر مقال
مادۀ تاریخ وفات - در بداونی مسطور است - خسرو شاعران علیه الرحمة
و الرضوان خمسہ را در سنه (۶۹۸) ششصد و نود و هشت بنام
سلطان علاء الدین در مدت دو سال تمام ساخته و ازان مطلع الانوار را
در دو هفته گفته - مولانا شهاب معنائی در تاریخ وفات او قطعہ
گفته بر تخته سنگی نقش فرمودہ بالای مزار میر نصب ساخته و
قطعہ این است * قطعہ *

میر خسرو خسرو ملک سخن * آن محیط فضل و دریای کمال
نثر او دلکش تر از ماء معین * نظم او صافی تر از آب زلال
بلبل دستان سرای بیقرین * طوطی شکر مقال بیمثال
از پی تاریخ سال فوت او * چون نهادم سر بزانوی خیال
شد عدیم المثل یک تاریخ او * دیگرے شد - طوطی شکر مقال
مطلع مطلع الانوار * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * خطبہ قدس است بملک قدیم

* در توحید باری تعالی *

معرفت آموز شناسندگان * معصیت آموز هراسندگان

زنده باقی که جهان آفرید * کی مرد آن زنده که جان آفرید
انوریانرا ره شعری نمود * عنصریانرا بر باعی ستم
* در مناجات اول *

گر همه عالم بهم آیند تنگ * به نشود پای یک مور لنگ
جمله جهان عاجز یک پای مور * وای که بر قادر عالم چه زور
به که ز بیچارگی جان خویش * معترف آییم بنقصان خویش
* در نعت اول *

ابلق ایام در آخر گش * زاویه فقر تفاخر گش
گیسوی و رو نور و د خانش بهم * ابروی او با مره نون و القلم
در مدح پیر خودش سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سره
سگه کارش بفروع و اصول * تابع قال الله و قال الرسول
عین شریعت بطریقش در است * شرع اگر عین نباشد شر است
مفتخر از وی بغلامی منم * خواجه نظام است و نظامی منم
در اینجا خود را بصنعت شاعری نظامی ساخته
* در مدح سلطان علاء الدین *

بیخ نهال که تو آبش دهی * میوه شاخش نبود جز بهی
* در صفت سخن و سخنور *

ملک سخن کان صفت برتر است * نسخه دیباجه پیغمبر است
و آنچه کند اهل سخن باز است * معجزه گرنیست کرامات هست
* در خلوت دوم *

نعره زنان دولت فرخ لقا * متعك الله بطول البقا

* در مقاله اولی *

قول سه کس نیست بدهر استوار * شاعر و قرع زن و اختر شمار
خسرو من کوش برآ صواب * تات شود ترك خدایي خطاب
بدانوي گفته که در نفحات از سلطان المشايخ نظام الاوليا قدس الله
سره العزیز نقل میکنند که روز قیامت هرکس بچیزه نازد و
ناز من بسوز سینه این ترك الله است - و میر خسرو غالباً باین
معنی اشارت میفرماید * بیت * خسرو من کوش الخ انتهى -
و هم خسرو رح فرماید * بیت *

برزبانست چون خطاب بنده ترك الله رفت
دست ترك الله بگیر و هم باللهش سپار
چون من مسکین ترا دارم همینم بس بود
شیخ من بس مهربان و خالقم آمرزگار

* در مقاله چهارم *

قطره آبی نخورد ماکیان * تا نکند رو بسوی آسمان

دولتشاه گفته که در توحید این بیت خاصه امیر خسرو است -
خان آرزو در سراج نوشته - گویند که بعد خمسہ گفتن میر خسرو
خمسہ میرا بسبب همین بیت سخن فہمان ہندستان بر خمسہ
شیخ نظامی ترجیح دادند - قوسی ایرانی شستری گویند کہ ای عجب
کہ بیست و پنج ہزار بیت شیخ کہ ہر بیت با نظم ثریاً دعوی

برابری میکند یک مرتبه باین بیت نیافتند معینا مضمون این
بیت از خاقانیست که در چند موضع تکرار نموده * شعر *

مرغ که آبکی خورد سر سوی آسمان برد

گویی اشارت‌یست این بهر دغای شاه را

انتهی در سبب نظم کتاب اشاره بحکیم نظامی و تتبع مخزن الاسرار او

کرده و گفته * بیت *

آن نمط آرم که همه نادان * فرق ندانند ازین تا بدان

کوکب خسرویم شد بلند * غلغله در گور نظامی فکند

در بعضی نسخه - دبدب خسرویم الخ محمد قاسم هندی شاه استرآبادی

مشهور بفرشته در تاریخ خودش می آرد که در تذکرة الاتقیا مسطور است

که امیر خسرو نسبت باستادان ماضیه زبان طعن گشودے خصوص

در انوقت که خمسة نظامی را جواب میگفت - و سلطان المشایخ از باطن

ایشان ترسانیده منع کردے و امیر خسرو در جواب گفته که در پناه

شمایم آسیه بمن نرسد - قضا را وقتی که این بیت گفت * کوکب خسرویم اه

تیغ برهنه حواله امیر خسرو شد - و امیر خسرو نام شیخ و شیخ

فریدالدین مسعود گنج شکر بزبان آورد - درین صورت دسته پیدا شد

و سر آستین بدم تیغ داد و تیغ ازان گذشته بر درخت گزارے که

در آنجا بود رسید - و امیر خسرو بخدمت شیخ آده خواست

که اظهار آن حال نماید - شیخ سر آستین بدو نمود - من بعد

امیر خسرو سرزمین نهاد و دعا کرد انتهى و در خزینة الامیفا

نیز بدکر شیخ نظامی قدس سره آورده که چون خواجه
امیر خسرو بجواب کتاب مخزن الاسرار کتاب مطلع الانوار تصنیف
کرد و در وی نوشت * شعر * دبده خسرویم اه از غیرت این سخن
شمشیر برهنه از غیب بروی نمودار شد حضرت سلطان المشایخ
نظام الدین بحمایه وی در رسید و آستین مبارک خود در پیش
شمشیر بداشت و آستین آنحضرت قطع گردید انتهى صاحب
غیاث در مفتاح الکذور رقم کرده گویند چون حضرت امیر خسرو بر قبر
حضرت نظامی رفته این بیت خواند * شعر * دبده خسرویم اه *
ناگاه از قبر حضرت نظامی رح شمشیر برهنه برآمد مگر حضرت
نظام الدین اولیا شفاعت کردند انتهى رفتن امیر خسرو بر قبر شیخ
نظامی و آنکه اینچنین کلمات بے ادبانه بر زبان آوردن استبعاد
تمام دارد - حقیقت آنست که پیشتر منقول شد - شاعری گفته

* نظم *

تیغ نظامی که برآمد چو برق * از سر خسرو سر مو بود برق
ماه رخس راست دوپیکر شده * گرنشده پنجه پیرش چو دق

* در خاتمه کتاب *

بر سر هر نامه که آصف نوشت * قد رحم الله من انصف نوشت
تا قول او * شعر *

از اثر اختر گردون خرام * شد بدو هفته این مه کامل تمام
در همه بیت آری اندر شمار * سیصد و ده برشمر و سه هزار

سال که از چرخ کهن گشت بود * از پس ششصد نود و هشت بود
صبح که خورشید جفا بش نوشت * مطلع الانوار خطابش نوشت
(۳) و برین وزنست نسخه عجبده قرآن السعدین که نغزک مثنوی
است مخاطب بمجمع اوصاف و امیر خسرو رح پیش از خیمه آنرا
در بیان ملاقات ناعمرالدین بقراخان حاکم بنگاله با پسر خود سلطان
معزالدین کیقباد پادشاه دهلی تصنیف کرده - و دران اوصاف
دهلی و مسجد جامع و مناره و حوض و قصر و فواکه و نوادر انجارا
و چتر و تیر و قلم و دیگر چیزهای شاه را یکیک بخوبترین وجه
باز نموده - و داد سحرپردازی و صنایع داده سیما صنعت ایهام را پایه
برتر نهاده - و در میان بیشتر داستان غزلهای هوش ربا گفته -
و شنکرفیهایی داستانرا بنظم بریک قافیه و وزن ادا کرده که اگر همه را
جمع کنند یک قصیده جلوه گر شود - و این از اختراعات اوست

* سرخی اول آن *

شکر گویم که بتوفیق خداوند جهان * بر سر نامه ز توحید نوشتم عنوان
نام این نامه والست قرآن السعدین * کز بلندیش بسعدین سپهر است قرآن

* اشعار اول این نسخه *

حمد خداوند به ایم نخست * تا شود این نامه بنامش درست
واجب اول بوجود قدم * نه بوجودی که بود از عدم
پیشتر از فکر خرد پروان * پیشتر از وهم فراستگران
فکرت صاحبخردان خاک او * معترف عجز در ادراک او

آسمان اول (۷۱) قرآن السعدین خسرو

دل متحیر که چه داند در * روح دریم گم که چه خواند در
کن مکن اورا ست ز نو تا کهن * آنچه کند کیست که گوید مکن
مورچه جاییکه نهد پای راست * او بشب تار بداند کجاست
* در نعت *

چون بسریر عرب آن جم نشست * ربّ عرب بر همه عالم نشست
کرد لوا نصب در ایوان هو * تحت لوا آدم و منی در نه
موی بمو گیسوی او مشک خشک * فرق نبوده سر موی ز مشک
بے غلط آنجا که چنین موبود * مشک نگویم که از آهو بود
در مدح سلطان معزالدین کیقباد

* شعر *

نافه و خلقت که زد از مشک دم * هردو بهم زاده شد از یک شکم
لیک جزین فرق نشاید گزید * کز طرف مشک شد آهو پدید
* در صفت مناره *

دیدن اورا کله^(۱) افکند ماه * بلکه فتادش گه دیدن کلاه

* در صفت حوض *

بسکه زمین رفت بهمراهیش * گاز زمین شد خورش ماهیش
در ته آبش ز صفا ریگ خورد * کور تواند بدل شب شمرد

(۱) کله بکندن - انداختن - کنایه از شادی و خوشحالی نمودن

و فریاد زدن از روی شوق و انتعاش خاطر باشد در بدست آمدن

چیزه که مرد مان همه طالب آن باشند - برهان و مدار //

* سرخی *

صفت آتش و آن گرم و بهاش بدی * که شب و روز بود شمع دل و میوه جان
 آتش از آنجا که بدل جای کرد * دود برآمد ز نفسهای سرد
 گرچه زبردست عناصر نشست * گشت بسرما همه را زبردست
 بسکه جهانسوزی و گرمی نمود * چوب چنان خورد که برخاست دود
 * در صفت کشتی گفته و در سفته *

ساخته از حکمت کار آگاهان * خانه گردنده بگرد جهان
 نادره حکم خدای حکیم * خانه روان خانگیانش مقیم
 گاه روش همزه او گشته آب * آبله در پاش شده از حباب
 جاریه هند زبانش سلیم * حامل چندین بچه لیکن عقیم
 عکس که بنمود بآب اندرون * کشتی خصمست که بینی نگون
 ماه نوے کامل روی از سال خاست * گشت یک ماه بده سال راست
 در مدار الافاضل آورده که سال معروف یعنی دوازده ماه و نام
 درختیست معروف در هند که از آن کشتی سازند - گویند چون این
 بیت امیر خسرو دهلوی بمولوی نورالدین عبدالرحمن جامی
 رسید در معنی سال و ماه تردد بسیار کردند و رساله در آن باب
 تحریر فرمودند اما بمراد نرسیدند الا بهمین قدر که فرمودند - یا
 چیزی خواسته که بزبان هند مخصوص باشد - دیگرے گوید * شعر *
 هلالی بهر آن مه ساخت از سال * مهیتا کرد زورق دایه فی الحال
 انتہی در نفایس المآثر نوشته که شیخ جمائی دهلوی در زمان

آسمان اول (۷۳) قرآن السعدین خسرو

حضرت خاقان مغفور سلطان حسین میرزا بخراسان رفته و ادراک خدمت اکابر آن زمان سیدما حضرت مخدومی المولیٰ الجامی قدس الله سره السامی و شیخ الاسلام و میرعلیشیر نموده - و رسیده بدانچه رسیده است - منقولست که حضرت ملا ازو پرسیدند که این بیت حضرت میرخسرو چه معنی دارد * شعر * ماه نوره الخ شیخ جمالی گفته سال نام چوبیست در هندوستان که کشتی از آن میسازند انتهی در بیان زمان تصنیف و تاریخ آن میفرماید * شعر * باز نیامد قلم تا سه ماه * روز و شب از نقش سفید و سیاه تا ز دل کم هنر و طبع سست * راست شد این چند خط نادرست ساخته گشت از روش خامه * از پس شش ماه چنین نامه در رمضان شد بسعادت تمام * یافت قرآن نامه سعدین نام آنچه بتاریخ ز هجرت گذشت * بود سنه ششصد و هشتاد و هشت سال من امروز اگر بررسی * راست بگویم همه شش بود و سی در ختم کتاب *

منکه درین آینه پر خیال * بکر سخن را بنمودم جمال کس چه شناسد که چه خون خورده ام * کین گهر از حقه برآورده ام ساخته ام این همه لعل و گهر * از خوبی پیشانی و خون جگر هر گهری بیت و کانی درو * هر ورق ملک و جهان درو صاحب هفت اقلیم گوید که قرآن السعدین چهار هزار بیتست و میرخسرو خودش درین باب فرموده * بیت *

ور ز جمل بازگشایی شمار * نهصد و چار و چهل و سه هزار
 بود در اندیشه من چندگاه * کز دل داننده حکمت پناه
 چند صفت سازم و آتش دهم * مجمع اوصاف خطابش دهم
 باز نمایم صفت هرچه هست * شرح دهم معرفت هرچه هست
 طرز سخن را روش نو دهم * سکه این ملک بخسرو دهم
 نو کنم اندازه رسم کهن * پسر و پدشروان سخن
 درنگرم تا چه در افشاندن * تا بچه ترتیب سخن رانده ام
 در آخر بخطاب خود گوید * بیت *

پیشه خموشی کن و دمساز شو * بابل باغ آمده باز شو
 در هوس مثنویت در دلست * حل کنم این بر تو که بس مشکست
 در روشم کز تو نیاید مرو * گفت بدم مشنو و نیکو شنو
 نظم نظامی بلطانت چو در * وز در او سر بسر آفاق پر
 پس چو تو کم مایه و بسیار لاف * در شمری مهر خویش از گزاف
 چیست در آن کم که بجویش باز * تا چه نگفتست که گویش باز
 پخته ازو شد چو معانی تمام * خام بود پختن سودای خام
 زین دو خیال که ترا کژمژ است * جستن آن مایه خیال کژ است
 بگذرا زین خانه که جای تو نیست * وین ره باریک پدای تو نیست
 کالبدی داری و جان اندرست * هرچه تودانی به از آن اندرست
 تا بود این سکه بعالم درست * برتن تو کی بود این شقه چست
 به که درین جنبش طبع آزمای * سر بنهی اول و انگه پای

گفته اورا شنو و گوش باش * گفت مرا بشنو و خاموش باش
 سحرورانی که درو دیده اند * خامشی خویش پسندیده اند
 مثنوی اوراست ثنائی بگو * بشنو و از دور دعای بگو
 این همه زانصاف نگر زور نیست * گر تو نه بینی دگرے کور نیست
 گردیده این نمط جان نواز * بگو که دلم را بتو بودے نیاز
 لیک چو سرها همه زان بو خوشست * عود توانجا علف آتشست
 تا بود آواز قمری بباغ * کس ندهد گوش بآواز زاغ
 آنکه چشیدست می خوشگوار * درد کشد درد سر آرد خمار
 ورهوست می نگارد عنان * میکشد دل بخیال چنان
 کوشش آن کن که درین راد تنگ * زان گل تر بوی دهدت نهرنگ
 ازین بخشش بخدای آرومی * لیک عنایت ز بزرگان بجوی
 سوز سخن را نه بخامی طلب * بختگیش هم ز نظامی طلب
 سوز تکلف خس و خاسته است * چاشنی سوختگان دیگر است
 لیک اگر پند من آری بگوش * مصلحت آنست که مانی خموش
 چل شد و در پنجهت آمد نشست * پیش ببین پیش که آفتی بشت
 نوبت توبه است گرانی مکن * روی به پیر است جوانی مکن
 نسخه شرح قران السعدین مسمی بنور العین از نور الحق خلف
 شیخ عبدالحق محدث دهلوی رح در کتابخانه دهلیست ناتمام *

(۱۴) و برین وزنست مثنوی جلال فراهانی - فراهان

(۱) این دلالت تمام دارد بر ترجیح نظامی بر همه مثنوی گوینان حتی فردوسی

قصه ایست از اعمال قم - در تذکرة الشعرا مرقومست که قدوة الفضلا
جلال الدین بن جعفر فراهانی نور مرقدہ مرد کریم و اهل مروت و
فتوت بوده و همواره از دهقانی و زراعت نعمت حاصل کرد و فضلا
و شعرا را خدمت نمود - شاعر خوشگویست و تتبع سخن شیخ عارف
شیخ سعدی شیرازی میکند - و جواب مخزن اسرار شیخ نظامی دارد
بہزار بیت زیاده ازان - بسیار بے نظیر گفته این داستان از انست

* بیت *

برزگرے داشت یکم تازه باغ * لاله درخشنده درو چون چراغ

* تا قول او *

تا نشوی برزگر آسا جلال * غم نخوری در طلب ملک و مال
این داستان درین تذکرہ و آتشکدہ و ہفت اقلیم و مجمع الصنائع
و ہفت قلزم تمام منقولست - سنہ وفات سید جلال علیہ الرحمہ
(۷۳۶) نوشته اند *

(۵) و برین وزنست روضة الانوار خواجوي کرمانی کہ

ملقبست بنخلبند شعرا و معاصر شیخ سعدی شیرازیست - و مرید
شیخ علاء الدولہ سنائی - لفظ خواجو مصغر خواجہ -
در بہارستان جامی مرقومست کہ خواجہ کرمانی در تزیین الفاظ
و تحسین عبارات جہد بلیغ دارد لهذا ویرا بنخلبند شعرا میگویند
انتہی در ہفت اقلیم نگاشته کہ کمال الدین خواجو خمسہ را
در اثنای سفر نظم کردہ - آزاد بلگرامی در خزائن عامرہ نوشتہ کہ

آسان اول (۷۷) مؤنس الابرار عماد فقیه کرمانی

خواجو مداح محمد مظفر بود آخر ازو رنجیده نزد شاه ابواسحاق والی شیراز رفت و مشمول عواطف گردید - و در رسم ختن علی سهل ابن شاه مذکور قصیده گفته بعرض رسانید - شاه طبقه پر زر عنایت کرد خواجو بمجرد مشاهده طبق زر شادی مرگ شد و روح او از فرط اندساخت در هوا پرواز کرد فی سنة ثلث و خمسين و سبعماية (۷۵۳) مضجع او در تل الله اکبر شیراز است انتهی در دولتشاهی و مرآة العالم وفات او در اثنین و اربعین و سبعماية (۷۴۲) نوشته - و آنچه در نسخه ریاض الشعرا هشتصد و چهل و دو بفرق یکصد نوشته غالباً سهواست شعر اول روضة الانوار

زینت الرضة فی الاول * بسم الله الصمد المفضل

* در ترتیب کتاب بخطاب خود میگوید *

گرچه سخن پرور نامی تویی * معتقد نظم نظامی تویی
درگذر از مخزن اسرار او * برگذر از جدول پرگار او
خیز از آن پرده نوائی بساز * بر خط آن خطه سرایه بساز
خازن مخزن دل دانای اوست * مخزن اسرار خرد رای اوست
مخزن اسرار حقیقش دان * روضه انوار الهیش خوان
من چو شدم صید عبارات او * کشت مرا کشف اشارات او
از نظرش فیض بقا یافتم * کلّی قانون شفا یافتم

(۶) و برین وزنست مؤنس الابرار عماد فقیه کرمانی

معاصر حافظ شیرازی - در بهارستان جامی نوشته خواجه عماد فقیه

وی از کرمانست و شیخ خانقاه دار بوده است شعر خود را بر واردان خانقاه خوانده است و استدعای اصلاح میکرده - و از اینجا میگویند که شعر وی شعر همه اهالی کرمانست انتهى ^{واله} داغستانی نوشته شیخ عماد الدین فقیه کرمانی از دانشمندان کامل و از کاملان و اصل بوده در تصوف صاحب سلسله است در زمان محمد مظفر و شاه شجاع بوده - این هر دو از معتقدان وی بوده اند - وفاتش در سنه (۷۷۳) اتفاق شده در شیراز مدفونست - اشعار خوب از وی بسیار ضبط کرده اند انتهى در دولتشاهی نوشته که خواجه عماد فقیه کرمانی با وجود علم و تقوی و جاه و مراتب شاعر کامل بوده - شیخ آذری علیه الرحمه در جواهر الاسرار میگوید که فضلا برانند که در سخن متقدمان و متأخران احیانا حشوه واقع شده ^{الاسخن} خواجه عماد فقیه که اکابر اتفاق کرده اند که در آن سخن اصلا فتور نیست نه در لفظ و نه در معنی - و از سخن خواجه عماد بوی عبیر می آید بمشام صاحبان و هنروران بلکه از بوی جان زیباتر مینماید انتهى -

* مطلع مونس الابرار *

حمد الهی بنگار ای دبیر * چون رقم مشک بروی حریر

* در سبب نظم کتاب *

دل ز خدا دولت توفیق جست * نفحه از گلشن تحقیق جست
وقت مصفا شد و دل شادمان * مثنوی کرد بنا در زمان
چون بصفا روی بهنگامه کرد * نامش ازین روی صفانامه کرد

آسمان اول (۷۹) مونس الابرار عماد کرمانی

نام زدیوان ادب یافته * مونس الابرار لقب یافته
باد مبارک قدمش بر عماد * یافته در مقدم او هر مراد
* فی موضوع الکتاب *

دوش خرد پیر من و رهنمای * آنکه عزیز است بر اهل رای
گفت که موضوع کتاب توجیست * راوی این قصه پر غصه کیست
گفتمش ای شمع منیر دماغ * ما ظلماتیم و توروشن چراغ
آتش فکرت که دلم بر فروخت * عود صفت جمله وجودم بسوخت
تا رسد امروز بهر انجمن * رایحه عنبری انفاس من
نظم دهم صد گهر پند را * جمع کنم موعظه چند را
واقعۀ قصه شیخ عزیز * موعظه و حکمت و تاریخ نیز
جمله روایت ز بزرگان کنم * و آنچه از ایشان شنوم آن کنم
بے ادبست آنکه ز خود گفت باز * گر حقیقت شنوی در مجاز
از من سرگشته نه معقول پرس * هرچه بی‌پرسی همه منقول پرس
* فی خاتمة الکتاب *

از در انصاف در آ ای ادیب * تا ز در فضل بیای نصیب
جلوه گر بکر ضمیرم نگر * زاده افلام دبیرم نگر
هرچه ز شمع خردش نیست نور * یا بود از قاعده شرع دور
و آنچه ز نولک نی کلکم چکید * و آنچه ز عطر نفسم شد پدید
گر همه قند است بآبش در آر * و همه عود است بآتش سپار
گوش مکن هرچه ز خود گفته ام * در نبود آنچه منش سفته ام

من ز بزرگان چو حکایت کنم * نغز بود هرچه روایت کنم
نامه ام از خامه بعنوان رسید * درد دل خسته بدرمان رسید
هفصد و شصت و ششمی سال بود * کاخ این نظم نکوفال بود *

(۷) و برین وزنست گلشن ابرار مولانا کاتبی بقول والاجناب

داکتر اسپنگر صاحب فهرست کتابخانه اوده که رساله و از بطبع آورده *
نام کاتبی محمد و بسبب حسن خط کاتبی تخلص میکند چنانکه
هرگاه او را با بدر شیروانی مناظره و مشاعره واقع بوده او در حق
بدر گفته * شعر *

لقب کاتبی دارم ای بدر اما * محمد رسید اسم از آسمانم
محمد مرا نام هست و تربداری * بانگشت از هم ترا بردارم
و نشان مولد خود چنین میدهد * شعر *

همچو عطار از گلستان نشاپورم و * خار صحرای نشاپورم من و عطار گل
در دولتشاهی آمده مولانا کاتبی طاب ثراه و جعل الجنة مثواه
هدایت ازلی در شیوه سخن گذاری مساعد طبع فیاض او بوده که
از بحر معانی چندین در بساحل وجود از رشحات کلمات گویبار او
نثار یافته - ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء - معانی غریبه صید
دام او گشته - و توسن تند نکته دانی طبع شریف او را گردیده -
بارجود لطافت طبع و سخنوری مذاق او را جامه از خمخانه عرفان
چشانیده اند بلکه از وادی فقر بسرحد یقینش رسانیده اند - نام
و شهرت دنیا در نظر همتش خسته نموده - و شاعر طامع نزد او

ناکس بودے - نام از محمد است و اسم پدرش عبداللہ مولد و منشأ او طرق درویش^(۱) بوده کہ من اعمال ترشیز است - و ابتدائی حال بہ نیشاپور آمد و از مولانا سیمی تعلیم خط برگرفت تا در علم کتابت ماهر شد و زیبا نوشتے و تخلص کاتبی بدان سبب بوده است - و در علم شعر و شاعری نیز وقوف یافته است و انصاف آنست کہ کاتبی در اقسام سخنوری صاحب فضلست و در هنگام فراغت و انزوا بجواب خمسہ شیخ نظامی مشغول شدہ چنانچہ مشہور است اکثر از کتاب خمسہ^(۲) را جواب گفته بروجی کہ پسندیدہ اکابر است - در رباعی عام کہ در اطراف ممالک در شہور سنہ تسع و ثلاثین و ثمانمایہ (۸۳۹) واقع بود آن فاضل غریب مظلوم در شہر استرآباد دعوت حق را لبیک اجابت گفت و ازین بیشہ پراندیشہ بمرغزار جنان رسید رحمۃ اللہ علیہ - و مرقد منور مولانا محمد کاتبی در خطہ استرآباد است - و بعد از غزلیات و مقطعات و قصاید اورا چند مثنویست مثل مجمع البحرین و دہ باب تجذیسات و حسن و عشق و ناظر و منظور و بہرام و گل اندام و غیر ذلک انتہی - در بہارستان جامی مسطور است کاتبی نیشاپوری ویرا معانی خاص بسیار است و در ادای آن معانی نیز اسلوب خاص دارد اما شعر وی یکدست و ہموار نیست - انتہی * آغاز گلشن ابرار *

(۱) ن - درادوش - ن - و رادس - و در بعضی ازان و در مرآۃ الخیال

طرف درویش || (۲) ن - مخزن || (۳) ن - ناصر و منصور ||

آسمان اول (۸۲) ساقی نامه و تحفة الاحرار

بسم الله الرحمن الرحيم * تاج حکومت و کلام قدیم
در فهرست داکتر اسپرنگر صاحب - تاج حکومت بطبع آمده ؟
(۸) و برین وزنست ساقی نامه مسیحی که با رعایت
تجنیس در قافیه بدین وزن گفته - و اله داغستانی نوشته مسیحی
نام شاعر است در زمان قدیم بوده - ساقی نامه گفته است این
ابیات از انجاست * نظم *

ساقی وحدت قدح از خم آر * باز رهاں جان مرا از خمار
باده ز جان ده بمن بیخبر * تا کنم از باغ هوس بیخ بر
دست طلب چون بغمت دزدم * حلقه صفت روی بهر در زدم
مژده لجان باد که دلبر یکست * روی بهر جانب و دل بر یکست
(۹۰) و برین وزنست تحفة الاحرار ملا جامی قدس
سره السامی که برای ناقص مجیب درجه دوم است خمسہ نظامی را -
جز خسرو و جامی کم کسی هر پنج کتاب را جواب بشایستگی تمام
بانجام رسانیده علی التخصیص مخزن الاسرار را که بقول صاحب
هفت اقلیم که مخزن الاسرار معجزه ایست در اشعار - و بقول
امیر خسرو دهلوی علیه الرحمہ * شعر *

سحرورانی که درو دیده اند * خامشی خویش پسندیده اند
کتاب الاجابست و از انجاست که بیشترے همچو هاتفی و هلالی
جواب این کتاب ندارند یا بعضی گفته اما دلپسند نیفتاده همچو
مرکزادوار فیضی فیاضی و حسن گلوسوز زلالی کما یجیی - دولت شاه

سمرقندي که معاصر ملاً جاميست گفته که عارف معارف يقين نور الملة و الدين مولانا عبدالرحمن جامي ادام الله بركاته - اصل مولد بندگانى مولانا ولايت جامست منشأ دارالسلطنت هرات - ابتدای حال بتحصيل علم و ادب مشغول گشت تا سرآمد علمای روزگار شد - و بارجود علم و فضل دست در دامن طلب میداشت تا در طلب دامنگیر همت عالیش گشت - و دست ارادت بجناب عرفان مآب شيخ الاسلام قبله المحققين و سيد الواصلين سعد الحق و الدين کاشغري قدس الله سره العزيز داد که از خلفای خاندان مبارک خواجه بهاء الحق و الدين نقشبنده بوده - و بندگانى مولانا مدته در قدم مولانا سعد الملة و الدين بسر برده و خدمات پسندیده نموده و رياضات و مجاهدات فقر و سلوک حاصل ساخته - و ببرکت خدمت همایون آن مرد خدا بندگانى مولانا را مقام عالی در تصوف و فقر پیدا شد - و بعد از شيخ خود خلف الصدق و جانشین او شد چنانچه سلاطین عالم از دعا و همت بندگانى مولانا استفاده میگیرند و فضلى اقالیم بمجلس رفیع او توسل میجویند - متع المسلمين بطول بقاءه - و آنچه از مصنفات بندگانى مولانا حالا از قوه بفعل آمده و محبوب و مطلوب اکابر و افاضل است نفحاتست در بیان حالات اولیاء الله العظام در نثر و جواب چند نسخه منظوم شيخ نظامي مثل مخزن اسرار و غیرهم و چند نسخه معما و چند کتاب در تصوف - بعنایت ازلي و هدایت

آسمان اول (۸۴) تحفة الاحرار جامی
 لم یزلی بعد الیوم همواره از امواج این بحر حقیقت و معرفت
 دُردانها بساحل وجود خواهد ریخت انشاء الله العزیز - و مؤلف
 راست * شعر *

ای نیرِ حقایق و دینِ قرنِها بتاب
 وی عنصرِ کمال و یقینِ سالِها بمان
 انتہی - ملا عبد الغفور لاری شاگرد رشید مولانا جامی در تکملة
 نفحات نوشته که ولادت حضرت جامی علیه الرحمة والرضوان
 در خرد جرد جام بوده است وقت العشا ثالث والعشرين من
 الشعبان المعظم سنة سبع عشر و ثمانمائه (۸۱۷) لقب اصلی
 ایشان عماد الدین و لقب مشهور نور الدین و اسم مبارک ایشان
 عبد الرحمن است - در بیان تخلص خود فرموده اند * نظم *
 مولدِ جام و رشکِ قلم * جرعه جام شیخ الاسلامیست
 زان سبب در جریده اشعار * بدو معنی تخلص جامیست
 والد حضرت ایشان احمد بن محمد الدشتیست که از دشت
 اصفهانست (محله ایست از وی) و خدمت مولانا محمد یک از
 فرزندان امام محمد شیبانی را رحمة الله علیه در عقد نکاح خود
 در آورده بوده اند و مولانا احمد که والد حضرت ایشانست از ویست -
 و مدت حیات ایشان بهشتاد و یک که عدد حروف کاس است
 رسیده بود که ساقی دور در هزدهم محرم الحرام سنة ثمان و

تسعين و ثمانمائه (۸۹۸) از خمخانه وحدت ذوالجلال و الافضل
جام زلال لقای حضرت برکف گرفت و معاشر عشرتسرای عشق
و محبت را مژده رستگاري از تنگنای غربت کرامت فرمود انتهى -
دیگر احوال فرخنده مآل ملا جامی و کیفیت افاده و استفاده و
تالیفات و تصنیفات وی از همین تکمله باید جست - و در سلم السموات
و ریاض الشعرا هم نوشته که اصل مولانا جامی از اصفهانست
و مولدش جام - در مرآة الخیالست - ملا جامی صفای ظاهر و
باطن بدرجۀ کمال داشت همه تصنیف او در ایران و توران و
هندوستان نزد اهل دانش مقبول افتاد هیچکس انگشت اعتراض
بران نتوانست نهاد انتهى در شرح الشعرا نوشته که مولوی عبدالرحمن
جامی جامع علوم ظاهر و باطن همچو او یی در جهان کم خاسته انتهى
واله داغستانی گوید - عدد تصانیف ملا جامی پنجاه و چهار است
موافق عدد اسمش (ای تخاص او) منظومات بسیار دارد
چهار دیوان و مثنویات سبعة و نیز مثنوی در تعریف کعبه
معظمه گفته - وی در عذوبت کلام و شیرینی سخن و صفای تقریر
و شکستگی نفس و پختگی بیان و حسن ادا و نزاکت معانی و
ملاحات الفاظ و فصاحت گفت و گو و بلاغت طرز عذیم المثل است -
تاریخ وفاتش را امیر علی شیر چنین یافته * شعر *

کشف سر الهی بود بیشک زان سبب

گشت تاریخ وفاتش - کاشف سراله^(۱)

انتهی آذر اصفهانی در آتشکده آورده مولانا جامی در مراتب نظم
کمال مهارت داشته و در همه فنون سخنوری استاد است هفت مثنوی
بسلیک نظم در آورده مشهور بسبعة احق - بعد از خمسة نظامی^(۲)
کتابه بآن امتیاز ملاحظه نشده انتهی - ملا جامی رح در
دیباچه مثنویات هفتگانه خود فرموده که - و چون این مثنویات
هفتگانه بمنزله هفت برادرانند که از پشت پدر خامه و شکم مادر
دوات چینی نژاد بسعادت ولادت رسیده اند و از مظموره غیب متاع
ظهور بمعموره شهادت کشیده میشاید که بهفت اورنگ (که در لغت
فرس قدیم عبارتست از هفت برادران که هفت کوکب اند در جهت
شمال ظاهر و حوالی قطب شمال دایر) نامبرد شوند * رباعی *

این هفت سفینه در سخن یکرنگند

وین هفت خزینه در گهر همسنگ اند

چون هفت برادران برین چرخ بلند

نامی شده در زمین بهفت اورنگند

و در خطبه مثنوی که بر تحفة الاحرار نوشته است گفته که این مدف پاره
چند است بيمقدار از جست و جوی کارگاه بے سرانجامی گرد کرده شده

(۱) عدد این ششصد و نود و هفت است و عدد مطلوب ندارد مگر آنکه

در سراله دورا و دو الف که ملفوظست بحساب آورده شود || (۲) این

بر ترویج سبعة جامی بر خمسة خسرو دهلوی اشعار دارد - وفیده ما فیه ||

و خرف ریزه چند بے اعتبار از رفت و رو بزمگاه شکسته جامی
 فراهم آورده - چه قدر آن دارد که در سلک جواهر شاهوار مخزن الاسرار
 حکیم گرامی شیخ نظامی انتظامش دهند یا در جنب جام زرنگار
 مطلع الانوار مورد بدایع لفظی و معنوی امیر خسرو دهلوی نامش
 برند - چه آن در جودت الفاظ و سلاست عبارات بمنزله ایست
 که فصیح زبانان عجم در بیان اوصاف آن اعجمی اند - و این
 در دقت معانی و لطافت اشارات بمثابة که نادره گویان عالم
 در معرض جواب آن معترف بابکم - اما امیدواری چنانست
 که چون این میوه نیم خام از باغستان نیستی و پستی رسیده -
 و این غنچه ناتمام از خارستان فروتنی و بردستی دمیده - بحکم
 مَنْ تَوَاضَعُ رَفَعَهُ اللَّهُ - خورای خوان کرم اخوان الصفا افتد - و
 نافه گشای مشام قبول خلائ الوفا گردد * اول تحفة الاحرار *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست صلائے سرخوان کریم

* در مناجات چهارم *

اهل دل از نظم چو محفل نهند * باده راز از قدح دل دهند
 رشحه ازان باده بجای رسان * رونق نظمش ز نظامی رسان
 قانیه انجا که نظامی نواست * برگذر قانیه جامی سزااست
 * در ختم کتاب و خاتمت خطاب *

خامه که بر مرجب جف القلم * خشک بیستاد ازین خوش رقم

آسان اول (۸۸) مثنوی کعبه از جامی

بهر دعا از لبِ اُمّ انکتاب * حرف سقاك للهش آمد خطاب
روح امین دست بآمین گشاد * چرخ برین سبحة پروین نهاد
گفت جزاك الله ازین فیض پاك * از تو بسجاده نشینان خاك
نقش شفا نامه عیسیست این * یا رقم خامه مانیست این
غنچه از گلبن ناز آمده * یا گله از گلشن راز آمده
صبح طرب مطلع انوار اوست * جیب ادب مخزن اسرار اوست
لفظ خوش و معنی ظاهر درو * آب زلالست و جواهر درو
بسته حروفش تنقی مشکفام * حور مقصورات فی الخیام
ماشطه خامه چو آراستش * از قبل من لقبه خواستش
تحفة الاحرار لقب داده‌ش * تحفه باحرار فرستاده‌ش
هیكل آیات گرامیست این * حرز حمایت گرامیست این
شکر که این رشته پایان رسید * بخیه این خرقه بدامن رسید
مهر نه خاتمه این خطاب * شد رقم خاتم تم الكتاب
و در اول یکم از دواوین او که مسمی بفاتحة الشهابست این بیت آمده
بسم الله الرحمن الرحیم * اعظم اسمای علیم حکیم

و در ابتدای دیوان دیگر این شعر * نظم *

بسم الله الرحمن الرحیم * طرفه خطابیست ز سفر قدیم

(۱۰) و برین وزنست مثنوی کعبه جامی که در مدح

کعبه شریفه زاده الله شرفا فرموده - بعض اشعار این مثنوی

در بیان فتوح الحرمین محیی لاری می آید *

آسمان اول (۸۹) مثنوی آصفی - منظر الابصار

(۱۱) و برین وزنست مثنوی آصفی هروی بقول آذر اصفهانی - آصفی که دیوان غزلیات او مطبوع شده از تلامذه مولانا جامیست - در آتشکده آورده که آصفی خواجه نعمت الله که از اعظم واعیان هرات بوده صاحب ذهن صافی و سلیقه وافی و صاحب دیوانست و مثنوی در بحر مخزن الاسرار گفته که بنظر نرسیده - و بعثت وزارت سلطان ابوسعید آصفی تخلص میکرده انتہی - و هکذا فی الفهرس المطبوع للذاکتر اسبرنجر *

(۱۲) و برین وزنست منظر الابصار قاضی سنجانی قاضی تخلص - در ریاض الشعرا آورده که قاضی سنجانی از اولاد شاه سنجان بوده - منظر الابصار از منظومات اوست که در جواب مخزن الاسرار بنام امیر علی شیر گفته - این یک بیت از انجاست * شعر *
خارش اگر ریخت بپا بولهب * پای گل و خار نباشد عجب
تخلصش قاضی بوده انتہی *

(۱۳) و برین وزنست فتوح الحرمین محیی لاری - او از تلامذه علامه درانی و جامع فضیلت و سخندانیست در سلك شعرائی سلطان یعقوب انتظام داشت و تا زمان شاه طهماسب صفوی در قید حیات بوده - توفیق زیارت حرمین مکرمین یافته و بعد معاودت ازین سفر برکت اثر مثنوی فتوح الحرمین بنام سلطان مظفر بن محمود شاه گفته و صد هزار سکندری جایزه یافته - کذا فی ریاض الشعرا و خزانه عامره - ابتدای آن اینکه * بیت *

ای همه کس را بدرت التجا * کعبه دل را ز تو نور و صفا
 در تحریص سفر حج شعر ملاً جامی می آرد و میگوید * بیت *
 گر بودت از سخن ما ملال * گوش کن از عارف جام این مقل
 ای ز گلت تازه سر حَبّ دل * ماند ز حَبّ وطنت پا بگل
 خیز که شد پرده کش و پرده ساز * مطرب عشاق براه حجاز
 در آخر کتاب گوید * نظم *

محیی ازین هردو طلب کام خویش * کام دل خویش و سرانجام خویش
 و آنکه در فهرست مطبوعه کتابخانه اوده فتوح الحرمین را بملاجمی
 نسبت کرده سهواست - سنه وفات محیی (۸۹۹) هـ

(۱۴) و درین وزنست مظهر آثار امیر هاشمی کرمانی -

در هفت اقلیم و فهرست کتابخانه سوسیّتی نام این مثنوی
 مظهر الاسرار رقم کرده - و در آتشکده و غیره مظهر آثار - و اله
 داغستانی گوید امیر هاشمی المشهور بشاه جهانگیر قدوه
 صوفیان صفا و سرحلقه سلسله اهل وفاست - حضرتش
 مرجع فضلا و درگهش ملجأ غریبا بوده شرح فضایلش زیاده
 از گنجایش تحریر - و بیان کمالاتش افزون از حوصله تقریر -
 در مجلس ارغون شاه بر جمیع فضلا و علما غالب آمد - مثنوی
 مظهر الآثار از نقایح آن فاضل تحریر است که در جواب مخزن الاسرار
 و تحفة الاحرار در سلک نظم کشیده و بسیاری از مراتب تصوف را
 در آنجا درج نموده است که قوت طبع و علو فطرتش را برهانیست

آسمان اول (۹۱) مظهر الآثار هاشمی کرمانی

ساطع - راقم حروف آن مثنوی را دیده و الحق فیضها برده است -
و تقی اوحدی نوشته که مولوی جامی را دیده و با او صحبتها
داشته است - و از مثنوی مظهر الآثار خلاف این معنی استنباط
میشود - آخر قطاع الطريق در راه کیچ و مکران ویرا بشهادت
زسانیده در معنی قاید صراط مستقیم وصال وی بحضرت عزت
شده اند انتهی و بفهرست انگریزی سنه وصال هاشمی نهصد و
چهل و هشت (۹۴۸) نوشته پس دور نیست که او را با ملا جامی
ملاقات دست داده باشد - و فی کشف الظنون مظهر الآثار فارسی
من خمسة الامیر هاشم نظمها فی مقابلة المخزن - اوله -

بسم الله الرحمن الرحيم * فاتحه آرای کلام قدیم

در نظم کتاب گوید * بیت *

بر درم این مهد کهن پرده را * در کشم از روی سخن پرده را
در نظر آرم بهزاران نیاز * از صدف سینه گهرهای راز
باز کنم قفل طلسم سخن * عرضه دهم جوهر قسم سخن
شرح کمالات نظامی کنم * پیروی خسرو و جامی کنم
نقش کنم بر ورق روزگار * وصف هنرمندی مردان کار
هم نفسان دم روح الامین * نکته سریان سخن آفرین
خاصه حکیمه که بسحر خلال * بست زبان همه اهل کمال
چهره گشای صور معنوی * مخترع خال و خط مثنوی
شیخ نظامی در دریای جود * گوهر شهرار محیط شهود

نکته سرایه که بحسن کلام * ملک سخن یافت نظم مش نظام
 ساخت طلسم بهزاران خیال * سر بسر از صنعت شعب کمال
 برده سبق کنکرا و جش ز عرش * چشمه خورشید درو گشته فرش
 مانند دران طرفه طلسم سپنج * از گهر بحر سخن پنج گنج
 بر در آن مصطفی گنج خیز * ساخته ز الماس سخن تیغ نیز
 کرد پس از کوکبه آن بنا * بر همه اصحاب سخن این ندا
 منکه سراینده این نوگلم * در چمن فضل مهین بلبلم
 پیکره از قالب نور ختم * شعبده تازه برانگیختم
 مایه درویشی و شاهی درو * مخزن اسرار الهی درو
 تیغ ز الماس سخن ساختم * هر که پس آمد سرش انداختم
 گشت چو آن درج لاکه تمام * کرد روان مخزن الاسرار نام
 ملک سخن گشت مسلم برو * خواند ثنا جمله عالم برو
 خامه او از خط جف القلم * چون ز پی ختم سخن شد علم
 مهر زد از خاتم تم الكتاب * بست بروی همه راه جواب
 لیک در فیض ازل بسته نیست * هیچ در بسته پیوسته نیست
 بسته بقید بست گشاد کند * هر گره بهر گشاد بست بند
 هست درین دایره تیزرو * نوبت هر کار بوقته گرو
 چون ز قضا لایحه نو رسید * کوکبه نوبت خسرو رسید
 خامه بر آورد بفکر جواب * ماند قلم بر ورق آفتاب
 بر سر دیباجه زو به که داشت * این دوسه بیت که نوشتم نگاشت

فکر تـمـن چـون بـفـکر اندر خـش * یـافـت ز گنجینه توفیق بخش
 فوج بفوج ز معانی حشر * خوانده و ناخوانده در آمد ز در
 هر نمط را که بر آراستم * بهتر از آن بود که می خواستم
 کوبه خسرویم شد بلند * غلغله در گور نظامی نکند
 گرچه برو ختم سخن نقش بست * سکه من مهر زرش را شکست
 خامه خسرو چو گهر بار شد * نامه او مطلع الانوار شد
 کرد در آن نامه تکلف بے * گفت جواب که چگوید که
 بزم سخن را بسخن ساز کرد * بر همه کس راه سخن باز کرد
 فهم رموزش نکند هر کس * زانکه معانیست بے در بے
 زبده اسرار حقایق همه * محض اشارات دقایق همه
 گفته او در نظر نکته دان * میدهد از علم لدنی نشان
 آنچه درین مایده افکند شور * سر بر از قوت طبع است و زور
 این می صاف از قدح دیگر است * مستی او را فرج دیگر است
 هست درین بزم که دلفروز * نوبت هراهل دل پنج روز
 دور قدح طی شد و ساقی نماند * در خم دوران می باقی نماند
 چون می خسرو بنام می رسید * دور می عشق بجای می رسید
 آنکه قلم ابلق میدان اوست * گوی سخن در خم چوگان اوست
 شمع همه باد پرستان عشق * گرمی هنگامه مستان عشق
 در ره معنی بدم پیر جام * از می باقی شده فانی تمام
 زبده اشraf حقایق صفات * عمده اعیان دیار هرات

نادر معموره فضل و کمال * خلوتی انجمن اهل حال
 منکه و تقریر کمالات او * عاجزم از شرح مقالات او
 لوح طلب کرد و قلم برگرفت * سلسله لوح و قلم در گرفت
 آنچه نظمش دم تقریر یافت * این دوسه بیتست که تحریر یافت
 ای کرمست چاره گر کارها * مرهم راحت نه آزارها
 اهل دل از نظم چو محفل نهند * باد راز از قدح دل نهند
 رشحه ازان باده بجای رسان * رونق نظمش بنظامی رسان
 پست چو خاکست بریز از نوش * جرعه از بزمگه خسروش
 قافیه انجاکه نظامی نواست * برگذر قافیه جامی سزااست
 بر سر خسرو که بلند افسراست * از کف درویش گله در خورااست
 این نفس از همت درون منست * وین هوس از بخت زبون منست
 ورنه از انجاکه کرمهای نیست * کی بودم رشته امید سست
 مد چون نظامی و چو خسرو هزار * شایدم از جام سخن جرعه خوار
 گفت جواب بلسان فصیح * روح فزا همچو بیان مسیح
 نظم خوش و معنی رافی همه * بحر صفا و در صافی همه
 فاتحه لوح معانیست این * ^(۱)خمسه مخوان سبعه مثنایست این
 ختم سخن گشت بنامش درست * گفت جوابی همه شیرین و چست
 ملک بیان را بفصاحت گرفت * خوان سخن را بملاحت گرفت
 قلم طبعش چو گهر بار شد * نامه او تحفة الاحرار شد

کلک بیانش بهزاران صریح * زد رقم مشک بروی حریر
 خاتمه بر نامه دوران کشید * ختم سخن بر سر عنوان کشید
 لیک بود نقش سخن حرف کن * پیش سخن بند ندارد سخن
 گنج سخن تحفه عالی بود * فیض الهی متوالی بود
 زین سخن اصحاب یقین آگهند * کین همه صورت کلمات اللهند
 هست جهان نسخه انشای او * مظهر اسما و مسمای او
 نوبت هر اسم ز قسم دیگر * گردش هر یک بطلمس دیگر
 بسته بهر اسم بود حکمت * خاصیت و سلطنت و نوبت
 کرد پس از دور سنین و شهر * نوبت اسم متکلم ظهور
 بعد دو قرن از کرم ذوالمنن * عشق بمن داد کلید سخن
 با همه محتاجی و عجز و نیاز * ساختم از بسمله مفتاح راز
 مدرج هر گنج که بشکافتم * چون کف آزاده تهی یافتم
 پیشتر از مرتبه اهل فکر * مصطفی گنج سخن بود بکر
 چون در آن مصطفی مفتوح شد * گنج معانی همه مشروح شد
 آنچه توان گفت نظامی ربود * باقی آن خسرو جامی ربود
 از گهر و گنج دران سرزمین * ماند همین جای تهی بر زمین
 من بچنین خشک زمین کرده جا * بسته دل خویش بفضل خدا
 تا قول او * شعر *

خواستم از روح نظامی مدد * وز نفس خسرو و جامی مدد

در پایان ستایش ارباب سخن گوید

آسمان اول (۹۶) مظهر آثار هاشمی کرمانی

هاشمی از لوث غرض پاک باش * برتر ازین مشیت غرض ناک باش
دست بزن بر سخنان بلند * تا نرسد بر سر کاخش کمند
باد معنی ز نظامی طلب * چاشنی از خسرو و جامی طلب
اهل سخن را بدعا یاد کن * روح و روان همه را شاد کن
در موعظه دوازدهم

گفته بے فایده بنهفته به * هرچه پسندیده بود گفته به
شیخ نظامی که سخن ملک اوست * گوش کن این نکته که از کلک اوست
لب مگشا گرچه در نوشهاست * کز پس دیوار بسے گوشهاست
حکایت رفتن سلطان بهرامشاه بصحبت حکیم گرامی شیخ نظامی
وجهت نیکنامی خون استدعای تالیف مخزن اسرار نمودن
دادگرے بود همایون خصال * عادل و دریادل و صاحب کمال
شاه فلک مسند و افجم سپاه * خسرو جم کوکبه بهرامشاه
بسکه نکو طبع و خردمند بود * در طلب موعظت و پند بود
داشت وزیرے بنسب نامدار * عارف موزون و فضایل شعار
طرفه شیے آن شه روشن ضمیر * روی سخن داشت بسوی وزیر
گفت چه سازم که در ایام من * زنده جاوید شود نام من
گفت وزیر از ره تدبیر و رای * کای بهمه گم شدگان رهنمای
آنکه ازو زنده بود نام کس * در دو جهان نام نکویست و بس
یا خلفے بعد تو در روزگار * از تو و نام تو بود یادگار
شاه ازین نکته چو گل بر شکفت * برگ گل از غنچه برآورد و گفت

آسمان اول (۹۷) مظهر الآثار هاشمی کرمانی

آنچه تو گفتی همه سنجیده است * دلکش و مطبوع و پسندیده است
زین دو سخن آنچه مرا آرزوست * شهرت و آواز نام نکوست
بوی خلف در گل ایام نیست * گر خلف هست بجز نام نیست
در خم این مهد کواکب گهر * نیست یکم چون پدر از صد پسر
حمد خدا را که درین روزگار * شیخ نظامیست ز مردان کار
به که باخلاص روم سوی او * دیده مذور کنم از روی او
چون بسوی پیر سخن رو کنم * روی سخن را بسوی او کنم^(۱)
کای سخنت در همه عالم پسند * نظم خوشست گوهر بحر نرند^(۲)
لطف کن و بهر دل چون منم * ساز کن از گنج هنر مخزن
تا بود از نظم تو نامی شوم * در همه آفاق گرامی شوم
بر سر پا خاست وزیر از نشاط * گفت بسلطان زره انبساط
خضر رخت هادی توفیق باد * جاره گهت وادی تحقیق باد
شاه بخیل و سپه نامدار * شد زره صدق و کرامت سوار
رفت سوی شیخ ز بهر طواف * با نظر بیغش و مرآت صاف
بهر هدایا بطریق جمیل * زر بشنر برد و جواهر به پیل
ساده غلامان که بحسن و جمال * یافته بود از همه جا خال خال
ساخت مرصع بطلا جوق جوق * کرد چو خورشید مزین بطوق
مشک سرشتان سواد جمال * مرد ملک دیده ارباب حال
آنچه بآن مرد خدا هدیه برد * عقل مهندس نتواند شمرد

چون بحضور آمد و ممتاز شد * محترم زاویه راز شد
 مکرمت بیگد و اندازه شد * عهد قدیم از سرفرو تازه شد^(۱)
 چون سخن از هر طرف گفته شد * گرد تکلف ز میان رفته شد
 شاه سخندان سخن آغاز کرد * قصه پوشیده خود باز کرد
 کرد پس از مکرمت بیقیاس * از کرم حضرت شیخ التماس
 تا رقم نسخه مخزن کند * گنج نهان بر همه روشن کند
 شیخ مدد خواست ز فیاض جود * ملتمس از^(۲) شاه ولایت نمود
 از بی این مرده شه نامدار * کرد بسم نقد گرمی نثار
 ساخت یک منظر فیروزه نام * تا بکند شیخ درانجا مقام
 عرصه آن منظر میناسرشت * روح فزا همچو حریم بهشت
 اهل صفا معتکف آن حریم * ساده رخاں خادم و انجا مقیم
 زرکمران در پس دیوار و در * بسته چو زنجیر بخدمت کمر
 حور زادان ملایک سرشت * ساده بیاض آن سرواد بهشت
 با دل گوینا و زبان خموش * چون در دیوار همه چشم و گوش
 بسکه درو شمع شب افروز بود * تا بسحر شب همه شب روز بود
 بود مهیا همه اسباب او * منعم و خوشدل همه احباب او
 با همه قدر و عدم احتیاج * یافتن از گنج و بردع خراج
 چون دلش از قید جهان ساده شد * خاطر او از همه آزاده شد
 سر بگریبان تخیل کشید * پای بدامن توکل کشید

(۱) ن - کرد //

(۲) ن - ملتمس شاه اجابت نمود //

آسمان اول (۹۹) گوهرشہوار عبدی جنابدی

خیمہ برون زد ز گل و آب تن * رفت بمعراج بیسان سخن
آنچه پس پردہ اسرار بود * جملہ در آیینہ او رو نمود
ساخت کتابے کہ ز اوج برین * نعرہ برآمد کہ ہزار آفرین
نامہ خود برہمہ فرخندہ ساخت * نام خود و نام ہمہ زندہ ساخت
نسخہ او معدن امید شد * مخزن گنجینہ جاوید شد
ہاشمی آنها کہ نظر یافتند * از نفس اہل ہنر یافتند
ہست درین پردہ سرای کہن * نام نکو باقی و باقی سخن
* در خاتمہ گفتہ *

شکر کہ این نظم بدایع نظام * گشت بتوفیق الہی تمام
در باد تہ حریم شمالہ * حرسم اللہ عن الاختلال
نہصد و چل بود کہ از فیض پاک * نقش بقایافت برین لوح خالک
نامہ خاصیت مبرا ز عیب * صفحہ او مظهر آثار غیب
لاجرم این نامہ قدسی نظام * شد ز قضا مظهر آثار نام
۱۵ و برین وزنست گوهرشہوار عبدی جنابدی - در
ریاض الشعرا نوشتہ عبدی گونابادی اصلش از تونسست شاعرے
خوبگوی خوش اعتقادے بودہ مداحی اہل بیت طاہرہ میکرده
کتاب گوهرشہوار از تصنیفات اوست از انجاست * بیت *
عشق چو شد قفل بقا را کلید * منت جان بہرچہ باید کشید
شکر کہ بے عشق بتان نیستم * چون دگران زندہ بجان نیستم
بہاء الدین عاملی در کشکول خودش این چند شعر ازو آورده کہ در

طالع مطالع پیری گوید

* شعر *

زود چو شمعیت فتد از سر کلاه * چند کنی موی سفیدت سیاه
 موی سیه گر بصد افسون کنی * قد که دوتا گشت باو چون کنی
 وه که مرا بر چهل افزود پنج * وز پی آن قافیه گزیدد رنج
 منکه دومویم ز سپهر اثیر * پیش حریفان نه جوانم نه پیر
 رام نگردند جوانان بمن * من نکم نیز به پیران سخن
 آنکه درین مرتبه داند مرا * هیچ نداند که چه خواند مرا
 در نقایس المآثر و هفت اقلیم بسیار اشعار آبدار ازین مثنوی منقولست
 ۱۶ و برین وزنست مشهد انوار غزالی مشهدی - در هفت اقلیم
 و مرآة العالم و خزانه عامره مرقومست که مولانا غزالی طوسی
 بفضایل کمالات صوری و معنوی مکتبی بوده و بغایت رنگین و
 و مجلس افروز و خوش صحبت میزیسته - غزال خیال رام او -
 و خیل خیل آهوان در دام او * نظم *

آنکه در شیوه گوهرباری * ابر خواهد ز بیانش یاری

در قفس کرده صریر قلمش * طوطیانرا ز شکر گفتاری

و مولانا ابتداء بهند دکن وارد شده چنانچه باید اختر مرادش معود
 نمود لاجرم علیقلیخان مشهور بخانزمان که از عمده امرای اکبری
 و حاکم جونپور بوده شخصی را با چند سراسب و هزار رویه خرج راه
 بوی فرستاده مصاحبتش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که در
 بدیهه گفته مستفاد میگردد * قطعه *

آسمان اول (۱۰۱) مشهد انوار غزالی مشهدی

ای غزالی بحق شاه نجف * که سوي بندگان بیچون آی
چونکه بیقدر گشته آنجا * سر خود گیر و زود بیرون آی
سر غزالی که غین باشد اشاره بهزار رویه است - غزالی بجانب
خانزمان خرامید و در مرغزار آسودگی جا گرفت و سالها با او بسر
برد - و اشعار آبدار در مدح او نظم کرد - و بعد از مقتول شدن
خانزمان رو باستان اکبری آورده و بعواطف دارایی و خطاب
ملك الشعرائی تحصیل مباحثات نموده - در مفتاح التواریخ نوشته
که در عهد دولت طبقه تیموریه اول اوست که باین خطاب نامور
شده و پس از فیضی و طالب آملی و قدسی و کلیم هر یکی این
خطاب یافته انتهای - غزالی در سنه نهصد و هشتاد بمرگ مفاجات
از عالم گذشته - شیخ فیضی که از معتقدانش بوده تاریخ فوت او
صوری و معنوی گفته * قطعه *

قدوة نظم غزالی که سخن * همه از طبع خداداد نوشت
نامه زندگانی او ناکاه * آسمان بر رُزق باد نوشت
عقل تاریخ و فاش بدو طور * سنه نهصد و هشتاد - نوشت
در نقایس المآثر این چند شعر از مشهد انوار آورده * بیت *
پاکی دامن خود آنکس که جیست * دامن ازین خاک بهفت آب شست
آنکه درین لوث نیاورد تاب * نه که بهفت آب بهفتاد آب
ترسم ازین گفید گرمابه گون * از حدّث خود جنب آیی برون
خیز غزالی و قلم تیز کن * بحر سخن را گهرانگیز کن

پایه معذی بشریا رسان * کوکبه شعر بشعرا رسان
 هست جهانگیرتر از مهر و ماه * تیغ زبان من و شمشیر شاه
 تا سخنی سوي لب از جان رسد * جان بلب مرد سخندان سد
 بسکه شدند از تو ضیعفان دلیر * گشت صف مورچه زنجیر شیر
 ۱۷ و برین وزنست مرآة الصفات او که در ستایش اکبر شاه
 گفته - در نفایس المآثر این ابیات از آنجا آورده * شعر *

آنکه قضا پیشرو تیر اوست * قاف قدر حلقه زهگیر اوست
 تاج ده تارک رویین تنان * سرشکن گبر قوی گردنان
 شاه فلک مسند خورشید رخس * ملک ستاننده و اقلیم بخش
 گر بکشد تیغ جهان سوز را * قطع کند سلک شب و روز را
 ورنخورد مهر می از جام او * تیغ شود موی بر اندام او
 سوي فلک گرفتند چشم کین * آب شود چرخ و رون در زمین
 رای وی از عقل جوان پیرتر * بخت وی از صبح جهانگیرتر
 ابر حیا کان کرم بحر جود * تازه گل گلشن چرخ کبود
 خسرو عادل دج جمشید - درای * اکبر غازی شه گیتی گشای
 باد درین سقف برانگیخته * تا بابد ریخته و بیخته
 گرد فنا بیخته بردشمنش * نقد بقا ریخته در دامنش
 ۱۸ و برین وزنست نقش بدیع او - در هفت اقلیم و خزانه عامره

نوشته که از جمله اشعار که غزالی در مدح خانزمان نظم کرده
 نقش بدیع است که هزار بیت دارد و بر هر بیت یک اشرفی صله

یافته انتہی - اشعار نقش بدیع منقول از هفت اقلیم و خزانه * بیت *

خاک دل آنروز که می بیختند * رشک از عشق برو ریختند
 دل که بآن رشک غم اندود شد * بود کبابی که نمکسود شد
 دیدم عاشق چو دهد خون ناب * هست همان خوری که چکد از کباب
 بے اثر مهر چه آب و چه گل * بے نمک عشق چه سنگ و چه دل
 چند زنی قلب سیه بر محک * سنگ بود دل چو ندارد نمک
 ذوق جنون از سر دیوانه پرس * لذت سوز از دل پروانه پرس
 آنکه شرر تخم نجاتش بود * شعله به از آب حیاتش بود
 سبزه شماران نریا گسل * مهره گل را نشمارند دل
 غفلت دل تیرگی جوهر است * خاک بران لعل که بد گوهر است
 آهن و سنگی که شرارے دروست * خوشتر از آن دل که نه یارے دروست
 در هفت اقلیم این چند شعر هم نوشته * نظم *

از پس این پردہ سیمابگون * آنچه نبایست نیامد برون
 هر سر موئے که درین رفته است * از سربیک رشته جدا گشته است
 تا نشوی خوار مشو خود پرست * هست بصد خربئی ما هر که هست
 پای عزیزان ز سر ما به است * عیب کسان از هنر ما به است
 بے هنری زان شد عیب جوی * بے هنر البته برد عیب گوی
 نام خود و نام پدر زنده کن * مرد خود را بهنر زنده کن
 از پدر مرده مگو هر زمان * گرنه سگی دم مزین از استخوان
 خوش پسرانے که سمن غیغاب اند * تا خطشان نیست تنک مشربند

اسمان اول (۱۰۴) قدرت آثار غزالی مشهدی

کاش خط آرند ز اول برون * تا دل عشاق نسازند خون
بارے اگر نوحط اگر ساده اند * هستی مارا بغذا داده اند
راه دل آنها که نشان داده اند * روی نکو دیده و جان داده اند
روی نکو گرچه سراسر خوش است * بنده آنیم که عاشق کُش است
لاله عذارے که جفاجوی نیست * همچو گلے دان که درو بوی نیست
دل نه بهر چشم سیه مبتلاست * تیز نگه کردن خوبان بلاست
در شکن زلف چه سودا که نیست * در خم گیسو چه بلاها که نیست
قوله نام خود و نام پدر الخ درین معنی شعر امیر خسرو دهلوی
علیه الرحمة که در مقاله دوم مطلع الانوار واقع شده خیل
خوبتر است میفرماید * شعر *

از هنر خویش گشا سینه را * مایه مکن نسبت دیرینه را
زنده بمرده مشو ای ناتمام * زنده تو کن مرده خود را بنام
از پدر مرده ملاف ای جوان * گرنه سگی چون خوشی از استخوان
۱۹ و برین وزنست قدرت آثار غزالی مشهدی بقول داکتر

اسپرنگر صاحب فهرست مطبوعه کتاب اوده و غیره *

غزالی مشهدی سر دیوان خود مسمی بآثار الشباب قصیده

دارد بشرح حروف بسمله - مطلعش اینکه * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست شهاب از پی دیو رحیم

در تاریخ بداونی نوشته که غزالی در سجع گفته * نظم *

بسم الله الرحمن الرحيم * وارث ملک است محمد حکیم

۲۰ و برین وزنست منظور انظار رهایی مروی - در مرآة العالم آورده که رهایی مروی از نبایر شیخ زین الدین خواجیست منظومات رنگین و اشعار متین دارد و در اوایل ایام سلطنت عرش آشیانی اکبر پادشاه از خراسان به هندوستان رسیده مثنوی منظور انظار را که در برابر مخزن اسرار گنجور گنجه پرداخته بغام نامی و القاب گرامی آنحضرت موشح ساخته گذرانید و از انعام و احسان آن پادشاه فضلا پناه بهره مند گردید - و تاریخ تمامی آن نسخه سامی نهصد و هشتاد و دو (۹۸۲) مرقوم نموده و پس ازین تاریخ باندک مدتی مرغ روح آن طوطی هند شکرخایی از قفس تن رهایی یافته بشاخصار قدس پرواز کرد - این چند بیت که در ستایش عرش آشیانی از آن کتاب بلاغت ایابست منظور انظار سخن فہمان روزگار باد * شعر *

چرخ که این قبة خرگاه تست * هاله زده گرد رخ ماه تست
ذات تو لعلست و جهان حقہ * اطلس چرخ از علمت شقہ
می زلبت خون جگر میخورد * زهر بدر تو شکر میخورد
مس بقبول تو چو زر میشود * عیب بلفظ تو هفر میشود

۲۱ - ۲۲ و برین وزنست دوتا مثنوی نویدی شیرازی صاحب دو خمسه - در فہرست انگریزی از تذکرہ تقی کاشی آورده که خواجہ زین العابدین علی عبدی بیگ نویدی شیرازی صاحب دو خمسه است بتصانیف دیگر عبدی تخلص میکند - سواي خمسه جام جمشید هم دارد - در اردبیل سنہ (۹۸۸) هجری وفات

یافتِ انتهی میرزا علاءالدوله کامی قزوینی در نفایس المآثر نوشته که
عبدی نویدیِ خمسَه گفته است با آنکه تمامی روز اوقاتش
صرف استیفا و نویسندگی میشود و در شبها ب فکر شعر می پردازد
ازو اشعار بسیار است انتهی و در ریاض الشعرا مرقومست خواجه
عبدی بیگ مفرد نویسن شیرازی در سلک محرران دفترخانه
شاه طهماسب ماضی انتظام داشته بغایت خوش طبعیت و
عالی فطرت بوده در سیاق و حساب نظیر نداشته - در جواب خمسَه
مثنویات جواب دارد نویدی تخلص میکرده - سام میرزای مبرور در
تحفة السامی نیز ذکر وی نموده انتهی محمد امین رازی در هفت اقلیم
نوشته که او دو مرتبه تتبع خمسَه نموده انتهی در نفایس المآثر
و هفت اقلیم از مثنوی مخزن او این چند شعر آورده * شعر *

ای دلم آزرده اندیشه ات * غارت خواب و خور من پیشه ات

حرف تواندیشه شبگرد من * وقف خیالت دل پردرد من

کرده نمک لعل تودرمی ز خال * گشته بدور لب تو می حلال

شوق کجا تابِ صبوری کجا * عشق کجا طاقتِ دوری کجا

۲۳ و برین وزنست مشاهده داعی شیرازی در سلم السموات

نوشته که شاه نظام الدین محمود داعی شیرازی با سلطان ابوسعید

شاهرخ معاصر بوده - از آثار او مثنوی موسوم بمشاهد بحسن عبارت

و لطف اشارت موصوفست و از انجاست * شعر *

در طلبند اهل جهان دیر شد * هیچ ندیدم که یکم سیر شد

آسمان اول (۱۰۷) مثنوی قاسم کاهی

در طلب هرچه بسر میبری * آن طلب اوست اگر بنگری
طالب یاری و ندانسته * بر سر کاری و ندانسته
نیستی آگاه که با شوق یار * دست در آغوشی و سر بر کنار
۲۴ و برین وزنت مثنوی قاسم کاهی - ابوالفضل در
آیین اکبری گفته که کاهی عرف میان کالی بختی رسمی علوم
اندوخته بود و بسا از آینده گفته - بدوئی گوید که میان کالی کابلی
اگرچه صحبت مشایخ متقدمین و زمان مخدومی مولوی جامی
قدس سر و غیر ایشانرا دریافته اما همه عمر بالحد و زنده
صرف کرده و بالین همه صفت ارستکی و آزادی و بذل و ایثار او
بر وجه اتم است انتهى محمد امین رازی گوید در پانزده سالگی
خدمت مولانا عبدالرحمن جامی را دریافت و پس از آن در بکر
بصحب هاشمی کرمانی که شاه جهانگیر نام داشته رسیده منفعت
بسیار یافته عمرش آنچه شهرت دارد صد و ده ساله بود چنانچه
از روی طرفی میگفته که من از خدا ده سال خوردترم - تاریخ فوت
او را شیخ فیضی چنین یافته * شعر *

تاریخ وفات سال و ماهش جستم * گفتا - دوم از ماه ربیع الثانی
در آتشکده نوشته که اصلش از سادات گلستانه و در ترکستان متولد شده
و در کابل نشو و نما یافته و مشهور بکابلی گشته این چند شعرا و است
چشمه که میزاید ازین خاکدان * اشک مقیمان دل خاک دان
نرگس شلا نبود هر بهار * آنکه بروید بلب جویبار

آسمان اول (۱۰۸) مهر و وفا - مظهر الاسرار

چشم بتانست که گردونِ دون * بر سرِ چوب آورد از گل برون
در سلم السموات دو شعر پسین را بعد از جاویدی منسوب کرده والله اعلم *
۲۵ و برین وزنست مهر و وفای سالم - کامی در نفایس المآثر
آورده - سالم - محمد بیگ ولد ابوالفتح بیگ ترکمانست - در ایام
جوانی کرکیراق قاضی جهان بود - از ملازمت ایشان بشیراز رفت
و تحصیل نمود و حالا در تبریز است - شاعر و بلیغ است و سلیقه
موافق دارد و منظومات او بسیار است مهر و وفا - تتبع یوسف زلیخا -
و شاهنامه - از کتاب مهر و وفای اوست که در صفت پیری گفته * شعر *

چون غم پیری بکس رو نهد * روی بر آیین زانو نهد
هر دم از آیین زانوی خویش * روی اجل را گرد سوی خویش
چشمک اگر چه کف دست چار چشم * یکدو قدم جا نکند کار چشم
لرزه در افتد ز ضعیفی بپا * دست شود از پی رفتن عصا
خلعت شیدت چو دهد آسمان * رگ شود آجیده و ش از تن عیان

۲۶ و برین وزنست مظهر الاسرار حکیم ابوالفتح دواپی -
محمد طاهر نصرآبادی نوشته که حکیم ابوالفتح دواپی لاهیجی
خلف حکیم دواپیست و طبیب هوشمند است بکمالات آراسته
نسخ و شکسته را خوب می نویسد - و در شعر هم خالی از
لطف نیست - شعر بسیار گفته چنانچه مثنوی در بحر مخزن
مسمی بمظهر الاسرار گفته - اسرار مخفی دران درجست - چون
فقیر قابلیت فهم آن معانی ندارم اکثر نفهمیده ماند خدا توفیق

دریافت آنها کرامت کند - انتہی *

۲۷ و برین رزنت خلدبرین مولانا وحشی کرمانی

که هیچگاه بے زمزمه در دے و سوزے نبوده است و پیوسته عشق
بر مزاجش غالب بوده کذا فی هفت اقلیم - آذر اصفهانی گوید
اصل آنجناب از بانق من اعمال کرمانست - اما چون اکثر اوقات
مولانای مزبور در دارالعباده یزد بسر می برده مشهور بیزدی شده
الحق سخنانش ملاحظه تمام و حلاوتی ما لا کلام دارد - از مراتب عشق
و عاشقی آگاه و غزلیات رنگینش باین معنی گواہست - و سه مثنوی
دارد یکے در بحر مخزن الاسرار مسمی بخلدبرین بد نگفته (و دوی
دیگر بجای خود می آید) گویند در مجلس باده پا بعالم بقا نهاده
انتہی - صاحب فہرست انگریزی گفته کہ سنہ وفات او بقول
تقی کاشی نہصد و نود و دو (۹۹۲) - یا نہصد و نود و یک -
و در مرآة العالم نوشته کہ عزیزے تاریخ فوتش گفته * ع *

بلبل گلزار معنی بسته لب (۹۹۱)

و آنچه در مرآة الخیال نوشته کہ وحشی دولتآبادی در سنہ ہزار
و شصت و سه مرغِ زوحش از قفسِ بدن پرواز نموده انتہی اگر این
دیگریست نسبت ہر سه غزل مندرج آن تذکرہ کہ در دیوان وحشی
کرمانی موجود است بار درست نبود و اگر همان یکیست زمان و مکان
غیر معتبر - خلدبرین مرتب بہشت روضہ است - آغاز آں
خامہ بر آورد صدای صریر * بلبل از خلد برین زد صغیر

* تا قول او *

طرحِ نوے در سخن انداختم * طرحِ سخنِ نوعِ دیگر ساختم
 بر سر این کوی جز این خانه نیست * رهگذرِ مردمِ بیگانه نیست
 ساخته‌ام من بتمنای خویش * خانه اندر خورِ کالای خویش
 هیچ کس نیست بهم‌سایگی * تا زدم طعنه به بیمایگی
 بانیِ مخزن که نهاد این اساس * مایه او بود برون از قیاس
 خانه پُر از گنجِ خداداد داشت * عالم از گنجِ خود آباد داشت
 از مددِ طبعِ گهرسَنجِ خویش * مخزنِ آراست‌پیِ گنجِ خویش
 برد دران گنجِ فراوان بکار * مخزنِ صد گنجِ چه صد صد هزار
 گوهرِ اسرارِ الهی درو * آنقدر اسرار که خواهی درو
 هر که بهم‌سایگی او شتافت * غیرتِ شاهي جگرش را شکافت
 شرطِ ادب نیست که پهلوی شاه * غیرِ شہاترا بود آرامگاه
 منکه در گنجِ طلب میزنم * گام درین ره بادب میزنم
 * در توحید گوید *

آنکه بما قوتِ گفتار داد * گنجِ گهر داد و چه بسیار داد
 کرد بما لطفِ ز فیضِ عمیم * نادره گنجی و چه گنجی عظیم
 آنکه ازین گنجِ نشد بهره‌مند * قیمتِ این گنجِ چه داند که چند
 بود یکی ذاتِ هزاران صفات * واجدِ مطلقِ مفتشِ عینِ ذات
 زنده باقی احدِ لایزال * حیّ توانا صمدِ ذوالجلال
 زنگِ زدای دل دلخستگان * قفل‌گشای در درِ بستگان

عقل که هست از همه آگاه‌تر * در راه او از همه گمراه‌تر
 راه بکنش نبرد عقل کس * معرفه الله همینست و بس
 این مثنوی که جزو بیش نیست در مطبع لیسبی بطبع آمده *
 ۲۸ و برین وزنست مجمع‌الابکار جمال الدین عرفی شیرازی - بعضی
 جا مجمع‌الافکار بقا دیده شد و برخی مخزن الاسرار عرفی خوانند - بدآونی
 گوید عرفی شیرازی جوانی بود صاحب فطرت عالی و فهم درست و
 اقسام شعر نیکو گفته اما از بس عجب و نخوت که پیدا کرد از دلها
 افتاد و به پیری نرسید - اول که از ولایت بفتحپور رسید پیشتر از همه
 بشیخ فیضی آشنا شد و الحق شیخ هم با او خوب پیش آمده و او
 در منزل شیخ می بود و محتاج الیه او از وی بهم میرسید و در
 آخر در میانه شکرآبها افتاد و او بحکیم ابوالفتح ربطی پیدا کرد و
 از آنجا بتقریب سفارش حکیم بخانخانان مرتبط شد و روز بروز هم
 در شعر و هم در اعتبار او را ترقی عظیم روی داد دیوان اشعار و
 مثنوی دارد در بحر مخزن اسرار که مشهور آفاقت انتهى -
 داغستانی گوید عرفی شیرازی بختگی و شستگی الفاظ و عذوبت
 کلام و نازکی مضمونرا باهم جمع نموده است الحق از شعرا کم کسی
 باین جلالت شان گذشته انتهى - در خزانه عامره آورده که عرفی
 سی و شش سال عمر یافت و در لاهور سفته تسع و تسعین و
 تسعمایه (۹۹۹) در آغوش زمین خوابید فتم - شیخ ابوالفضل
 در آیین اکبری گوید که عرفی شیرازی از کوتاه بینی در خود

آسمان اول (۱۱۲) مجمع‌الابکار عرفی شیرازی

نگریست و در باستانیان زبان طنز گشود غنچه استعداد او نشکفته
پژمرد انتهی - در تذکره سرخوش حکایت نقل نعلش او بنجف
اشرف منقولست - صاحب سلم السموات در ذکر عرفی نوشته
که گاه معانی بلندش دست میداد و گاه ناخوشیها در اشعارش
اتفاق می افتاد - آذر اصفهانی در آتشکده گفته که سید محمد
متخلص بعرفی در باب استعاره اصرار بسیار دارد بحدی که
مستمع از معنی مقصود غافل میشود از انجمله مثنوی که در برابر
مخزن الاسرار گفته شاید بر بیوقوف مشتبّه شود اما استاد ماهر
میداند که بسیار بد گفته - چند شعر که خالی از فصاحت نبود
از آنجا نوشته شد

* شعر *
غازه فروش سز بازار شرم * آبله ریز ته دلهای نرم
سینه عرفی حرم راز تو * کبک دلش زخمی شهباز تو
انتهی فقیر نیز از اوایل این مثنوی جز این دو شعر بیت چند که
بفصاحت نزدیک بود می نویسم

* شعر *
بسم الله الرحمن الرحيم * موج نخست است ز بحر قدیم
تا برم این نامه بتکمیل عرش * زو کنم آرایش قندیل عرش
به که بنام صمد بے نیاز * نامه نواز آیم و عنوان طراز
از اثر او صمدیت رفیع * وز گهر او احدیت وسیع
رنگرز جامه اصحاب شید * دامنه عابد گم کرده صید
زهرچکان مرده دلبران * حسن فزاید عصمت و روان

شیرگشایند * پستان صبح * یاسمن افشان گریبان صبح
 زمزمه کاو لب ناقوس دل * داغ فروز دم طاؤس دل
 زیور آواز * ناقوسیان * چشمه آرایش طاؤسیان
 آستنی افشان نسیم صبا * آشتی انگیز اثر با دعا
 جوهر آیینده حوری و شان * جرعه پیمانده معنی کشان
 انجم آزای حریم سماع * نوحه طراز لب گرم وداع
 بر نفس گرم ترحم فشان * وز اثر گریه تبسم چکان
 بال گشای فلک اندر صعود * ناصیه ساي ملک اندر سجود
 سرمه کش عبهر زربین قدح * وسمه نه ابروی قوس قزح
 راه نماینده آینه دکان * مایه رستی ده پایندگان
 شمع مه افروز شبستان شب * شیر سحر دوش ز پستان شب
 لوح عمل ساز وزع پیشگان * نامه برانداز جزع پیشگان
 شمع فروز حرم احترام * نامه سوز چمن انتقام
 بر شفق گریه عطار دشمار * بر ورق دیده تماشا نگار
 تابده رشته کوتاه عمر * تا بابد رفته خس از راه عمر
 مورد می داده بیداد بهار * نقش کشی کرده خزانرا شعار
 گوهر دل شسته بدریای خون * نور اثر داده بدرد درون
 جل جلاله علم شان اوست * عم نواله مگس خوان اوست
 برده دل از دست چه یغماست این * گوهر خود زاده چه در یاست این
 خاک نشین درره او بندگی * مرده بیماری او زندگی

بندگی از داغِ قبولش فکر * گردنِ آزادی ازو طوق دار
 بسکه بود تشنه عفو و عطا * دست نیارد بوه سهر ما
 نغمه ناقوس خروشان ازوست * سینه هر زمزمه جوشان ازوست
 لغزش مستانه دهد سهورا * چشمه افسوس کند لهورا
 عرفی اگر بلبل اگر زاغ اوست * نغمه توحید زن باغ اوست
 آزاد بلگرامی گوید که عرفی در قصیده گوئی صاحبِ یدِ طویست
 غزل و مثنوی او مرتبه مساوی دارد - اما باعتقاد حکیم حافظ
 پسر حکیم هماد برادر ابوالفتح گیلانی پایه مثنوی او کم است -
 درین باب میگوید * بیت *

عرفی ما در غزل استاد بود * خانه خراب و ده آباد بود
 مثنویش طرز فصاحت نداشت * کان نمک بود و ملاحت نداشت
 اشاره است بمثنوی عرفی که در همین وزن گفته مطلعش این است
 بسم الله الرحمن الرحيم * موج نخست است ز بحر قدیم
 مؤلف گوید بجای لفظ موج لفظ مد مناسبتر است انتهی - من
 میگویم اگرچه لفظ مد با بسم الله و بحر هر دو نسبتی دارد اما
 بزبان شعرا با بحر مد چندان روان و جاری نیست که موج *

(۳۰) و برین وزنست زبدۃ الافکار نیکویی اصفهانی - در
 آتشکده آورده که نیکویی اصفهانی مرد نیک و حریف بدل نزدیک -
 اسمش زین الدین مسعود خلف علی اصلاح اصفهانیست و
 و بتجارت روزگار میگذرانید - و اکثر اوقات بسیاحت مشغول می بوده

و طبع خوش داشتند اما بسیار با شعاع خود معتقد بوده و خالی از وقوف نیست - گویند مثنوی در برابر مخزن الاسرار شیخ نظامی گفته بنظر نرسیده انتهای والله داغستانی نوشته - مولانا نیکو اصفهانی از دانشمندان زمان و هنرمندان دورانست در تصوف و کشف حقایق یگانه آفاق بوده نهایت ورع و صلاح و تقوی داشته - تقی اوحدی نوشته که در نه سالگی بخدمت وی در اصفهان میرسیدم و با مولانا لسانی نیز ویرا صحبتها واقع شده - یکصد سال عمر یافته در شهر رمضان سنه الف (۱۰۰۰) در حالت سجده بے مرض و الم درگذشته - این رباعی را تقی اوحدی در تاریخ فوت او گفته است

والحق خوب گفته * رباعی *

نیکو که بد از جمله نیکان زمان * مرکز شده در دایره کون و مکان
تاریخ شدش ز بعد رفتن ز میان * نیکو ز میان برفت و نیکو ز جهان
اشعار خوب در روزگار از وی بسیار یادگار مانده انتهى *

(۳۱) و برین وزنست مرکز ادوار شیخ فیضی فیاضی -

کنیتش ابوالفیض - پسر شیخ مبارک ناگوری و مهین برادر شیخ
ابوالفضل علامی - بانواع فضایل و اقسام کمالات اتصاف داشت -
در زمان اکبر پادشاه بمدارج دولت و جاه ارتقا نموده از ندما و مصاحبان
آن پادشاه فلك بارگاه بوده - سالها فیضی تخلص میکرد
در آخر بواسطه موافقت وزن کلمه علامی که خطاب شیخ ابوالفضل
برادرش بود فیاضی تخلص کرد و مد و یک کتاب تصنیف کرده -

کذافی مرآة العالم - شیخ عبد القادر بدائونی معاصر او گوید شیخ فیضی ملک الشعرا در فنون جزئیة از شعر و معما و عروض و قافیه و تاریخ و لغت و طب و خط و انشا عدیل در روزگار نداشت - در اواخر بتقریب خطاب برادر خود که اورا علامی می نویسند بجهت علوشان دران وزن تخلص فیاضی اختیار نمود و سازگار نیامد و بعد از یک دوماه رخت حیات از عالم در بسته تنگ تنگ حسرت باخود برد - تا قول او - مدت چهل سال درست شعر گفت و دیوان و مثنوی او از بیست هزار بیت زیاده است انتہی صاحب مفتاح التواریخ نوشته - آورده اند که در اوایل روز پادشاه فیضی را که بملازمتش رفته بون بیرون کتھرہ نقرہ اسنادہ کرد فیضی فی البدیہہ این قطعہ خواند *

پادشاہا برون پنجرہ ام * از سر لطف خود مرا جادہ
زانکہ من طوطی شکر خایم * جای طوطی درون پنجرہ بہ
پادشاہ پسندید و مراتب او افزود - در طبقہ سلاطین تیموریہ ہند اول کسی کہ بخطاب ملک الشعرائی تحصیل مباحات نمود غزالی مشہدی بود کہ از اکبر پادشاہ باین خطاب نامور گردیدہ - و بعد فوت او شیخ فیضی باین لقب بلند آوازہ گشت - و در عہد جہانگیر پادشاہ طالب آملی - و در زمان شاہجہان اول محمد جان قدسی پس ابوطالب کلیم باین خطاب نامور شدہ - ولادت فیضی در سال نہصد و پنجاہ و چہار ہجری اتفاق افتادہ - و وفات او در دہم صفر سنہ



یکهزار و چهار هجری بسن پنجاه سالگی بوقوع آمده انتهای و آله
 داغستانی در ریاض الشعرا نوشته که مولد و وطنش ناگوراست که از
 مضافات اجمیراست - و اینکه در ایران بدکنی اشتها دارد غلطست -
 خلاصه شیخ فیضی در سخنوری مسلم زمان بوده - انتهای و هم او در
 ترجمه ثنائی مشهدی که ذکر او در آسمان ششم می آید گوید که -
 الحق چاشنی و عذوبه که در کلام شیخ فیضی یافت میشود از
 فیض اثر صحبت خواجه حسین ثنائیست انتهای صاحب
 هفت اقلیم که هم معاصر اوست گفته که فیضی بموجب فرموده
 حضرت شاهنشاهی تتبع خمس نموده در برابر هر کتاب حکایت
 چند گفته اما با تمام نرسانیده - بارجون آنکه از همه علوم بخشه
 دارد اما عربیت و حکمت را بیشتر تتبع نموده - و در انشا و
 مکارم اخلاق و انبساط طبع خود بیهمتاست انتهای ابوالفضل علامی
 بعد از فوت فیضی که بسال چهارم اکبری واقع شده بدو سال ابیات
 مرکزادوار که پراکنده افتاده بود و نامنظم و نامرتب بوده فراهم
 آورده و خاتمه منثور دران نوشته که بدفتر سیم مکاتبات علامی
 منقولست - و هم ابوالفضل علامی در جلد سیم اکبرنامه بواقعات
 سال سی و نهم از جلوس شاهنشاهی مرقوم کرده که - غره دی ملک الشعرا
 شیخ ابوالفیض فیضی نلدمن به پیشگاه والا برو و فراوان آفرین برگرفت -
 سال سی ام الهی نهصد و نود و سه هجری آن فارس عرصه سخنوری را
 بسیج آن شد که زمین خمسه را چولانگاه طبع آسمانگرای سازد و د

برابر مخزن اسرار مرکزادوار بسه هزار بیت گوهرا افزای بینش گردد - و مقابل
خسروشیرین سلیمان و بلقیس نوباره از بستان سرای دانش سر برزند -
و بجای لیلی مجنون نلدمن که از داستانهای باستانی هندوستانیست
برسخته آید و هریک بچهار هزار بیت پدیده بلندنامی گیرد -
و در وزن هفت پیکر هفت کشور به پنج هزار بیت پذیرای آبادی
شود - و در بحر اسکندرنامه اکبرنامه قرار گرفت که در همان قدر
ابیات فهرسته از جراید شکوه شاهی نگاشته آید - در همان روزگار آغاز
نخستین نامه شد - و بآیین پیشینیان در رموز حرفی بسمله بیت
چند سامعه افروز گشت - و همچنان در نیرنگی نفس و سخن و قلم
و آفرینش و دل و علم و ذل و تمیز داستان داستان از دریایار ضمیر
ریزش یافت - و بدیده و رچی آن یگانه آفاق منتظم شد - کشور خدای
آن چهره‌نمای حقیقت را بگرامی خطاب مراة القلوب روشناس ملک
و ملکوت گردانید - و از آنجا که همت آریزه پیشطاق آگهیست خاطر
شمیده بهیچ چیز نمی پرداخت - و بجهت سرگرمی و دل‌ویزی هر زمان
نقشه دیگر بر روی کار می آورد - در کمتر زمانی عنوان هر پنج نامه با بر خه
داستان هوش افزا نشاط آرای سوامع آگاه دلائل سخن شناس آمد - چون
بنیاد شعر و شاعری بر تخیل و ناراستی نهاده اند گیهان پیرا بدان
کمتر پردازد - و باین حال آن یکتای بزم شناسایی را بنظر شاعری
نگریده خواهش سخن گذاری میفرماید - و او از ارادت درستی و

سعادت یاری خویشتن را از گروه بادسنجان قافیه پیمایم برکناره دارد
و همزیان خاموشی بوده بحکمت نامهای باستانی ژرف درنگرد - و
پاس گرامی انفاس داشته در ایزدی آفرینش دور بینش بکار برد -
هرچند دمسازان در برافراختن آن پنج کاخ والااساس برکشند درنگیرد -
از معنوی گشایشهای روزافزون همگی آهنگ خاطر ستردن نقش
هستی است نه نگارین ساختن پیشطاق بلندنامی - تا آنکه درین
سال (ای سال سی و نهم الهی) اورنگ نشین فرهنگ آرای
آن دانای رموز انفسی و آفاقی را طلبداشته اهتمام بپایان بردن
آن پنج نامه فرمود - و اشارت همایون بران رفت که نخست افسانه
فلمن بترازوی سخن سنجی برسخته آید - در چهار ماه چهار هزار
بیت بالغونه انجام پیراسته گشت انتهی و در خاتمه مرکزادوار
بعد ازین میگوید - شب رام بیست و یکم مهر ماه الهی سال چهارم
یکشنبه دهم صفر هزار و چهار هجری (۱۰۰۴) آن آزاد خاطر آگاه
از آهنگ بازرسین بشهرستان تقدس خرامش فرمود - تا قول او - با خاطر
بزمان و حالتی نژند بخیال همزیانی آن دمساز دل افروز و بتصور بقای
ذکر جمیل در گردآوری تصانیف آن قسطاس دانش فراوان
کوشش پیش گرفت - روشن شد که از دشواری سندی و بالایی
از شعر پیشین نقش پنجاه هزار بیت از صفحه هستی سترده
آمد و آن لعبتین تحبیل گاه را از پیشطاق شناسایی انداخته -
سال چهل و دوم الهی بتنگ پوی خاطر سراسیمه و دل مدجای درگرو

پنجاه هزار بیت از نظم و نثر یکجا نگاشته آمد - امید که همگی تازه رویان شبستان حقیقت و تمامی نورسان آن بوستانسرای آگهی فراهم آمده انجمن افروز نشاط گردند - درین دواو جای بیاض شوریده خط که در ایام بیماری خامه نگار آن سفرگزین ملک تقدس بود بنظر در آمد - بوزن مرآة القلوب ابیات دشوارخوان چهره افروز شد - بهمزبانان محفل آن یکتای روزگار برازگویی نشست - چون ترانه نو میدی آن گروه سامعه کوب آمده پای همت افشوده بنور آگهی و نیروی دل برخوانده لخت لخت گردانید - و هر طایفه بطومارے نگاشته بیت بیت آنرا بکار تمیز جدا ساخت - و بر سطح کاغذین پیوند داده سامان داستان داستان نمود و بترتیب گزین و سرسخنه تازه آرایش یافت - از بدایع برکات هر گوهرین داستانے که اندیشید ازان مسوده نامنتظم ابیات آن چهره نمایش افروخت - و هر در شاهوار که در سلك انتظام بایستگی داشت ازان لجه آگهی برگرفته آمد - و ازانجا که فطرت قافله سالار بود و بخت یاور آن منظوم و مثنوی که سخن شناسان بزم فیاضی انتظام آنرا نمی اندیشیدند غازه حسن تالیف بر روی کشید - و بتأییدات سماوی برادرزاده والانواد خود را پیام زندگانی جاوید آورد - مرا شادمانی و این گروه را حیرت فرو گرفت *

* شعر *

دل من ازین داستان تازه شد * دماغ نشاطم پرآوازه شد
بیفزود ازان گوهر هوش من * چو گوهر شد آویزه گوش من

آسمان اول (۱۲۱) مرکزادوار فیضی فیاضی

بوکه دلہای آسودہ را سرمایہٴ تنومندی آید و پدیرایہٴ تقدس
آن نورانی پیکر گردد۔ از انجا کہ آگلہٴ دلان بیدار مغز سرنوشت انجام را
از ناصیہٴ سر آغاز بر خوانند و حسنِ خاتمت را کہ از فروغِ قبول
دلہا پدید آید از عنوانِ نیک سگالی و خیر بسیچی برگیرند پسیم
پدیرایی بر نژتگاہِ دل می‌زد - و نویدِ جاویدنامی در کاخِ صماخ
فطرتِ خروشِ نشاط می‌اندازد * شعر *

بحمد اللہ این داستانِ نخست * بطورِ فریبندہٴ کردم درست
نشاط اندر آرد بخوانندگان * مفرح رساند بدانندگان
بایں نامہٴ نامور دیرباز * بماندم برو نامِ اورا دراز
دلِ دوستانرا بدو نور باد * وزو طبعنہٴ دشمنان دور باد
تمت - سر آغاز مرکزادوار * بیت *

بسم اللہ الرحمن الرحیم * گنجِ ازل راست طلسمِ قدیم
گنجِ ازل چیست کلامِ خدای * مہرِ ابد کردہ بنامِ خدای
بستہ در گنجِ مہرِ خفی * دادہ کلیدش بکفِ مصطفی
نقد و کونست درین مایہٴ خرج * چار کذبست درین آیہٴ درج
فیضی اگر یافتی از حمد بوی * بسم اللہ حمد خدا را بگویی
* در توحید *

رمز مہسنجِ نفسِ آتشین * لخلخہ سایی دلِ آتش نشین
بادہٴ چکن لبِ آتشِ رخاں * آبدہٴ خندہٴ گلِ پاسخان
مہرہٴ کشِ تختہٴ مینای صبح * پنجہٴ گشایِ بدِ بیضای صبح

مردنِ محرابِ مناجاتیان * ساقیِ مهیبای خراباتیان
 پرده‌کشِ بلبلِ نیلی عبا * منطقه‌بندِ گلِ زرین‌قبا
 بتکده‌آرایِ بتانِ بهار * تاب‌دهِ مغکدهِ لاله‌زار
 ذره‌درین دشتِ سرافرازِ او * ریگِ روانِ قافله‌رازِ او
 نه‌کره‌را بر سرِ کرسیِ نهاد * هرچه‌درین دایره‌پرسیِ نهاد
 معرفتِ از خاکِ درش ناامید * عجزِ بسرچشمه‌اور و سفید
 عقلِ کجا فکرتِ یزدانِ کجا * بردِ واجبِ ره‌امکانِ کجا
 دیده‌رم‌دس‌نچ و جهانِ پرشعاع * عقلِ تهیدست و دکانِ پرمتاع
 نطقِ یکِ والهِ گفتارِ او * درکِ یکِ مفلسِ بازارِ او
 عقل‌درین سلسله‌دیوونه‌ایست * علم‌درین قافله‌بیگانه‌ایست
 من‌که و این کلکِ نیایش‌سرا * چند گشایم سرِ این ماجرا
 کلّ لسانه‌خطِ پیشانییم * طألِ بیانه‌دمِ روحانییم
 هرکه‌درین بزمِ قدحِ درکشید * باده‌باندازه‌ساغر کشید
 شیشه‌کشِ کز بس و کز بیش‌بود * نیم‌نیمِ نه‌کم و نه‌بیش‌بود
 منکه‌درین خمکده‌فیاضیم * از می و خون هرچه‌رسد راضیم
 * پدراینه‌آغاز *

آنچه برون‌جست ز مد‌هوشیم * روحِ قدس گفت بسرگوشیم
 حکمتی از پرده‌بسنارِ آورم * مغزِ فلاطون بگداز آورم
 بوسرِ آنم که بسازِ فراق * بوسرِ آنم که بسازِ فراق
 گم‌روانِ چون نشوم آه‌زن * ره‌همه‌یک‌گام و دود‌د راه‌زن

راه نه باندازه پای من است * گر روم از دست سزای من است
 خضر درین بادیه گم کرده راه * نوح فرو رفته درین موجگاه
 نیست مرا چون بره دل قدم * رفته ام این راه بیای قلم
 و چه کنم با قلم رهگرای * بادیه آتش و چوبینه پای
 * تا قول او *

نادره طفلے ببقا نامزد * عمر طبعیش ازل تا ابد
 جوش صنمخانه بالاست این * غلغل ناقوس مسیحا ست این
 کاخ نخست از رصد کبریا * ریخته از بیخته کیمیا
 از بی هنگامه کشیدم ز جیب * یعنی از پرده نشینان غیب
 غمزه زنان چون شود ابرونما * گوهر انصاف برد رونما
 از رخ این شاهد شیدا ئیل * تا چه ببینند تماشا ئیان
 * تا قول او *

فیضی ازین فیض دلت تازه باد * مغز ز جوش تو پر آوازه باد
 * در مدح و تسمیه کتاب خود گوید *

مستی طبع است درین بوستان * فیل شود مست بهند بوستان
 از گل و می مجلسه انگیزه * بوی گل و می بهم آمیزه
 خضر یک سبزه بوستان او * نوح یک شب نیم طوفان او
 مجمل اسرار الهی ببین * قافله سالار معنائی ببین
 در خم این چنگ فسونگار بین * پنج نوا بسته بیک تار بین
 بی بفلک می برد این پنج راه * راه سخن میزند این پنج گاه

آسمان اول (۱۲۴) مرکزادوار فیضی

چون شود این پنج گهر تابناک * غوطه خورد پنجه قلزم بخت
نقش ازل بین که بسطج بسیط * مرکز من دایره را شد محیط
آنکه چنین جنبش پرگار کرد * نام در مرکزادوار کرد

* در ستایش سخن *

با رتبه عالم بالاست این * بهر سخن رتبه بالاست این

* تا قول او *

شعر باندازه جمع ظریف * پیروچی قافیه هست و ردیف
رفته و خود را بعبارت زده * فکرشان خانه غارت زده
قاز تو آراسته گردد سخن * معنی نو باید و لفظ کهن
دره دل پیش رو و پس مگرد * گرد بگرد سخن کس مگرد
تصفیه باطن مرتاض کن * رو بسوی مبداء فیاض کن
دزد سخن راه بجای نبرد * کز کف او باز قفای نخورد
چند بتاراج سخن ساختن * بزم ز شمع دگر انداختن
چند خیال دگر انداختن * کیسه پی نقد دگر دوختن
گر بتو گویم که خیال تو نیست * وین همه اندیشه مجال تو نیست
بانگ بر آری که نکو بسته ام * معنی او را به ازو بسته ام
گرچه تو این حرف کز بسته * خود بگرفتم که نکو بسته
ماشطه با غالیه و سندروس * دعوی شویی نکند بر عروس
قطع نظر کن ز خیال دگر * زانکه پسر خوانده نگردد پسر
هرچه خداداد بآن شاد باش * طالب معنی خداداد باش

قصه خیالِ دگران تا بکي * جود بمالِ دگران تا بکي
 گه بتوارد علم افراختن * گاه بتضمین سپر انداختن
 اینهمه از کودکی راه تست * وین همه از فکرت کوتاه تست
 فیض ازل را نبود انقطاع * ملک ابد را نبود انتزاع
 * در ستایشِ قلم *

کرد دوات از پی خلوتِ گزین * همچو فلاتون که شده خم نشین
 رازِ سفیدی و سیاهی درو * حرفِ الهی و ملاحی درو
 طرحِ سلیمی و خطایی درو * صورتِ بومی و همایی درو
 * فروغِ خسروی *

برقِ تجلیِ چو سحر تاب زد * شعشه بر عقل ره خواب زد
 گوهرِ دل مخزنِ اسرار کرد * جوهرِ جان مرکزِ ادوار کرد
 بزمِ قدحِ مطالعِ انوار شد * عقلِ بصد مشعله بیدار شد
 * درِ مقصود بکف آوردن بارِ جودِ کشاکشِ دنیا *

شکر که جماره بمنزل رسید * زرقِ اندیشه بساحل رسید
 گامِ نخست از قدمِ جست و جوست * منزلِ اولِ زره آرزوست
 شد چو ز فیضِ ازل انجام او * مبداءِ فیضِ نهم نام او

ملا عبد القادر بدانی که در حق گوئی و حقیقت نگاری ملاحظه
 اکبر پادشاه هم کم داشته - در ذکرِ فیضی جای که انتخاب از دیوان
 و مثنویات او میکند میگوید - از مثنوی مرکز ادوار که در زمین
 مخزن خیال کرده برد و مبارک نیامده * بیت *

تا بچه درويزة برين در شدم * تا بدل و دست توانگر شدم
 کم طلبیدم دهرم بیدش رفت * پس بنشستم قدم پیدش رفت
 (۳۲) و برين وزنست مثنوی زاهد - ملا عبد القادر بدائونی
 در ترجمه علمی از شعری اکبری نوشته - علمی الملقب بمیر
 مرتضی از سادات دوعلبداد و از امرای معتبر خانزمانست
 چند گاه بداون در حوزه تصرف او بود - بسمت فضیلت و حیثیات
 اتصاف داشت - و از حد گذار خوش طبع بود - چون چهارخان نام
 یکی از اکابر بداون زاهد تخلص این بیت از مثنوی خویش که در
 تعریف بسمله واقع شده خوانده
 * شعر *

کنگره سین چو خندان شده * خنده او ازین دندان شده
 میر گفت که کنگره سین چه باشد بر شعر شما در دیوار خندانست
 انتهى - اظهار نون غنه نیز خنده انگیز *

(۳۳) و برين وزنست مثنوی نامی در ریاض الشعرا
 مذکور است که میر محمد معصوم خان نامی از امرای نامی
 اکبر پادشاهست در سنه (۱۰۱۲) ویرا بعنوان ایلچی گری بخدمت
 شاه عباس صفوی فرستاده بود - در اصفهان با حکیم شفا ئی و
 محمد رضای فکری و تقی اوحدی صحبت داشته - و از انجا بتبریز
 در خدمت شاه مغفور رفته است - وی اشعار بسیار گفته و تتبع
 خسته نیز نموده است - همیشه سنگتراش همراه داشته در هر جا
 بر سنگها نقش میکرده انتهى تا کذر اسپرنگر صاحب از تذکره تقی

آسمان اول (۱۲۷) مثنوی مولانا نشانی

کاشی آورده که امیر محمد معصوم نامی از امرای اکبری پنج
مثنوی دارد تخمینی ده هزار بیت یک بجواب مخزن و یک حسن و ناز
بوزن یوسف زلیخا و یک پری صورت بجواب لیلی مجنون و یک بجواب
هفت پیکر و یک بجواب سکندرنامه انتهی *

(۳۴) و برین وزنست مثنوی نشانی - نام او مولانا

علی احمد نشانی تخلص - در تاریخ بدوانی مسطور است مولانا
علی احمد نشانی ولد مولانا حسین نقشی دهلوی مهرکن است
که فاضل ولی مشرب و استاد شاهزاده بزرگ (ای جهانگیر شاه)
بود و پدر و پسر هر دو این فن را بکرسی نشاندند و در گذرانیده اند -
بفضایل علمی و کمالات انسانی متصف است - گاه گاه طبع روشن
و ذهن باریک بین او بشعر می پردازد و بمناسبت شیوه خود
تخلص اختیار می نماید انتهی داغستانی گوید - مولانا علی احمد
نشانی مشهور بمهرکن از فرقه اولیا و زمره اصفیا بوده معیشتش
از اجرت مهرکشی می گذشته - و پیوسته بعبادات و ریاضات مشغول
بوده بسیاری از طالبان راه حق از خدمت فیض مرهبتش
بمغزلی مقصود رسیده هدایت یافته اند - روزی در حضور جهانگیر
پادشاه که صوفیه سرگرم سماع و تواجد بودند مطرب این بیت را
میخواند *

* شعر *

هر قوم راست راه دین و قبله گاه

من قبله راست کردم بر سمت کج گاه

آسمان اول (۱۲۸) مثنوی مولانا نشانی

جهانگیر پادشاه از امرا و حضار مجلس معنی این بیت می پرسد -
همگی خاموش میشوند - مولانا که در سماع بوده از سوال پادشاه
اطلاع یافته در عین ذوق و کمال شوق که درانوقت بر مولانا غالب
بوده رقص کنان و دست فشانان نزدیک تخت آمده میگردد که در
یکه از ایام اعیاد هنود که آن جماعه از ذکور و اناث با کمال آرایش و
تقطیع بکنار دریای چون بجهت غسل فوج فوج و جوق جوق
میرفته اند حضرت شیخ نظام اولیا از خانقاه برآمده تفرج
آن جماعه میفرموده اند این مصراع بر زبان مبارک میگردد که * ع *

* هر قوم راست راه دین و قبله گاه *

و درانوقت طایفه شیخ بر سر مبارکش کج شده بود - امیر خسرو
دهلوی که از مریدان شیخ است حاضر بود عرض میکند که * ع *
* من قبله راست کردم بر سمت کجکلاه *

و مولانا دست بر سر می برد که طایفه خود را کج کند تا بپادشاه
بنماید که باین نحو کج شده بود - کج کردن طایفه همان بود و صیحه
زدن و قالب تهی کردن همان بوده - حضار مجلس بر سرش هجوم
آورده گمان کردند که غش نموده - و جمعی را مظنه آنکه بزرگ و تزویر
خود را بیهوش کرده است - چند آنکه تدابیر کردند سودمند نشد -
اطبّار گمان رفت که سگته شده باشد - فرق مبارکش داغ کردند
و پادشاه از تخت فرود آمده سرش را بدامن گرفته هر سعی که
که مقدور بود فرمود - اثری مترتب نشد - آخر مولانا را در تابوت

آسمان اول (۱۲۹) مثنوی ملانشانی

گذاشته با هزاران ناله و آه بخاکش سپردند- وقع هذا الامر سنة عشرين
بعد الالف من الهجرة النبوية (۱۰۲۰) مولانا را با شیخ فیضی
مباحثات و مشاعرات بسیار بوده و مکرر کنایات بوی فرموده اند -
از انجمله درین مثنوی - و الحق ازین چند بیت کمال قدرت طبع
و قماش نفس مولانا میتوان یانت * ع *

* این زمزمه آن مرغ شناسد که بدامست *

انتهی - بدآونی نیز نوشته - و از جمله اشعار که در باب یکم
از محتشمان ستمظریف ابناى جنس گفته اینست که * شعر *

چند زنی لاف که در ساحری * سامریم سامریم سامری

هر نفسم معجزه عیسویست * شعله نور شجر موسویست

در سخنم نادره روزگار * اهل سخن را منم آموزگار

هر نفسم برده ز جادو شکیب * هر سخنم سحر ملایک فریب

خسرو ملک همه دانی منم * حاکم اقلیم معانی منم

جوهری سلك سخندانیم * صیرفی نقد سخنانیم

این منم امروز درین داوری * شعله آتش بزبان آوری

دعوی ایجاد معانی میکن * شمع نه چرب زبانی مکن

شعله سرشتا ز گهرهای پاک * لاف من نیست چو در کیسه خاک

طبع تو هر چند در هوش زد * یک سخن تازه نشد گوش زد

انچه تو گفتی دگران گفته اند * در که تو سفتی دگران سفته اند

خانه که از نظم بیاراستی * آب و گلش از دگران خواستی

سقف منقش که دران خانه است * رنگ وی از خامه بیگانه است
 طبع تو دارد روش باغبان * ساخته باغ ز نهال کسان
 سبزه آن باغ ز راغ دگر * هر گل رعناش ز باغ دگر
 غنچه آن گرچه روان پرور است * لیک ز خون جگر دیگر است
 بید که بے میوه سرے برکشید * برگش ازان دانه مشجر کشید
 تازگی آن نه ز باران تست * از خوی پیشانی یاران تست
 چند پی نقد کسان سوختن * چشم بمال دگران دوختن
 جمع مکن نقد سخن پروران * کیسه مکن پر ز زر دیگران
 شربت بیگانه فراموش کن * آب ز سرچشمه خود نوش کن
 گز خضری آب حیات ترکو * ور شکری شاخ نبات توکو
 نخل صفت سرفلک میبیری * میوه بجز خسته نمی آوری
 سرو که بر چرخ بساید سرش * چاشنی میوه نباشد برش
 بر سخن خویش تفاخر چراست * بر من دلخسته تمسخر چراست
 من اگر از شرم نگویم سخن * حمل بے بید انشی من مکن
 نه چو رطب سینه پر از خسته ام * همچو صدف پر در لب بسته ام
 من اگر از بند گشایم زبان * لب نگشایند زبان آوران
 طعنه چو ابلیس بآدم مزن * حالت من درنگر و دم مزن
 سامریم من که بزور فسون * لعبت از سحر برآرم برون
 غلغله در زهره و ماه افکنم * نسخه هاروت بچاه افکنم
 این منم آن ساحر جاد و مزاج * کز سخنم یافته جاد و رواج

منکه بجاد و سخنی شهره ام * هم فلک و هم مه و هم زهره ام
 سامریان در گره موی من * بابلیان در چه جادوی من
 دولت این کار بکام منست * سکه این ملک بنام منست
 از سخنف طرز سخن یاد گیر * عار مکن دامن استاد گیر
 هر که با استاد ارادت برد * در دو جهان گنج سعادت برد
 یک سخن از نظم تو نبود درست * مضحکه اهل سخن نظم تست
 گرچه بروی تو نگوید کس * عیب تو پیش تو نجوید کس
 لیک بغیب تو ملامت گران * انجمن آرای سخن پروران
 شعر ترا گر بنیان آرند * عیب تو یکیک بزبان آرند
 شعر ترا پیش تو تحسین کنند * وز پس تو لعنت و نفرین کنند
 نه تو بکس یار و نه کس باتویار * عیب تو بر تو نشود آشکار
 و که یک یار نداری دریغ * مونس غمخوار نداری دریغ
 تا بتو عیب تو نماید که چیست * و آنچه عجیب تو گشاید که چیست

(۳۴) و درین وزنست تحفه میمونه - داکتر اسپرنگر صاحب

فهرست انگریزی رقم فرموده که تحفه میمونه از محمد حسن
 دهلوی در نعت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بر وزن
 مخزن - مطلع آن * بیت *

بسم الله الرحمن الرحیم * کرد خدا رحمت خود را عمیم
 او در تاریخ وفات یک از دوستی خود نظم کرده * بیت *
 بود ثلاث و عشر سال فزون از هزار * قطب حرم فوت شد حضرت عبد الوهاب

(۳۵) و برین وزنست مثنوی شانی تکلو - داغستانی

گوید - مولانا شانی تکلو - نامش نشف آقاست - اگرچه مولانای
 مزبور در سخنوری چندان مایه نداشته لیکن بحکم سلیقه اشعار
 خوب دارد انتهى در آتشکده آورده که مولانا شانی اصلش از اویمات
 تکلو بوده و گاه در ری و گاه در همدان روزگار میگذرانیده و در
 اشعار خود اعتقاد تمام داشته انتهى در مفتاح التواریخ نوشته
 که شانی شاعر در عهد شاه عباس ماضی بوده و در سنه هزار
 و بیست و سه (۱۰۲۳) هجری در ایران فوت نموده - پادشاه
 سخن - تاریخ فوت اوست - داکتر اسپرنگر صاحب گفته که شانی
 مثنوی دارد بر وزن مخزن در مدح شاه عباس * مطلع آن *
 بسم الله الرحمن الرحيم * ماهچو رایت امید و بیم
 کام خود از بسمله اول بشوی * پس سخن از حمد خداوند گوی

در مناجات

ای کرمت قاضی حاجات ما * صبح غمت شام مناجات ما
 پیشه ما تخم گنه کاشتن * شیوه تو ناشده انگاشتن
 عذر پذیر گنه بنده * عذر پذیرم که پذیرنده
 تاچو نظامی کنم از آگهی * سکه ده پنجهی خود ده دهی
 باغ دلم را ثمر معنوی * تازه کن از مایه خسروی
 ای شده شایسته پایدگی * از تو خدایی چو زما بندگی

در مقاله اولی

آسمان اول (۱۳۳) منع الانهار ملک قمی

حکم دوسنگ آمده ارض و سما * دانه توبی در دهن آسیا
تا مگر از گردش این کوز پشت * نرم شود طینت نفس درشت
در کتابخانه اشیا تک سوسی تک کلکته این مثنوی هست *

(۳۶) و برین وزنست منبع الانهار ملک قمی - و اله
داغستانی گرید - مولانا ملک قمی ملک ملک سخنوری و شهریار
کشور بلاغت گستری بدکن آمده دران ملک سکونت اختیار
کرد و مدت چهل سال درانجا گذارید - سلاطین دکن شفقت
بر احوالش داشتند - و تفقد بسیار بوی میفرمودند - مولانا
ظهروی فرزند خوانده و داماد او بوده و تربیت از وی یافته است -
مولانا ملک را دوسه مثنوی خوبست لیکن بنظر راقم حروف
نرسیده است انتهی در مفتاح التواریخ مسطور است - ملا ملک
قمی در سنه نهصد و هشتاد و هفت از قزوین بر آمده سرے بدیار
دکن کشید و از مرتضی نظام شاه والی احمدنگر و بعد او از
پرهانشاه اکرام و انعام فراوان یافت - و در بیجاپور دامن دولت
ابراهیم عادلشاه والی انجا گرفته از مقربان بساط عزت او گردیده -
و چون جوهر قابلیت ملا ظهروی درانجا مشاهده کرد فریفته
گردیده دختر خود را در حباله نکاح او در آورد - شیخ فیضی وقت
که از درگاه اکبری بسفارت پرهانشاه والی احمدنگر مامور شد در
عریضه خود از احمدنگر باکبرشاه نوشته بود که در احمدنگر
دو شاعر خاکی نهاد صافی مشرب اند و در شعر رتبه عالی دارند

یکه ملک قمی و دیگر مَلاظهوری - و ناظم تبریزی میگوید که
ملا ملک قمی در سنه یکهزار و بیست چهار (۱۰۲۴) فوت شد ..
و ملاظهوری یک سال بعد از وی - و ابوطالب کلیم بیست و پنج
نظم کرده - انتهى بدآونی گوید - او را ملک کلام میگیرند -
در خزانه عامره مرقومست - که خان آرزو مینویسد مولانا ملک
قمی و ظهوری در برابر مخزن کتاب تصنیف کردند و یک شتریار
زر از عادلشاه گرفتند - ذهنی کاشی درین باب گوید * رباعی *
در مدح و ثنایت ای شهنشاه دکن * معذورم دار گر نگفتم مخزن
مپسند که بهر یک شتر زر گیرم * خون دو هزار بیت بد در گردن
مطلع منبع النهار

بسم الله الرحمن الرحيم * اهدنا الصراط المستقیم

اگر کسرۀ دال و صاد اهدنا الصراط را باشباع خوانند مصرع نانی
بوزن مصراع اول مستقیم و راست بود *

(۳۷) و برین وزنست دیدۀ بیدار حکیم شفائی اصفهانی -

داغستانی گوید اسمش شرف الدین حسن - طبیب حاذق
اما عجیبش دشمن جان بیمار - و شاعر عاشق لیکن از کبرش
خلقه در آزار - در مجلس شاه عباس صفوی رتبه منادمت یافته
طبع خوشه داشته صاحب دیوانست اما اشعارش بالنسبه بهم تفاوت
بسیار دارد انتہی و هکذا فی آنشکده - میرزا طاهر نصرآبادی
گوید - حکیم شفائی که طبعش در کمال استغنا بوده در سنه

آسمان اول (۱۳۵) دیده بیدار شفایی

(۱۰۲۷) فوت شد ملا شاه عرشی تاریخ فوت او گفته * ع *
بشاه دین شفایی داد جانرا * گویند صاحب خمسه است
سه مثنوی او در تذکرها مذکور و در کتابخانه سوسیته کلکته
موجود - یک این و مطلعش آنکه

بسم الله الرحمن الرحيم * تیغ الهیست بدست حکیم

در نظم کتاب گوید

هاتف از جانب گنج سخن * گفت که ای خونپ طرز کهن
پایه معنی ز تو بالانشین * خاک سخن از تو ثریشین
زین همه افغان که دلت چیده است * نغمه شناسه نپسندیده است
در نظر جوهریان سخن * جوهر خود را بمحک عرض کن
بلبل ترنغمه نظامی کز و * یافته گلزار سخن رنگ و بو
نغمه و شیون بهم آمیخته * برده و بر طاق دل آویخته
هرکه باو نغمه نظیر آرد * زودش ازان پایه بریز آرد
حلقه زده پنج کمان هنر * هر یک ازان دیگر پرزورتر
کرده برو خامه دعوی رقم * کاین عمل فطرت جاد و قلم
تا قول او

مژده شفایی که ز روز نخست * فیصل این کار حواله بتست
رخصه از طرز نظامی بخواه * معذرت از خسرو و جامی بخواه
یک بیک این پنج کمانرا بشست * صاف بکش گر بتوانی شکست
ازین مثنوی دو نسخه در اشیاتک سوسیته کلکته هست *

آسمان اول (۱۳۶) زبدة الاشعار قاسمی جنابادی

(۳۸) و برین وزنست زبدة الاشعار قاسمی گونابادی

بقول خودش - در ریاض الشعرا نوشته - میرزا قاسم گونابادی
کلیم طور کلام بوده - جامع کمالات صوری و معنویست - در ریاضی
ریاضت تام کشیده و درین علم سرآمد سروران گردیده - در مجلس
میرزا الخ بیگ بامولانا علی قوشچی مباحثات نموده است -
و تتبع خمسة شیخ نظامی کرده است انتهى در آتشکده نوشته که
قاسمی اسمش میرزا محمد قاسم از سادات جناب است شاعر
معروف و ببلندی موصوف - و بیشتر اوقات در مثنوی گوئی
شناخته و باتمام خسرو شیرین و لیلی مجنون و شهنامه که
باسم شاه طهماسب صفوی گفته توفیق یافته انتهى میرزا علاءالدوله
قزوینی کامی تخلص که یک از امرای اکبری و معاصر قاسمی
بوده در نفایس المآثر نوشته که قاسمی جنابادی در خراسان و
عراق بمزید فهم و استعداد ممتاز و معروفست و در فنون شعر
عروض و معما سرآمد امثال و اکفاست - و از اقسام شعر بمثنوی
بیشتر می پردازد - الحق دران وادی داد سخنوری و بلاغت داده -
و در ادای تشبیهات و خیالات بے نظیر افتاده - و فضایل و کمالات
بسیار دارد - و در ریاضیات بے بدل زمان خود است - استفاده
علوم در خدمت علامه دهر استاد البشر میر غیاث الدین منصور
شیرازی نموده - در فرصتی که جامع این کلمات متوجه دیار هذ
بود در بلده کاشان بصحبت ایشان رسید - این چند کلمه بر سبیل

عریضہ بہ بندگانِ حضرتِ اعلیٰ قلمی فرمودند - شرح منظوماتش
فی الجملہ ازان معلوم میگردد و العبارة ہذہ *

بندۂ کمترین قاسمِ جنابِ دی بذروۂ عرضِ ملازمانِ درگاہِ عرشِ اشتباہ
پادشاہِ خلائق پناہ خلد اللہ تعالیٰ ظلالِ دولتہ و معدلتہ علی
مفارقِ العالمین - میرساند کہ فلانی در گذرگاہ کہ متوجہ سفر ہند
بودند این کمینہ بخدمتِ ایشان رسیدم - و فرصت بغایت تنگ -
ازین مخلص استدعای بعضی ابیات کردند - عجالۃ الوقت خود را
بوسیلۂ صفتِ معراجِ حضرتِ نبوی مذکورِ ضمیرِ منیرِ اقدس
ساخت - انشاء اللہ تعالیٰ کتابِ شاہنامۂ ماضی کہ چہار ہزار و
پانصد بیت است و شاہنامۂ نوابِ اعلیٰ کہ آن نیز اینقدر است
و شاہرخنامہ کہ پنج ہزار بیت است و لیلیِ مجنون کہ سہ ہزار
بیت است و خسرو شیرین کہ آن نیز سہ ہزار بیت است -
و زبدۂ الاشعار^(۱) کہ چہار ہزار و پانصد بیت است بحرِ مخزنِ الاسرار -
و گوی و چوگان کہ دو ہزار و پانصد بیت است تمامی بخدمت
فرستادہ میشود - و الامرُ اعلیٰ - پس ازان مجموعِ کتب و اشعارِ
مذکور بدرگاہِ معلی حضرتِ اعلیٰ فرستادند و در مقابل بتحف و
ہدایای پادشاہانہ سرفراز شدند انتہی از مثنویات او یکہ شہنامہ
است دوم لیلیِ مجنون سیوم کارنامہ کہ گوی و چوگان نیز اورا نامست

(۱) در نسخۂ نفایس المآثر کہ پیش نظر است اینجا بدین وتیرہ مرقومست

کہ - زبدۂ الاشعار کہ چہار ہزار و پانصد بیتست و مخزنِ الاسرار ۱۱

چهارم شیرین و خسرو پنجم شاهرخنامه ششم عاشق و معشوق هفتم زبده الاشعار - و جز سیومین و هفتمین باقی پنج مثنوی او بیک چند بخط ولایت در کتابخانه اشیاتک سوسیته کلکته هست *

(۳۹) و برین وزنست دولت بیدار ملا شیدا - در خزانه عامره آورده - شیدا دیوانه گرفتار زنجیر سخن - شیفته رنگ و بوی این چه دست - از طایفه تکلو بود - پدرش از مشهد مقدس بهند افتاد - مولد و منشأ شیدا فتحپور از توابع اکبرآباد است - ابتدای حال در سلك احدیان جهانگیر پادشاه انتظام داشت و بعوفه و اقطاع کامیاب بود - و در عهد صاحبقران ثانی شاهجهان در ذیل بندگان شاهی درآمد - آخر مستعفی شده در کشمیر گوشه گیر گشت - و بمواجهی از سرکار صاحبقران موظف گردید - و در عشره ثامن بعد الف (۱۰۸۰) همانجا شربت ممات چشید - انتهی در ریاض الشعرا نوشته که مولانا شیدا بسیار بلند طبعیت واقع شده لیکن پست فطرت بوده زیرا که اکثر اشعارش ماخوذ از مضامین دیگرانست نه اینکه بعنوان توارد واقع شده باشد بلکه درین امر عامد و مصر بوده - در تذکره میرزا طاهر نصرآبادی مرقومست که شیدای هندی خیالش غریب و افکارش لطیفست - شعر بسیار گفته چنانچه مسموع شد که پنجاه هزار بیت گفته اما از بیدماغی تمام بیاره کاغذها نوشته در اشعارش بندرت شعر بلند بهم میرسد - بسیار تذخو بوده کم الفت بمردم میگرفت - وضعش هم کثیف بوده چنانچه

ملاّ رشدی باو شباهتی داشت - پیوسته بمحض توهم از اقران و امثال
که حاجی محمدجان قدسی و طالب کلیم است و هر یک بصفات
حمیده یگانه آفاق اند میرنجیده انتهی در سرآزاد آورده که از
منظومات اوست مثنوی مسّی بدولت بیدار در برابر مخزن اسرار -
مطلعش اینست * شعر *

بسم الله الرحمن الرحیم * آمده سرچشمه فیض عمیم

انتهی میرزا طاهر این دو بیت ازان مثنوی آورده * شعر *

خامه من تیر شد از راستی * دور زنگ کجی و کاستی

تیر چوبی پر نشود کارگر * گشت سه انگشت برو چون سه پیر

(۴۰) و برین وزنست مثنوی بهایی - شیخ بهاء الدین

عاملی بهائی تخلص معاصر شاه عباس صفوی بوده - در مفتاح التواریخ

و تذکره نصرآبادی نوشته که او ولد شیخ حسین است در صغر سن

بتحصیل علم مشغول گردیده - در جمیع فضایل و کمالات باندک روز

سرآمد افاضل اعصار گردید - بروز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ثلثین

و الف (۱۰۳۰) در اصفهان در گذشت - نعش او را بموجب

وصیتش در مشهد برده مدفون ساختند انتهی در آتشکده و

ریاض الشعرا نوشته که اصلش از جبل عامل که از مضامین

شامست و اصفهانرا وطن ساخته اشعار عربی و فارسی دارد - انتهی

نان و حلوا - شیر و شکر - خلاصه الحساب - کشکول - جامع عباسی

در قفه اهل تشیع ازو - و بعضی که او را عاملی بالف نوشته اند

سہواست چه آمل بالف شہر بست از ماژندران و عامل
بعین در شام - شیخ مصالح الدین سعدی شرازی رحمة اللہ علیہ

فرمودہ

* مثنوی *

گوش تواند کہ ہمہ عمر وی * نشنود آواز دف و چنگ و نی
دیدہ شکبید ز تماشای باغ * بے گل و نسرين بسر آرد دماغ
گر نبود بالش آگندہ پر * خواب توان کرد حجر زیر سر
ور نبود دلبر ہم خوابہ پیش * دست توان کرد در آغوش خویش
ور نبود مرکب زرین لگام * پای تواند کہ رود چند گام
این شکم بے ہنر پیچ پیچ * صبر ندارد کہ بسازد بھیج
بہاء الدین عاملی در تتبع او گفتہ

* مثنوی *

گر نبود خنگ مظلالم * زد بتوان با قدم خویش گام
ور نبود مشروبہ از زر ناب * باد و کف دست توان خورد آب
ور نبود بر سر خوان آن و این * ہم بتوان ساخت بنان جویں
ور نبود جامہ اطلس ترا * دلک کہیں ساقی بس ترا
شانہ عاج از نبود بہر ریش * شانہ توان کرد بانگشت خویش
جملہ کہ بینی ہمہ دارد عوض * وز عوضش گشتہ میسر غرض
آنچہ ندارد عوض ای شہریار * عمر عزیز است غنیمت شمار
(۴۱) و برین وزنست حسن گلو سوز زلالی خوانساری -

در مرآۃ الخیال مرقومست - بلند پرواز اوج بے مثالی سرآمد
وقت ملا زلالی شاگرد میرزا جلال اسیر است - و استاد سخنوران

غامضِ تقریر - خیلِ صفای شامۀ استعداد باید تا بوی از گل‌های
معانی رنگینش تواند شنید - و فراوان دقتِ نظر شاید تا بشرفه
ایوانِ اندازِ بلندش تواند رسید - کیفیتِ صہبلی خیالش بر
صدرنشینانِ مصطبہ ہشیار مغزی خُم خُم بادہ شوق پیماید - و
سرجوشِ سبویِ فکرش گروانِ بادیہ طلب را بشرابِ عشق و
محبتِ رہبری نماید - انتہی و درِ ہفتِ اقلیم نوشته زلالي
خوانساری - شاعرِ پست کہ آبِ سخنش خاکِ کدورتِ خاطرہا
فرو نشانیدہ و آتشِ فکرش بک را در تگپوی غیبت افکندہ - والہ
داغستانی گوید مولانا زلالي خوانساری زلالِ افکارش اکثر درد آمیز است
اما آنچه صاف افتادہ کوثر را درخوی خجلت نشانیدہ - در زمانِ
شاہِ عباسِ ماضی بودہ مداحیِ میر محمد باقر داماد بسیار
نمودہ نوازشہا از وی یافتہ - چند مثنوی در سلکِ نظم کشیدہ
است - و در ذکرِ میرنجاتِ اصفہانی گفتہ کہ - زلالي خوانساری
و میرزا جلال اسیر را در بعضی اشعار راہِ بوادیِ مہملات افتادہ
باعقادِ خود این روش را نزاکتِ گویي دانستہ اند و حال آنکہ
از فرطِ توجہ درین رادی پی غلط کردہ از منزلِ مقصود دور
افتادہ اند - از عہدہٴ روشِ نزاکتِ بندي ملاحظہ فرمائی ترشیزی بقوتِ
طبع و زورِ مایہ برآمده - و هرکس تتبعِ او کند البتہ کارش بمہمل گویی
می انجامد - انتہی آذرِ اصفہانی نیز گوید کہ زلالی از اربابِ نظمِ
خرانساہ است اما پست و بلند در اشعارش بسیار است - طبعش در

کمال سلاست - اما بصحّت و سقم شعر مربوط نبوده بهر حال بیشتر اوقات صرفِ مثنوی کرده و هفت مثنوی دارد - محمود و ایاز - آذروسمندر - شعله دیدار - میخانه - ذره و خورشید - حسن گلوسوز - سلیمان نامه - و قصاید نیز دارد انتهى آزاد بلگرامی گفته که زلالي خوانساري زلال طبعش در مثنوی طوفان میکند - و نیشان کلکش درین بحر لّالی شاهوار می افکند - انتهى هفت مثنوی زلالي را سبعة سیّاره و هفت آشوب لقب است - و او در بهم رسانیدن مصراع بسمله خیل طبع آزمائیها کرده چنانکه در دیباجه منثور سبعة سیّاره گوید - چار مصراع بسمله فرقانی چنین پرداختم * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * نصّ صحیح است و کلام حکیم

بسم الله الرحمن الرحيم * پنجه اعجاز و عصای کلیم

بسم الله الرحمن الرحيم * سرو سیه پوش ریاض نعیم

بسم الله الرحمن الرحيم * ابروی خوش و سمنه حسن قدیم

آغاز مثنوی حسن گلوسوز * نظم *

بسم الله الرحمن الرحيم * تیر شهابست بدیو رجیم

این مصرع بمصرع غزالی مشهّدی که گذشت اقربست - و میرزا

طاهر نصرآبادی بسمله حسن گلوسوز بدین اسلوب نوشته * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * اره کش تارک دیو رجیم

بعضی این را نیز از زلالي نوشته اند * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * مطلع دیباجه نظم قدیم

سبعة سیّاره که در کتابخانه اشیا تک سوسیّتی و غیره هست در آن جز
محمود و ایاز از هر شش باقی ورق چند مرقومست چنانچه
حسن گلوسوز شانزده ورقست و بهر صفحه چارده بیت -
داغستانی در ترجمه میر نجات جای که ذکر مهمّات زلّی میکند
میگوید - از حسن گلوسوز زلّی

ای ز توجّستن پی دیدن سراغ * هست سبکباری حفظ دماغ
تا قلم ما رگ گردن بود * طوق بر ابلیس نوشتن بود
(۱۴۲) و برین وزنست مثنوی باقر کاشی خرده - داکتر

اسپرنگر صاحب فهرست کتابخانه اوده نوشته که باقر کاشی خرده
گویند برادر خرده ملا مقصود کاشیست و معاصر شاه عباس -
داغستانی گوید باقر خرده کاشی - بنسبت مقصود خرده فروش
که از شعرای مقرر کاشان و برادر او بود باین لقب علم شده - وی
صاحب اخلاق حمیده و عاشق پیشه بود از ایران بدکن آمده در
بیچاپور مدتها اقامت داشته انتهى هم صاحب فهرست میگوید که او
مثنوی دارد در بیان خلوت و غربت و خوف و رجا و وحدانیّت
و رسالت که مطلعش اینست

بسم الله و به نستعین * تنزیل من رب العالمین

وفات باقر کاشی در سنه (۱۰۳۸) - اسپرنگر *

(۱۴۳) و برین وزنست مثنوی قدسی - محمد طاهر

نصرا بادی گفته که حاجی محمد جان مشهدی قدسی تخلص میگرد -

آسمان اول (۱۴۴) مثنوی قدسی و سلیم

و حقا که قدسی خلقت مردم طینت بود - بسعادت مکه معظمه
مشرق شده - از طول سخن او کمال شاعری ظاهر است - ازین
ولایت دلگیر شده بهند رفت کمال عزت و قرب منزلت داشت
در خدمت پادشاه و امرا و شعرا بحدی که طالبای آملی که
بمنصب ملک الشعرائی ممتاز بود جهت مراعات او در دربار
پادشاهی پایین دست او می ایستاد - درانولایت فوت شد -
استخوانش را بمشهد مقدس آوردند - این بیت از مثنوی اوست
پاکب دامن ز نکوبان نکوست * آینه را زخم قفا و بروست
در سر آزاد سنه وفات محمدجان قدسی (۱۰۵۶) مرقومست *
(۴۴) و برین وزنست مثنوی سلیم - اسمش محمدقلی

میرزا طاهر نصرآبادی گفته که سلیم از طهرانست من اعمال ری -
طبعش لطیف و سلیقه اش در غایت انگیز است - اگرچه شهرت
در اخذ معنی مردم دارد اما معانی غریب لطیف هم زاده
طبع خود دارد - چنین مسموع شد که بدخوبه و لطیفهای بیجا
ازو بیشتر سرزده انتهای سنه وفات سلیم در سرآزاد (۱۰۵۷) نوشته -
در کلیات او که نسخه از ان خوشخط در کتابخانه اشیا تک سوسیته
میباشد چند مثنویست - بوزن مخزن مثنوی پنج ورقه اولش اینکه
بسم الله الرحمن الرحیم * هست عصای ره طبع سلیم

* حکایت دوم *

ساده دل از پی سامان دور * داشت خره همچو مسیحا ضرور

آسمان اول (۱۴۵) مثنوی حاذق - و ناز و نیاز

در آتشکده نوشته که سلیم مثنوی در مطایبه گفته این سه بیت که
در وصف خر گفته از نوشته شد * شعر *

از فرس عمر سبکتر * از خر طنبور خوش آوازتر.

بانگ زراکب نشنیده است سخت * چوب ندیده است مگر درخت

کار نه با نیک و بد مردمش * به بود از ریش منافق دمش

(۴۵) و برین وزنست مثنوی حاذق - در سرو آزاد

مرومست که حکیم حاذق بن حکیم همام گیلانی واقف فن است -

و نبض شناس سخن - مولد حاذق فتحپور سیکریست - در عهد

جهانگیری بمنصب شایسته سرفرازی داشت - صاحبقران ثانی

شاهجهان در سال اول جلوس خود حکیم حاذق را بسفارت نزد

امام قلیخان والی توران رخصت فرمود - حکیم حاذق بعد ادا

سفارت مراجعت نمود و از درگاه خلافت بمنصب سه هزار و

خدمت عرض مکرر بمعرض امتیاز درآمد - و پایان عمر در

مستقر الخلافه اکبر آباد گوشه انزوا گرفت و بسالیان، پانزده هزار روپیه

از سرکار موظف گردید و تا سنه اربع و خمسين و الف سالیان او

باضافه های متعدد بچهل هزار رسید - حکیم در شوال سنه سبع و

ستین و الف (۱۰۶۷) در اکبر آباد شربت فنا چشید انتهای شعر این

مثنوی در ذکر عرفی گذشت *

(۴۶) و برین وزنست ناز و نیاز نجاتی گیلانی - واله

داغستانی گوید مولانا نجاتی گیلانی از شعرای زمان شاه عباس

مثنوی بود - صاحب مثنوی ناز و نیاز است چون این مثنوی
مشهور نبود و از مولانا نجاتی شعر دیگر بدست نیامد لابد قطعه از
قطعات آن مثنوی که بعنوان مَثَل وقوع یافته بود بصورت تحریر
نمود و آن اینست * شعر *

گشت ز تائیر هوا تلخ کام * شور عرب لیلی شیرین کلام
ز آتش تب یافت عذارش گزند * خال رخس رخت با آتش سپند
گشت شفق گونه عذارش ز تب * پُر دُر تبخاله شدش دُرچ لب
لجّه اعجاز وی آمد بجوش * معدن یاقوت شدش دُر فروش
بر طبق نقره طلا کرد حل * گشت بزر صحنه سیمش بدل
داشت عیار زر او بیم شک * صدفی حال زدش بر محک
دست چو آورد به نبض سقیم * کرد اشارت سوی فصدش حکیم
دید چو فصاد ترازوش کرد * رشته جان بستۀ بازوش کرد
نشته آردش استاد کار * بر سر خونریز چو مژگان یار
چون سرنشتر رگ او برگشود * شعله نمایان شد و برخاست دود
لیک از انجا که ز عین و داد * هست میان دل و جان اتحاد
بود دران واقعه بر تعجب * بر طرف بادیه مجنون بتب
در تب غم صبر و تسلیش نه * آگهی از تب لیلیش نه
ناگه از اشباه دویی گشت فرد * نشتر عشق سرگ باز کرد
شد چو نویسنده لوح آن قلم * صورت لیلی همه جا شد رقم
(۴۷) و برین وزنست مثنوی الهی بقول والاجذاب

داکتر اسپونگر میگوید میر الهی ابن حجة الدین سعدآبادی -
 (سعدآباد قریب همدانست) او بوقت تقی اوحدی بوده و نیز یار
 محمد جان قدسی - سنه وفات (۱۰۶۰) یا (۱۰۶۴) - غنی
 کشمیری تاریخ او چنین یافته * ع * برد الهی ز جهان گوی سخن *
 مثنوی دارد بوزن مخزن در مدح شاهجهان - اولش اینکه * شعر *
 بسم الله الرحمن الرحيم * قافله سالار کلام حکیم
 در تذکره سرخوش مذکور است که میر الهی در اواخر عهد جهانگیر
 از ولایت همدان بهند آمده شاعر نازکمزاج و خوشخیال بوده نام
 الهی تخلص خود کرده انتهى *

(۴۸) و برین وزنست مثنوی ادهم - سرخوش نوشته
 ابراهیم ادهم سید عالی نسب صفوی نژاد است در زمان شاهجهان
 پادشاه بهند آمده دیوانه مشرب بوده طبعش بطور ایهام میل تمام
 داشت انتهى ملخصا - کیفیت دیوانه مشربی ادهم در تذکره
 سرخوش و ریاض الشعرا مقصدا مرقومست - در فهرست کتابخانه
 اوده نوشته که میرزا ابراهیم ادهم در سنه (۱۰۶۰) مرد یا کشته شد -
 مثنوی دارد بوزن مخزن که مطلعش اینست * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * راه حدیث است بسوی قدیم
 ناتمام نسخه که در کتابخانه اشیانک سوسیپتی کلکته هست
 دران - راه حدوث - بنظر فقیر آمده - و آنچه در فهرست کتابخانه
 اوده نام این مثنوی رفیق السالکین نوشته سهواست - و در آسمان

آسمان اول (۱۴۸) مثنوی غافل و فدایی

سیم حال رفیق السالکین او می آید *

(۴۹) و برین وزنست مثنوی غافل - محمد طاهر نصرآبادی

گفته که غافلا محمد تقی نام داشت گویا^(۱) از طالقانست در معنی سنجی
ترازوی انصاف در کف داشت درد سخنش بحدّ بود که از
استماع معنی لطیف حالتی او را دست میداد حقا که در سلسله
موزونان بسوز و درد او کم دیدیم هیچگاه بے سوز و محبتی نبود -
در زمان شاه عباس ثانی فوت شد - شعورش اینست از مثنوی
بسکه جهان تیرگی اندود شد * آب در آینه گل آلود شد
تخم درین خاک میفشان دلیر * دانه بدھقان کشد از خوشه تیر
(۵۰) و برین وزنست مثنوی فدایی در تذکره نصرآبادی

مرقومست که محمود بیگ فدایی تخلص از ایل تکلو و ساکن طهرانست
مدّتی قبل ازین از قید علایق نجات یافته در لباس فقر درآمد -
خویشان و اقربا که عداوت طبیعی ایشانست در لباس مهربانی
آن بیچاره را از جامه آرام عریان ساختند و باصفهان آمده در خدمت
اغورلوخان بود - درین سال فوت شد شعورش اینست * مثنوی *
بسکه شده خاک پسندیده اش * قالب خشتی شده هر دیده اش
در سرش از حسرت گل شور بود * هر دو لبش چرن دو لب گور بود
آینه اش گشت چو خشت لحد * دیده درو صورت هر نیک و بد
(۵۱) و برین وزنست مثنوی مولانا غیاث سبزواری -

(۱) گویا. بجای گویند درین تذکره بسیار مستعمل است || (۲) در نسخه تکلو



آسان اول

(۱۴۹) مظهر الانوار و مثنوی غیاث و صفا

در ریاض الشعرا آورده که مولانا غیاث سبزواری فاضل و طبیب بوده
تتبع مخزن الاسرار کرده است انتهى *

(۵۲) و برین وزنست مظهر الانوار هاشمی بخاری -

در آتشکده آمده که هاشمی از سادات عالیمقدار و شیخ الاسلام
بخارا ست آخر الامر سفر حجاز کرده در مدینه مظهره بجنت
خرامیده - گویند مثنوی مظهر الانوار در برابر مخزن الاسرار شیخ
نظامی گفته اما بنظر نرسیده انتهى *

(۵۳) و برین وزنست مثنوی صفا - میرزا طاهر نصرآبادی

گوید - مولانا محمد باقر نایینی در حدیث سن از جمیع علوم
بهره برده و زنگ تعلقات را از مرآت خاطر سترده صفات اوی بیانی
نیست - در اوایل جوانی یکسال قبل ازین فوت شد و دل فقیر را
قرین هزار گونه محنت ساخته - صفا تخلص داشت شعرش اینست
بسم الله الرحمن الرحیم * هست عصای ره امید و بیم
این چه عصائیست که در دست ما * آید ازو کار دل و چشم و پا
ای همه معدوم و تو اصل وجود * وی همه محتاج و تویی عین جود
چون قلمت مد زمان می کشید * نقطه خورشید و مه آمد پدید
در ره توجنبش پنج و چهار * گرم عنان ز ابلق لیل و نهار
(۵۴) و برین وزنست مثنوی ملا صبحی در تذکره طاهر

نصرآبادی نوشته که بیرم بیگ صبحی تخلص تویی سرکانیست و از
کدخدایان معتبر آن ولایتست و در کمال مردمی و آدمیت بود -

آسمان اول (۱۵۰) مثنوی صبحی و شریف و فایز

دلیلش آنکه گوهر صدفِ فضیلت و آدمیتِ آخوند کمال است -
مدتی در اصفهان از شاگردانِ خلفِ علامی آقا حسین بود - توفیقِ
زیارتِ کعبه یافته - الحال مسموع شد که از مجلسیانِ عالیجاه حسین
علیخان حاکم کرمانشاهانست - مجملًا ملاً صبحی خوش طبعیت
بوده و لطیف سخن شعرش اینست * مثنوی *

ای که چو نی از نفسِ زنده * اینهمه آوازه چه افکنده
تا نفسِ میکشی ای سست پی * جای تو خالیست چو آوازی
(۵۵) و برین وزنست مثنوی ملاً شریف طاهر نصرآبادی
گفته که ملاً محمد شریف از قریه درنوسفادران من اعمالِ
اصفهانست از اقربا و شاگردانِ ملاً عبدالحی ست - مثنوی
در بحر مخزن الاسرار گفته چند بیت از نوشته شد * شعر *

کرد ز راندود جواهر نشان * طوق مه و منطقه کهکشانشان
شیشه دل را می خونابه داد * بیرق اسلام بسبابه داد
کوه بدل بست که راز بست این * شعله بجان ریخت که ناز بست این
بار غمش در دل و در دیده اشک * کوه در انبانه و دریا بمشک

(۵۶) و برین وزنست مثنوی فایز - نصرآبادی نوشته که
میرزا علاءالدین محمد از جانبِ والده صبیحه زاده شاه عباس ماضی
و از جانبِ پدر خلفِ میرزا رفیع صدر ممالک خاصه که از اعظم
ساداتِ شهرستان من اعمالِ اصفهانست - میرزا صایب تخلص فایز
بایشان دادند - در ترتیب نظم نهایت قابلیت داشت - مثنوی

گفته و این چند بیت از انست

* شعر *

ریخته از ششپر هیبت شکوه * مورچه زلزله در مغز کوه
عزم جهانگیریش ارم زند * هردو جهان چون مژه برهم زند
سکه بنام تو زند آسمان * بر زر خورشید که گردد روان
دوش یلنرا سپر پرشکوه * مهر درخشان زبر پشت کوه
(۵۷) و برین وزنست مثنوی طاهر وحید میر غلام علی آزاد

بلغرامی در سرو آزاد نوشته که میرزا محمد طاهر وحید قزوینی یگانه
عصر بود و در فنون علوم و نظم و نثر گرو از همعصران می برد - الحق
در ایجاد مضامین تازه و ابداع مدعا مثل بے نظیر افتاده و آنقدر
در شیزگان معانی که از صلب طبیعتش زاده دیگر حرف آفرینانرا
دست بهم داده - ابتدای حال بتحریر دفتر از دفاتر توجیه نویسی
شاه عباس ثانی صفوی که در سنه اثنین و خمسین و الف
(۱۰۵۲) بر تخت فرمانروائی برآمد مامور بود - رفته رفته
بمجلس نویسی شاه که عبارت از وقایع نگاری کل باشد سر بلند
گردید - و در عهد شاه سلیمان که در سنه سبع و سبعین و الف
(۱۰۷۷) بر مسند دارائی نشست نیز چندگاه دران کار مستقل
بود و بکمال تقرب اختصاص داشت - آخر الامر بوالا پایه وزارت
متصاعد گشت - و در آغاز عهد سلطان حسین میرزا که در سنه
خمس و مایه و الف (۱۱۰۵) جلوس نمود مورد عتاب گردید -
تا آنکه از کدورت هستی وارست و رخت سفر ازین عبرتکده بعالم دیگر

بست - چند مثنوی دارد - یکی مقابل مخزن اسرار مطلعش اینست
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * هست نهال ز ریاض قدیم
 در صفت تیغ * شعر *

بسکه بود تیزی تیغش رسا * لفظ توان کرد ز معنی جدا
 (۵۸) و برین وزنست مثنوی و الهی قمی در ریاض الشعرا
 نوشته میر و الهی قمی از استادان فصیح زبان و شعرای شیرین بیانست
 اشعار نمکین و افکار رنگین دارد - موسیقی را خوب ورزیده بود دران فن
 تصانیف درست کرده - در سنه (۱۱۰۶) در عرصه حیات بوده انتهى
 و نیز در آنشکده ذکر او آمده - در یکتا بیاض کتابخانه اشیا نیک سوسیته
 کلکته دو مثنوی او دیده شد - یکی بوزن مخزن این اشعار از انجاست
 بابل خوش نغمه بستان جود * دفتر گلزار سخاوت گشود
 گفت که جمعه ز دیار یمسن * بار ببستند بعزم ختن
 جمله ز شهر از پی سود آمدند * بر در دروازه فرود آمدند
 عارضشان مطلع انوار بود * قلب همه مخزن اسرار بود
 مهر چو شب رو بعدم باز کرد * قافله هم عزم ره آغاز کرد
 رفت بهر سوی دران دشت تار * مردم آن قافله بیچان چو مار
 مشعلی از دور بران کاروان * مهر صفت در دل شب شد عیان
 بر اثر روشنیش تافتند * راه بسر منزل جان یافتند
 مرقده آمد بنظر آشکار * بام و درش لعل و زبرجد نگار
 زنده دل بود درین کاروان * مرد جهان دیده شیرین زبان

رفت بآن مرقد و الامقام * داده بآداب کریمان سلام
گفت که این مقبره خوش بامفاست * راستی این جای ددام اولیاست
عارف از دور دران انجمن * گفت بآن طوطی شکرشکن
مرقد سلطان سخا حاتمست * پای چراغ همه عالمست
(۵۹) و برین وزفست مثنوی واله هروی - نام او درویش
حسین تخلص واله - اما داغستانی و الهی هروی بیدانوشته و گفته
که او در عهد سلطان حسین مرزا بایقرا بوده - انتهای چند مثنوی
دارد صاحب بهار عجم از مثنوی مخزن او این شعر که در حمد
باری تعالی واقعست آورده * بیت *

خنده طراز لب گلهای باغ * دیده گشای دل عاشق ز داغ
(۶۰) و برین وزنست مثنوی سنجرکاشی - در ریاض الشعرا
و آتشکده نام او میر محمد هاشم خلف میر حیدر معنائی
کاشی نوشته - غلام علی آزاد بلگرامی در سرو آزاد آورده که سخنش
هموار است و گهرش آبدار - دیوانش بنظر امعان درآمد غزل و قصیده
و مثنوی یک رتبه دارد - در سلك ملازمان اکبر پادشاه انتظام
داشت - در اواخر عهد اکبری جانب بیجاپور حرکت کرد و در
ظل عیایت ابراهیم عادلشاه قرار گرفت - در ایام اقامت بیجاپور
فرمان طلب شاه عباس ماضی باخلعت فاخره بدام او صدوریافت -
اما پیش از وصول فرمان منشور اجل نامزد او گردید و این صورت

آستان اول (۱۵۴) میرزا فصیحی و میرزا باقر داماد

در سنه احدى و عشرين و الف (۱۰۲۱) رو داد * مصرع *

افکند پادشاه سخن چتر سنجري

تاریخ است - مورخ دو عدد زاید را بحسن تعبیه افکند تم کلامه - در

بهار عجم این شعر از مرقومست * بیت *

شمع چو در جلوه به بیند قدش * خیزد و تقدیم دهد بر خودش

(۶۱) و برین وزنست مثنوی 'میرزا فصیحی' هروی -

در مرآة العالم نوشته که میرزا فصیحی هروی انصاری در زمان

شاه عباس ماضی خطاب ملک الشعرائی داشت و شاه انجم سپاه

در احترام و اعزاز آن فصیح نکته طراز بغایت میکوشید انتهای - میرزا

جلال اسیر که از شاگردان ارست میگردد * بیت *

آنانکه مست فیض بهار اند چون اسیر * ته جرعه ز جام فصیحی کشیده اند

دیوان وی که در کتابخانه اشیا تلک سوسیتهی کلکته است دران دو

مثنوی از دیده شد یک بوزن مخزن که در ستایش سید محمد امین

گفته آغاز آن * بیت *

بدر شرف مهر صفاهان سپهر * نسخه نقش قدم ماه و مهر

بوسه بهای کف پایش جهان * غاشیه بردوش درش آسمان

یکه نشین صف دین مبین * قباله اسلام محمد امین

(۶۲) و برین وزنست مطلع الانوار میرزا باقر داماد اشراق

تخلص - در ریاض الشعرا آورده که میر محمد باقر داماد اشراق

قدوة فضایی عالیمقدار و زنده حکمای روزگار بوده ویرا ثالث

المعلّیّن گویند - تصانیفِ عالیّه اش مدارِ علیّه فضایی نامدار و حکمای و الامّقدار - از فوطِ شہوت محتاج بتفصیل نیست - مجملہ جناب میر ثمره شجره و جود مسعود میر شمس الدین الشہیر بداماد است یعنی داماد مجتہد شیخ علی عبدالعال است - جناب میر مدّتها در خراسان و عراق در خدمت دانشمندان مشغول تحصیلِ علوم شد - در تصفیّہ باطن و تزکیّہ نفس ریاضاتِ عظیمہ کشیدہ - مشہور است کہ چہل سال پہلو بر بستر نگذاشته - در عہد شاہ صفی باتفاق بزیارتِ عتباتِ عالیات رفته در نجف اشرف لباسِ عاریت را انداختہ در جوارِ آن امام البشر آسود - ملا عبد اللہ امانی تاریخِ فوتِ آن قدوة الفضلا را چنین یافته *

* ع *

عروسِ علم و دین را مرده داماد (۱۰۴۶)

حضرت میر در انشای شعر طبع بقوت و قدرت داشته اشراق تخلص میفرماید انتہی - در بہارِ عجم این - دو شعر از ان مثنوی آورده - در توحید گوید

* بیت *

در شرف در صدفِ دل نہاد * در افق بر کمرِ گل نہاد

سرمہ دہ چشمِ عدم از رجود * نور دہ جبہ چرخ از سجود

(۶۳) و برین وزنست مثنوی میرزا جلال اسیر شہرستانی

اصفہانی - در سرو آزاد نوشتہ کہ میرزا جلال اسیر ابنِ مرزا مومن شاعر ادبند است و موجد اندازہای دلپسند - اسیر اگرچہ تلمیذ فصیحی ہر ویست اما با میرزا صایب اعتقاد تمام دارد و مکرر

نغمه ستایش می سنجد و جای میگیرد * شعر *
 با وجود آنکه استادم فصیحی بوده است مصرع صائب تواند یک کتاب من شود
 میرزا از اجله سادات شهرستان اصفهانست و بمصاهرت شاه عباس
 ماغی ممتاز زمان - اما با گردش جام شراب و شرب مدام آنقدر
 خوگر شد که در عین جوانی بر بستر ناتوانی افتاد و در سنه تسع
 و اربعین و الف (۱۰۴۹) غبار هستی بباد فنا داد انتهی - و آله
 داغستانی گوید که چون اکثر سرمست باده ارغوانی بود و دران
 حال شعر میگفت عرایس بعضی ابیاتش از لباس معنی عور مانده
 اما اشعار خوش بسیار خوبست انتهی ملخصا - در کلیات او که
 در کتابخانه فقیر است چند مریخ مثنوی بنظر آمده یک بوزن
 مخزن اولش اینکه * بیت *

خسرو در بادل غفران پناه * مرشد جم مرتبه خلد انتباه

(۹۱۴) و برین وزنست مثنوی میریحیی کاشی - داغستانی

گوید که میریحیی بعضی ویرا کاشی و بعضی قمی دانسته اند انتهی -
 میرزا طاهر نصرآبادی قاضی یحیی کاشی و میریحیی قمی دو شخص
 نوشته - صاحب بهار عجم بیشتر یحیی کاشی و بعضی جا میریحیی
 شیرازی ثبت نموده - و آزاد بلگرامی در خزانه عامره چنین
 تحقیق کرده که میریحیی کاشی شیرازی الاصل بود پدرش در کاشان
 طرح توطن انداخت لکن با کشیان بسیار بد بود مذمت اینها
 بسیار کرده در مثنوی که در دم اکوی گفته میگیرد * شعر *

پدرم این خطا بعرفان کرد * که ز شیراز جا بکاشان کرد
در عهد شاهجهان از ولایت بهند آمد و در سلک ننگستران پادشاهی
منخرط گردید و چون قلعه ارک شاهجهانآباد با سایر عمارات بصرف
مبلغ شصت لک روپیه در سنه ثمان و خمسين و الف (۱۰۵۸)
انجام گرفت میر یحیی شاعر تاریخ بر آورد * ع *

شد شاهجهانآباد از شاهجهان آباد
و پنجهزار روپیه از پادشاه صله یافت - میر روزگار بکام میگذرانید تا آنکه
در شاهجهانآباد سنه اربع و ستین و الف (۱۰۶۴) طومار عمر را
بأنجام رسانید - این مصرع تاریخ وفات اوست * ع *
احیاء سخن چو کرد یحیی جان داد

مخفی نماند که همزه که بعد الف می آید مورخان فرس بخلاف
عرب اکثر او را بجای الف در تاریخ حساب میکنند و گاهی حساب
نمیکنند زیرا که شکل از اشکال حروف تهجی ندارد - و در تاریخ
میر یحیی مورخ همزه احیاء را محسوب نساخته انتهی - و سرخوش
نوشته که این بیت را با آن تاریخ بر لوح مزارش نوشته اند * شعر *
ای که از دشواری راه فنا ترسی متوسس
بسکه آسانست این ره میتوان خوابیده رفت

در بهار عجم این چند شعرا زو منقولست در صفت باغ * بیت *
بلبل خوشخوان چو رآهنگ زد * بر دل مستان چمن چنگ زد
شعله صفت لاله زجا جست تیز * گشت بفرغانه طلاقه ریز

در صفت تاریکی شب * بیت *

یک قلم از تیرگی شب جهان * پرز سیاهی شده چون خبر دان

در صفت زن حیاله * بیت *

دهرز مکرش دل پرناله * هرسر مریش دله محتاله

در بیان مسافری گفته * بیت *

داشت دران بلده یکم خانه خواه * بر درش افکند ز خود گرد راه

(۶۵) و برین وزنست مثنوی اشرف ماژند رانی - در

سرو آزاد آورده که ملا محمد سعید اشرف پسر ملا صالح ماژند رانیست

و صبیحه زاده ملا محمد تقی مجلسی - فاضل صاحب جودت بود و

شاعر و الا قدرت - طبع چالاکش معانی تازه بهم میرساند و عجایب

گلها در دامن سامعه می افشاند - در آغاز جلوس خلد مکانی بهند

رسید و بملازمت سلطانی استسعاد یافت و بتعلیم زیب الذسابیگم

خلف پادشاه مقرر گردید مدتی باین عنوان بسر برد - آخر حب الوطن

مستولی گشت و قصیده در مدح زیب الذسابیگم مشتمل بر

درخواست رخصت بنظم آورد - و در سنه ثلث و ثمانین و الف

(۱۰۸۳) باصفهان معارفت نمود - و گرت دیگر قاید روزگار زمام او را

جانب هند کشید و در عظیم آباد با شاهزاده عظیم آشان بسر می برد -

شاهزاده خیلی طرف مراعات او نگاه میداشت و بنا بر کبر سن در

مجلس خود حکم نشستن کرده بود - ملا در پایان عمر اراده بیت الله

کرد و خواست که از راه بنگاله در چهار نشسته عازم منزل مقصود

آسمان اول (۱۵۹) خفاف - شعيب - صادق

شود در شهر مرنگیر از توابع پتنه سزاول اجل در رسيد و اورا بعالم ديگر رسانيد - قبر ملا در انجا مشهور است - اولاد او در بنگاله مي باشند - ديوان ملا محمد سعيد اشرف بمطالعه در آمد انواع شعر قصيده و غزل و مثنوي و قطعه و غيره دارد و همه جا حرف بقدرت ميزند انتهي - در بهار عجم اين شعر ازو منقولست * بيت *
گشته يلي زن همه بر بانگ ني * همچو زنان يله از بهر مي
(۹۶) و برين وزنست مثنوي خفاف - حال او معلوم نشده - در نوادر المصادر اين بيت ازو آورده * شعر *

تا بكي از عجب گرازيدنت * در نظر خویش بر ازيدنت
(۹۷) و برين وزنست مثنوي ابوشعيب - حال او نيز معلوم نشده - غالبا اين غير ابوشعيب هروي باشد كه معاصر رودكي بوده - اين شعر در نوادر المصادر ازو آورده * شعر *

افشرد خون دل از چشم او * رنخته پالون مژگان فرو
(۹۸) و برين وزنست مثنوي صادق - در رباع الشعرا نوشته كه آقا صادق تفرشي از شاگردان حكيم رباني مولانا محمد صادق اردستانيست بسيار بشعور و لطافت طبعست و در شعر صاحب مذاق خوشيست - باشعار مولوي جامي بسيار مانوسست و خود مثنويها گفته بيشتر بطور مثنوي شيخ بهايي - و اقسام ديگر شعر كمتر ميگويد - شنیده شد كه الحال در حيات و در تفرش ميگذراند انتهي -
آذر اصفهاني در ذكر معاصرين خودش نوشته كه محمد صادق

سیدے والانزاد و عالی پاك اعتقاد قطع نظر از کمالات در مراتب نظم
و نثر کمال مهارت داشته *ع* از کوزه همان برون تراود که دروست *
و گاهی اشعار عاشقانه بصفحه خاطر می نگاشت و بگفتن مثنوی
بیشتر مایل بوده و باسم تخلص میکرده و غزل و رباعی نیز می گفته -
صحبتش مکرر اتفاق افتاده و کمال شفقت از او دیده - این چند بیت
از مثنوی اوست * شعر *

نه بفرازنده این نه سپهر * نه بفروزنده این ماه و مهر
کار بدنیا و بعقبام نیست * غیر خدا هیچ تمنّا نیست
گرچه زبون فلک قوسیم * من نه ابوالقاسم فردوسیم
شاعری و شعر نه کار منست * شعرو روشی نه شعار منست
این دوسه بیت که تقاضای حال * پرده بر افکنده ز روی مقال
شعر نه شعرای یمان نیست این * ثانی ترکیب مثنایست این
بارقه طور تجلیست این * شعشعه ناقة لیلیست این

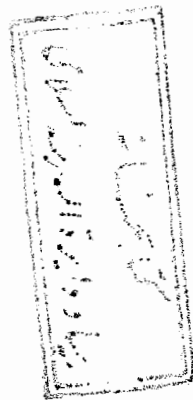
(۶۹) و برین وزنست مثنوی لایق - غلام علی آزاد بلگرامی

در سر آزاد بذکر میر عبدالجلیل بلگرامی آورده که میر محمد مراد
متخلص بلایق جونپوری که در عنفوان جوانی بشوق ملاقات میرزا صایب
پیاده از هند بصفاهان رفت و روزگاری بخدمت میرزا بسر برده
بهند بازگشت - و از پیشگاه خلد مکان مدتی بسوانه نگاری دارالسلطنه
لاهور سرافرازی داشت با علامه مرحوم (یعنی میر عبدالجلیل)
بسیار مرتبط بود و باشاره ایشان خمسہ در سلک نظم کشید - چهار

کتاب از خسته او بنظر راقم الحروف رسیده - در خاتمه مثنوی
مقابل مخزن اسرار تصریح بتکلیف علامه مرحوم میکند و زبان
بستایش والا میگشاید که * شعر *

راقم این نامه معنی سواد * محو سخن بنده محمد مراد
بود شبیه انجمن آرای فکر * داشت سرے گرم ز سودای فکر
یافته از قید تعلق خلاص * خامه بکف منتظر فیض خاص
از درم القصه درآمد درون * اهل سخن را بسخن رهنمون
نشسته سر جوش خمستان هوش * از پی تحقیق سخن چشم و گوش
صورت از گشته بمعنی دلیل * سید علامه عبدالجلیل
کرد بموزنی طبع سلیم * طالب خویشم چو کلام کلیم
میدهد از لفظ بمعنی پیام * زودتر از نکبت گل با مشام
می برد از طرز بمطلب سراغ * گرمتر از نشئه می با دماغ
دید که فکر سخن پیشه است * دل گرو صورت اندیشه است
گفت سخن ساده و پرکار به * تاب کش سبحة و زنار به
بس بود از بهر سخنور کرا ؟ * معنی بیگانه لفظ آشنا
گفتن او فکر مرا تازه کرد * روی سخن را بنفس غازه کرد
شد ز پریشان دل جاسوه گر * خیال معانی ز پی یکدگر
خامه بتحریر گرو ساختم * نقش دلاویز بهر داختم
از مدد باطنی گنجوی * طرز سخن یافت ز فکر نوبی
(۷۰) و برین وز نست مطمحن الانظار حزین - احوال او

در ریاض الشعرا و خزانه عامره و تذکره المعاصرین که خودش نوشته
مفصلاً مرقومست - خلاصه اینکه شیخ محمد علی حزین اصفهانی
که بعلم عقلي موصوف - و در سخنوری و شاعری معروفست
سلسله نسبش بهجده واسطه بشیخ زاهد گیلانی مرشد شیخ صفی الدین
اردبیلی که جد سلاطین صفویه است منتهی میشود - تولد شیخ
در ماه ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و سه (۱۱۰۳) در اصفهان
واقع شده - و او شاگرد محمد مسیح فسایی و او شاگرد آقا حسین
خوانساریست در ابتدای حال پا در سیاحت ایران دیار گذاشته
اکثر بلاد خراسان و دارالمرز و عراق و فارس و آذربایجان را سیر کرد -
و از فضایل دهر اکتساب علوم نمود - و با شعرای معاصرین صحبت
داشت - و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه (۱۱۴۳) سفر حجاز اختیار
کرد - و هنگام معاودت گذارش بر بلده لار افتاد - دران بلده از آشوب
زمانه که بسبب نادرشاه بوده توقف نتوانست کرد بالضروره خود را
بساحل عمان رسانید و از آنجا به بغداد فارس آمد - و از آنجا آبخورش
بکرمان کشید - و بعد چنده وارد هندوستان گشته - و اله داغستانی
گرفت که تا حالت التحریر در شاهجهانآباد تشریف دارد - پادشاه و
امرا و سایر ناس کمال محبت و مراعات نسبت بوی مرعی میدادند
لیکن از آنجا که مروت جبلی و انصاف ذاتی حضرت شیخست
عموم اهل این دیار را از پادشاه و امرا و غیره هجوهای رکیک که
لایق شان شیخ نبود نموده - هر چند او را ازین ادای زشت منع کردم



آسمان اول (۱۹۳) شیخ علی حزیں

نایدہ نبخشید - و تا حال درکار است - لابد پاسِ نملکِ پادشاه و حقِ صحبتِ امرا و آشنایان بے گناه گریبانگیر شده - ترکِ آشنایی و ملاقاتِ آن بزرگوار نموده این دیدہ را نادیدہ انگاشتم - آفرین بخلقِ کریم و کرمِ عمیم این بزرگان کہ با کمالِ قدرت در صددِ انتقام بر نیامده بیشتر از پیشتر در رعایتِ احوالش خود را معاف نمیدارند - اینمعنی زیادہ موجبِ خجلتِ عقلای ایران کہ درین دیار بدای غریب گرفتار اند میشود

* شعر *

هرکہ پا کج میگذارد ما دلِ خود میخوریم

شیشہ ناموسِ عالم در بغل داریم ما

القصہ بعضی از غیوران این مملکت کمرِ انتقام بسته تیغِ هجایری کشیده در نظرِ اربابِ خرد خفیفش کرد - از جمله سراج الدین علی خان آرزو کہ از شعرای این شهر است و در فضیلت و سخنوری گوی از میدانِ همگان میریاید اشعارِ غلط بسیار از دیوانِ شیخ برآورده رسالہ مسمی بہ تنبیہ الغافلین نوشته و ابیاتِ مذکور را یک یک ذکر کرده و تعرضات نموده انتہی آزاد بلگرامی هم کہ از همصحبانِ اوست گفته کہ عمدۃ الملک امیرخان متخلص بانجام سیورغالی سیر حاصل برای شیخ از فردوس آرامگاه محمدشاه گرفته داد - و بآن مادہ توکل فارغبال آسوده حال در دہلی میگذرانید - قضا را شیخ اہل ہند را ہجو کرد از انجملہ است این بیت

* بیت *

نسبِ سیرت نیست تمنای مردمی

از دیوالخ هندی که انسان نداشته است

شعراي شاهجهادآباد بشور آمده متصدّي جواب شدند - شيخ اقامت
دهلي بے لطف دیده باکبرآباد قدم رنجه کرد و از انجا بارادۃ بنگاله
بینارس پس بعظیم آباد پتنه شتافت - و نسخ عزیمت بنگاله نموده
بینارس عود کرده آن شهر را دلهاد توطّن ساخت - الحال در انجا
عاقبت خانۀ ترتیب داده چشم بر راه داعی حق است انتہی -
در مفتاح التواریخ نوشته که در بنارس قبرے از برای خود ساخته
انتظار اجل موعود میکشید و اکثر بر زبانش میگذاشت که اینقدر
دیر چراست انتہی تا آنکہ در سنۀ یکہزار و یکصد و ہشتاد (۱۱۸۰)
راہی منزل فنا گردید - و در همان قبر مدفون گشتہ - شخصے این
تاریخ بتعمیہ گفتہ

* بیت *

تہی گشت ہیہات روی زمین * ز شیخ محمد علی حزیں
در مجموعہ مثنویات شیخ کہ در کتابخانہ دہلي و اشیاٹک سوسیٹی
کلکتہ بنظر فقیر رسیدہ از ہر یکے ورقے چند بیش نیست چنانچہ
ازین نسخہ ہمیں دیباچہ دو ورق است در حمد و نعت - ظاہرا بعضہ
صورت اتمام نیافتہ باشد - شعر اول مطمح الانظار

* بیت *

ای دل افسردہ خروشت کجاست * خامشی از زمزمہ جوش کجاست
(۷۱) و برین وزنست مثنوی حکیم قانّی - او ابوالفضایل
میرزا حبیب اللہ شیرازی متخلص بقانّی خلف میرزا ابوالحسن
گلشن تخلص - حکیم قانّی کہ در پسینان اعجوبہ رزرگار است و بعد

از علی حزیں شاعرے باین جلالت شان از ایران برخاسته بنای
وسیع الفضای هنر را بارگان اربعه زبانهای چارگانه فارسی و عربی و
ترکی و فرانسوی استوار نموده و بهر یکی از زبانهای دیگر هم بجای رسیده
که اگر بتغییر صورت و لباس رفع شبهه و التباس نمیشد کس واقف
ازان نمیکشت که گوینده پارسی است یا پارسی عربیست یا ترکی -
و از آنجا که او بنیان بیانرا بر وضع خوش و روش تازه نهاده از پیشگاه
ابوالنصر فتحعلی شاه مجتهد الشعر لقب یافته - و چون در قصاید
خاقانی ثانی بوده پادشاه جمجاه ماضی محمد شاه غازی اورا
حسن العجم خوانده - و انعام و اکرام شاه و شاهزاده آناناً نسبت
باو می افزود تا آنکه در سال (۱۲۷۰) پدرو جهان فانی نمود و عالم را
حزین و حسرت آگین فرمود - اینست نبدی از احوال حکیم که در
اول کلیات او (که در بمبی در سنه ۱۲۷۷ بطبع آمده) مفصلاً
مرقومست - موجز مثنوی در بیان قصه صحبت بانوی و سرا و
بر او بوزن مخزن گفته - اوایل آن اینکه

* شعر *

بانوی شه قبله اهل حرم * گلبن رضوان گل باغ ارم

مهر فلک شیفته چهر او * زهره و مه مشتري مهر او

راهزن زهره دو هاروت او * لعل جگر خون ز دو یاقوت او

* شعر *

در آخر گوید

ای دل از معنی هر قصه * کوش که باره بدی حصه

قصدم ازین قصه نبد یکسر * صحبت بانوی و سرا و بره

آسمان اول (۱۶۹) مثنوی درد و داغ غالب

بانو روحست و سرا روزگار * بره همان سیرت ناسازگار
جا چو کند سیرت بد در بدن * روح گریزد بضورت ز تن
کوش که از سیرت بد واره‌ی * تا بسرای ابدی پا نهی
هرکه بجان سیرت بد ترک کرد * صحبت نیکان جهان درک کرد

(۷۲) و برین وزنست مثنوی درد و داغ غالب - نام

او اسدالله خان - تخلص غالب - او خودش گفته * بیت *
غالب نام آورم نام و نشانم می‌رس * هم اسداللهم و هم اسداللهیم
عرف میرزا نوشه - اکبرآبادی المولد دهلوی المسکن - شاگرد میرزا
عبدالصمد اصفهانی که پیشتر هر مزد نام داشته - قوت طبع و قدرت
سخنگذاری نظماً و نثراً مرا و را مسلمست بلکه بیشتر نثر او دل‌پایتر -
لیکن حال سخن‌دانی او سیما کیفیت قاطع برهان او که پستر
درفش‌کاوینی خطابش کرده و همچنین جوهر تیغ‌تیز او از مطالعه
جوابهای آن خصوصاً مؤید برهان و شمشیرتیزتر بر تماشاخانه سخن
حالیست - در لارنس گزیت میرتبه مطبوعه ۲۷ فبروری
سنه ۱۸۹۷ ع نوشته عمر او تخمیناً هشتاد و دو سال بوده است -
مولوی عبدالحکیم جوش تخلص مدرّس اسکول میرتبه تاریخ وفات او
که در سنه * ع * یک‌هزار و دویست و هشتاد و پنج * واقع شده چنین یافته
* ع *
اما شمس‌الملک مظفرالدین حیدرخان بهادر مظفر جنگ فرماید
* شعر * سال میلاد اوست لفظ - غریب * سال فوتش - بمرد غالب آه *

آسان اول (۱۹۷) رنگ و بو و تاج سخن

پس عمر هفتاد و سه باشد - آغاز این مثنوی (که پنج ورقه بیش نیست و در کلیات او بطبع آمده) اینک * بیت *

بے ثمرے بزرگري پيشه داشت * در دل صحرای جنون ريشه داشت
آنچه از اعتراض و اصلاح برین شعر * خوک شد آه واقع شده
در مؤید برهان صفحه (۴۴۲) مرقوم گشته فلانکره *

(۷۳) و هم برین وزنست مثنوی رنگ و بوي او - که

همین چار ورقست - اولش اینک * بیت *

بود جوان دولتی از خسروان * غازه کش عارض هندوستان

(۷۴) و هم برین وزنست مثنوی یک ورقه او - که در

تهنیت عید الفطر بابوظفر بهادر شه نوشته - ابتدایش اینک * بیت *

باز بر آنم که بدیدای راز * از اثر ناطقه بندم طراز

(۷۵) و هم برین وزنست دیگر مثنوی یک ورقه او - که در

تهنیت عید بولیعهده فتح ملک رقم کرده - سرآغاز اینست * بیت *

منکه درین دایره لاجورد * کرده ام از حکم ازل آبخورد

قایمه بلهجه قدما - الفاظ و تراکیب متقدمان در کلامش بسیار

یافت میشود - هرچه دلش خوش میکند میزدیسد قبیح بود یا

فصیح - در پایان این مثنوی گفته * بیت *

گرچه به از نظم نظامیست این * مدح مخوان خط غلامیست این

(۷۶) و برین وزنست مثنوی تاج سخن از وحید العصر

مخدومی والا جناب مولوی محمد عبدالرؤف متخلص بوحید

دام افاضته که امروز درین شهر بزم سخنوری ازو منور است -
و در نثرو نظم کم همتا - این مثنوی تقریباً چار صد ابیاتست در
موعظت - اما هنوز پیرایه اتمام نیافته - بیت‌چند از اوایل آن اینست
بسم الله الرحمن الرحيم * تاج سخن راست چو دریتیم
تاج سخن چیست ثنای خدای * کوست بجا نه بگه و نه بجای
جان بتن آمی حکیم و کریم * بے تن و جان پای رؤف و رحیم
آنکه بود معنی لفظ قدم * آنکه برآورد وجود از عدم
آنکه بود واجب یکتا بذات * مظهر او آینه ممکنات
واحد مطلق احد بے نشان * قادر برحق صمد مهربان
هفت زمین هفت فلک آفرین * جن و بشر حور و ملک آفرین
اوست که این بزم جهان آفرید * تا بچه فر و بچه شان آفرید
از پی این بزمگه پُرسور * کرد مه و مهر قنادیل نور
کرد درین بزم ز حکمت بها * مروحہ جنبان نسیم و صبا
و هم او فرماید بر عنوان رساله تحفة الحاج

بسم الله الرحمن الرحيم * کعبه جان و دل اهل نعیم

(۷۷) و برین وزنست مثنوی مشرق الانوار - مولوی

عبدالرحیم گورکھپوری تمنا تخلص عرف عام دهري صاحب
فرهنگي دبستان که بعد از تحصیل علوم رسمیّه و فنون حکمیّه نزیل
کلکته شده درسنه (۱۲۷۳) رحلت کرده - بفارسی نیکومهارت داشته -
بزبان انگریزی کتابی نظم در پند و اندرز محتوی بر شصت و چار

آسمان اول (۱۴۹) مشرق الانوار و چاره بیمار

حکایتست که بنام گیز فیصل شهرت دارد حکایت اولینش را تمنا
بفارسی بوزن مخزن نظم کرده و شاگرد رشید او والاجذاب مولوی
عبیدالله عبیدی تخلص که از بزرگ شاعران میدنی پور و مدرس
مدرسۀ محسنیۀ می باشد در پی اتمام آن گشته - و نام او
مشرق الانوار کرده - سه بیت اولش از کلام عبیدی * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست علاج از پی قلب سقیم
درد دلت را نبود ای لبیب * بهتر از اسم الهی طیب
نام خدا طرفه پزشکیست هان * وه چه پزشکی که مسیحایی جان
بینی چند از حکایت اول من کلام تمنا

طرفه حدیثیست شنویش ازین * بود شبان سره صحرانشین
خاطرش آسوده ز سود و زیان * پاک‌گهر پاک‌دم و پاک‌جان
دیده در آگاه دل و تی‌زهوش * وز بد و نیک همه عالم خموش
پاس گله شام و سحر داشته * شب بگله چرخ نظر داشته
آمدن و رفتن لیل و نهار * کرده بدش پرخورد و هوشیار
گردش گردنده صیف و شتا * معرفتش کرده فزون و دها
از اثر بوقلمون زمن * مشکش کافور و بنفشه سمن
(۷۸) و برین وزنست مثنوی چاره بیمار از

ابوالعاصم عبدالحلیم عاصم تخلص که یکی از تلامذه فقیر و از نومشقان
این شهر است - و طبیعت و سلیقه نیکو دارد - بیمار بوده که
طبعش این مثنوی را آغاز نموده - اولش اینک * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * حرف نخست است ز نظم حکیم

در حمد خداوند یگانه

حمد خداوند تعالی کنم * مرتبه نظم دو بالا کنم

حمد خدا تازه بهار سخن * حمد خدا حسن نگار سخن

حمد خدا مخزن اسرار ذکر * حمد خدا مطلع انوار فکر

حمد خدا نوگل گلزار جان * حمد خدا مزه انس و جان

در تعریف سخن و سخنوران

گنج معانی بسخن آورم * معنی نو لفظ کهن آورم

چیست سخن مظهر اسرار قدس * چیست سخن سایه دیوار قدس

تا قول او

برد نظامی بسریر سخن * پادشه طرز جدید و کهن

ملک سخن ملک نظامی بود * شکیلی از خسرو و جامی بود

وله ایضا

بسم الله الرحمن الرحيم * خال رخ آرای عروس قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * گیسوی مشکین نگار قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * زلف گرگیر عروس قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * گوهر یکدانه درج قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * نغمه مرغان ریاض نعیم

بسم الله الرحمن الرحيم * هست ز گلزار الهی شمیم

بسم الله الرحمن الرحيم * مخزن اسرار خدای کریم

بسم الله الرحمن الرحيم * درغم و اندوه و مصیبت ندیم

بسم الله الرحمن الرحيم * غنچه سربسته رازِ حکیم

ذکر چند مصرع گویان بسمله

میرزا علاء الدوله قزوینی کامی تخلص که یکم از شعراي اکبری

بوده در اوایل نفایس المآثر که تذکره علایی نیز گویند نوشته * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * مطلع انوار کلام قدیم

زینت دیباجه ام الكتاب * زیبده نامه فصل الخطاب

قفل گشای در گنج سخن * راهنمای سخن اندر دهن

سردیوان عبد الاحد وحدت تخلص نبیره حضرت سید احمد مجدد

الف ثانی رح * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * وسه ابروی عروس قدیم

لاعلم - بسم الله الرحمن الرحيم * گوهر اکیل عروس قدیم

لاادری - بسم الله الرحمن الرحيم * مصرع برجسته نظم قدیم

استادی خدایا مرز خواجه اسد الله کوکب یکم از بزرگ شاعران جهانگیرنگر

بسم الله الرحمن الرحيم * هست کلید در فیض کریم

والاجذاب مولوی ذوالفقار علی معنی مرشد آبادی که ناظم

مناظم سخن و بزرگ مدرّس مدرسه عالیّه انگلوپرسن میباشد *

بسم الله الرحمن الرحيم * خال و خط شاهد نظم قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * مدّ تفامیل حساب قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * حامل هرچار کتاب قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * فیہ شفاء لّفؤاد سقیم
 بسمله با دوست عصای کلیم * بسمل این تیغ عدوی لئیم
 شد و مد خطبہ شاهیست این * طغری منشور الہیست این
 طرّ طغراش فصل الخطاب * ہم خط پیشانی ام الكتاب
 جلوہ انوار جمال آمدہ * خود شجرِ طورِ جلال آمدہ
 نقشِ مرادِ دل معنی گرای * ہیكلِ طفلِ خردِ رهنمای
 نامہ کزین نام نشانے نیافت * جسمِ سیاهیست کہ جانے نیافت
 برادرِ عزیزم سید محمود آزاد کہ پیشتر شیدا تخلص داشت و امروز
 در نظم و نثر دستمایہ دارد و شایستگی و فیض پذیری و بهرزی
 از ناهیة کلامش برتابد * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * زینتِ عنوانِ کتابِ قدیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * لوحِ طلسمِ سرگنجِ حکیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * آیتِ الطافِ خدای کریم
 بسم الله الرحمن الرحيم * رہبرِ گنجینه فیضِ عمیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * پردہ گشای رخِ حسنِ قدیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * نوگلِ گلزارِ ریاضِ نعیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * هست دلیلِ رہ گنجِ کریم
 بسم الله الرحمن الرحيم * خالِ رخِ افروزِ جمالِ قدیم

مولوی معراج الدین واصف تخلص از تلامذہ فقیر

بسم الله الرحمن الرحيم * مفتاح الباب لکنز الحکیم

بسم الله الرحمن الرحيم * هست نمک بر سرِ خوانِ کریم
 بسم الله الرحمن الرحيم * در گراندهای بحرِ قدیم
 مولوی محمد اشرف خان متخلص با شرف از شاگردان فقیر
 بسم الله الرحمن الرحيم * غارِ رخسارِ عروسِ قدیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * هست نسیمِ زریاضِ نعیم
 حسان الهند میر غلام علی آزاں بلگرامی در خزانه عامره بترجمه
 عرفی شیرازی گوید که فقیر هم مصرع برای بسم الله
 بهم رسانیده ام که

بسم الله الرحمن الرحيم * تیغ سیاه تاب رسول کریم
 آما شیخ نظامی علیه الرحمه در آغاز مخزن اسرار قصب السبق از
 مصرع گریان بسم الله ربوده انتہی کلامه *

به گزینی و امتیاز در مثنویهای این بحر

صاحب فرهنگی دبستان نو یز خامه تحقیق کرده که - اول
 کسی که سفینه مثنوی درین بحر شیرین دلاویز روان ساخت - و
 بآب و هوای دل افروزش طبائع سیاحتگران آن دریایار را بنواخت -
 شاید نظامی بود که نخستین نامه از پنج گنج خود مخزن اسرار را
 دران منظوم کرد - پاکي و تذک اندامی الفاظ و بلندی و نازکی
 معانی این نامه پس آیندگانرا چنان محو جمال و کمال خود
 گردانید که مدت ها سودای بهم رسانیدن جواب شایسته آن پختند -
 شاید آن خسرو از همه به گزینست و خیل شیرین انتہی - آرس

آسمان اول (۱۷۴) به گزینی و امتیاز

مخزن الاسرار بقول جمهور خود معجزه ایست در اشعار - اما در جوابها
اول مطلع الانوار خسرو بعد ازان تحفة الاحرار جامی پس مظهر الآثار
هاشمی کرمانی - در نفائس المآثر گفته که - الحق تحفة الاحرار
را کسی به از هاشمی کرمانی تتبع ننموده تم کلامه - و در موجزات
خلد برین وحشی کرمانی *



In 1872, he published his *Risālah i Ishtiḡāq*, an excellent elementary Persian Grammar.

The *Haft Āsmān* is the last work of Āghā Ahmad 'Alī. It was originally written as an Introduction to Nizāmī's works, to accompany the Society's edition of the *Sikandarnāmah i Bahrī*. It contains a valuable history of the Persian Masnawī. As Masnawīs are written in seven metres, the work was entitled *Haft Āsmān*, or the 'Seven Heavens.' Although only the first *Āsmān* has been completed, the book forms a whole, and will be found to contain invaluable hints on Persian poets and their works.

Āghā Ahmad 'Alī died of fever on the 6th Rabī' II, 1290, (June, 1873), at Dhākā, deeply regretted by his numerous friends and pupils. His genuine enthusiasm for Persian literature, his profound knowledge of the language, his self-sacrificing kindness and singleness of mind, made him a general favourite. His pupils have lost in him a most excellent teacher, and the Asiatic Society a painstaking and conscientious editor, whom it will be difficult to replace.

H. BLOCHMANN.

*Calcutta, Madrasah,
1st December, 1873.*

BIOGRAPHICAL NOTICE OF THE AUTHOR.

The late Maulawí Aghá Ahmad 'Alí was the son of Aghá Shujá'at 'Alí, whose family came with Nádir Sháh to India, and was born at Dháká on the 10th Shawwál, 1255, as indicated by his *táríkhí* name of Mazhar 'Alí. He distinguished himself at an early age by his extensive knowledge of Persian literature. In 1862, he founded at Calcutta the Madrasah i Ahmadiyah, over which he presided till his death. In 1864, at the recommendation of Prof. Cowell, he was appointed a Persian teacher in the Government Madrasah at Calcutta, and in the following year he published his *Muayyid i Burhán* (Royal 8vo, 475 pp., printed at the Mazharul-'Ajáib Press, Calcutta). This work is a critical review of the well known Persian Dictionary entitled *Burhán i Qáti'*, and its object is to defend the author of the lexicon against the hostile criticisms of the Dillí poet Ghálib. A reply by the latter drew forth Ahmad 'Alí's rejoinder, entitled *Shamsher i Teztar* (lithographed at Calcutta, 8vo. 1868, pp., 106). Both works, the *Muayyid i Burhán* and the *Shamsher i Teztar*, are of the greatest importance to Persian lexicographers. In 1866, he wrote the *Risálah i Taránah*, a work on the Rubá'í of the Persians, which the writer of this notice printed as the tribute of a pupil in 1867 (Royal 8vo., pp. 28).

For the Asiatic Society of Bengal, Aghá Ahmad 'Alí edited the Masnawí entitled *Wís o Rámín*, the *Sikandarnámah i Bahrí* (or *Iqbálnámah i Sikandarí*) by Nizámí, the *Iqbálnámah i Jahángírí*, the *Muntakhab uttawáríkh* by Badáoní, the *Maásir i 'Álamgírí*, and the first two fasciculi of Abul Fazl's *Akbarnámah*.

Photo - Reprint

Teheran

1965

M. H. ASADI'S HISTORICAL SERIES

No. 8

THE

HAFT ÁSMÁN

OR

HISTORY OF THE MASNAWÍ

OF THE

PERSIANS.

BY

THE LATE MAULAWÍ AGHÁ AHMAD 'ALÍ,

PERSIAN TEACHER, CALCUTTA MADRASAH.

PRINTED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

WITH A BIOGRAPHICAL NOTICE OF THE AUTHOR,

BY H. BLOCHMANN, M. A.

CALCUTTA:

PRINTED BY G. H. ROUSE, BAPTIST MISSION PRESS.

1873.